

واقعہ قلعہ شیخ طبری

سیاک ڈیجیٹل مقدم



عصر جدید
نورسنگ پبلشرز
دارمشتات - آلمان

واقعه قلعه شیخ طبرسی
اثر: سیامک ذبیحی مقدم
ناشر: مؤسسه عصر جدید - دارمشتات - آلمان
چاپ اول: ۱۰۰۰ نسخه
۱۵۹ بدیع - ۱۳۸۱ شمسی - ۲۰۰۲ میلادی

رساله حاضر بر اساس مقاله‌ای به زبان انگلیسی که برای انتشار در یک نشریه غیرامری در نظر گرفته شده بود تهیه شده است. مضامین مقاله مزبور در کنفرانس انجمن ادب و هنر ایران، شعبه انگلستان، دوره فاضل مازندرانی که از ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۹۹ در لندن برگزار شد ارائه گردید. از مسؤولان محترم این کنفرانس که موافقت فرمودند موضوع سخنرانی ایراد شده در لندن مستقلاً منتشر شود و نیز مؤسسه عصر جدید که نشر این رساله را عهده‌دار گردید بسیار سپاسگزارم. همچنین لازم می‌دانم از شاعر ارجمند آقای بهاء‌الدین محمد عبیدی که بیت مندرج در صفحه ۲۱ را برای نشر در این رساله عنایت فرمودند، از هنرمند گرانقدر آقای حسام‌الدین ثابتیان که به لطف خوشنویسی‌های کتاب را انجام دادند، و از دکتر امین بخشندگی که عکس‌های مندرج در صفحات ۱۹، ۲۳ و ۲۵ را همراه با توضیحات مفیده مرحمت نمودند نهایت سپاس و امتنان خود را ابراز دارد.

فهرست مندرجات

۱	مقدمه
۵	۱- خلاصه‌ای از تاریخ نهضت بابی
۹	۲- بایان، حکومت و علماء
۱۶	۳- ظهور قائم از دیدگاه بایان
۲۱	۴- وقائع نبرد قلعه شیخ طبرسی
۳۱	۵- تحلیلی از ماهیت نهضت بابی
۴۹	۶- مقاصد بایان حاضر در شیخ طبرسی
۵۲	۷- خاتمه
۵۶	۸- منابع و تواریخ واقعه شیخ طبرسی
۷۵	یادداشت‌ها
۱۰۵	ضمیمه یک: تطبیق تاریخ هجری قمری با تاریخ میلادی
۱۱۱	ضمیمه دو: فرمان ناصرالدین شاه به شاهزاده مهدی قلی میرزا
		ضمیمه سه: مرقومه دارالانشاء معهد اعلی مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۹۸
۱۱۳	در باره آثار حضرت ولی امرالله
۱۲۰	ضمیمه چهار: نقشه شیخ طبرسی و آبادی‌های اطراف
۱۲۱	کتابشناسی
۱۲۹	فهرست اعلام

مقدمه

در ماه مه سال ۱۸۴۴ میلادی جوانی شیرازی به نام سید علی محمد ادعای بابیت نمود. معاصران وی از لفظ "باب" چنین استنباط می نمودند که نامبرده مدعی است میان اهل اسلام و موعود این آئین، یعنی مهدی یا قائم، واسطه و نایب است.^۱ نهضت مذهبی ای که در گرد ایشان به وجود آمد تا سال ۱۸۴۸ ده ها هزار نفر حامی و پیرو یافته بود. سال ۱۸۴۸ شاهد آغاز واقعه شیخ طبرسی در مازندران بود. این واقعه اولین جنگ از چهار محاربه بزرگ میان پیروان حضرت باب و دولت قاجار محسوب می شود.

هدف رساله حاضر تحقیق در سابقه، شرائط و اوضاع بلافصل، و حوادث نبرد شیخ طبرسی است. در این رساله آن رشته تحولات اصلی که در صحنه سیاست و در جامعه بابی صورت گرفت و به بروز جنگ و درگیری آشکار در سال ۱۸۴۸ منجر گردید بررسی شده و مسأله انگیزه و اهداف بابیان حاضر در شیخ طبرسی به ویژه مورد توجه قرار خواهد گرفت. واقعه شیخ طبرسی غالباً به عنوان اولین اقدام و تلاش از یک رشته تلاش های نافرجام بابیان برای سرنگونی خاندان قاجار تصور و تصویر می شود. این نظری است که در گزارش های دیپلمات های خارجی و نیز تواریخ رسمی قاجار به قلم تاریخ نویسان معاصر انعکاس یافته و متعاقباً مورد قبول بسیاری از محققان و نویسندگان قرار گرفته است. از میان این نویسندگان، مکین (Denis MacEoin) اخیراً سعی نموده واقعه شیخ طبرسی و دیگر جنگ های میان

بایان و دولت را در سایه حکم جهاد در آئین بابی تعبیر و تفسیر نماید.^۲ ولی نامبرده در بحث خود به نتایج و مقتضیات تحوّل حکم جهاد در آثار متأخر حضرت باب توجه کافی ننموده است. اما آنچه از اهمّیت بیشتری برخوردار است اینست که اصولاً بحثی نظری در مورد مسأله جهاد در دیانت بابی بنفسه نمی‌تواند انگیزه و مقاصد بایانی را که در نبرد با حکومت درگیر شدند روشن نماید. بلکه جهت یافتن تفسیرهایی معقول از مقاصد بایان ضروری و مهمّ است که دقیقاً بررسی شود که چه اتفاقاتی روی داد و برداشت و دیدگاه بایان از موقعیت و اقدامات خویش چه بود. در مورد واقعه شیخ طبرسی، تا این زمان چنین بررسی و تحقیقی صورت نگرفته است، اگرچه مدارک و منابع فراوانی در باره این واقعه موجود است. رساله حاضر کوششی است در جهت برطرف نمودن این نقیصه.

در حقیقت از میان چهار محاربه اصلی مابین بایان و دولت، در مورد نبرد شیخ طبرسی منابع بیشتری در دست است.^۳ اما این منابع به نحوی کامل و مطلوب مورد استفاده قرار نگرفته‌اند و بسیاری از زوایای این حادثه پوشیده مانده است. از جمله سه تاریخ بابی و بهائی به قلم شاهدان عینی این حادثه در دست است که در مقایسه با دیگر منابع موجود در خصوص این واقعه از اعتبار بیشتری برخوردارند. از این سه تاریخ یکی کوتاه ولی دو دیگر مفصل بوده و جزئیات بسیاری را حاوی می‌باشند. این تواریخ در عین حال نمودار دیدگاه و تعبیر بایان شرکت‌کننده در این حادثه از موقعیت و اقدامات خویش نیز می‌باشند و بدیهی است که توجه به این مطلب، یعنی درک بایان از مقاصد خویش، در تجزیه و تحلیل واقعه شیخ طبرسی حائز اهمّیت اساسی است. در رساله حاضر به ویژه از این منابع استفاده شده است. ضمناً حکم جهاد در آثار متأخر حضرت باب نیز مورد بحث قرار گرفته است. استدلال این رساله بر این است که اصحاب بابی هنگامی که دیدند در مازندران گرفتار شده و به دام افتاده‌اند به جهاد تدافعی پرداختند تا بدان وسیله بر حقانیت آئین خویش شهادت دهند. مقصد گروه بایان قیام بر ضدّ حکومت نبود. تحقیق در مورد انگیزه و مقاصد

بایبانی که در واقعه شیخ طبرسی شرکت نمودند همچنین برای روشن تر شدن مسأله‌ای گسترده‌تر و بنیادی‌تر نیز حائز اهمیت است؛ یعنی مسأله ماهیت نهضت بابی در سال‌های نخست تحوّل آن. تحقیق مقدماتی حاضر می‌تواند قدمی باشد در راه تحقیقات عمیق‌تر در باره هر چهار نبرد اصلی میان بایبان و دولت، و این تحقیقات نیز به نوبه خود در روشن تر ساختن تغییر و تحوّل نهضت بابی از آغاز آن در سال ۱۸۴۴ تا از هم پاشیدگی نسبتاً کامل آن در سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۵۳ کمک خواهد کرد.

واقعه قلعه شیخ طبرسی نقطه عطفی در تاریخ نهضت بابی بود. این نخستین بار بود که دولت مرکزی که تا آن زمان به مسجون نمودن حضرت باب در گوشه‌ای دورافتاده از کشور اکتفا نموده بود، به نحوی فعال و با عزمی جزم به سرکوب بایبان پرداخت. در مراحل نهائی این محاربه، بین ده تا دوازده هزار نفر سرباز و داوطلب در مقابل چند صد نفر بابی پیکار می‌نمودند. این نبرد هشت ماه دوام یافت و به یک تخمین ۱۵۰۰ کشته به جا گذاشت که قریب یک سوّم آنها از اصحاب بابی بودند. بعد از این واقعه، هنگامی که محارباتی جدید در دیگر نقاط کشور در گرفت، حکومت با سرعت و قوت بیشتر به مقابله با اصحاب بابی برخاست. در واقعه قلعه شیخ طبرسی بود که نیمی از حروف حی، یعنی هسته مرکزی رهبری نهضت بابی، جان خود را از دست دادند. بعد از این واقعه رؤسای نهضت به نفوسی معدود محدود شد و این خود ضربه‌ای شدید بر پیکر نهضت بابی وارد ساخت و نقشی اساسی در از هم پاشیدگی نسبتاً کامل این نهضت که چند سال بعد رخ گشود ایفا نمود. این واقعه همچنین در تصمیم دولت مرکزی به اعدام حضرت باب سهم داشت. ده‌ها سال بعد از این حادثه، خاطره آن هنوز در ذهن اهالی مازندران زنده و تازه بود.

نهضت بابی بسیاری از اوقات در سایه تحولات بعدی آن به صورت نهضت بابی ازلی یا نهضت بهائی بررسی و تفسیر شده است. اگرچه این هر دو نهضت در مبدأ و منشأ تاریخی خویش اشتراک داشته و بسیاری از اعتقادات و باورهای نهضت

اولیة بابی را در هر دو توان یافت، با این وجود نهضت بابی ازلی و آئین بهائی هر دو به گونه‌ای از نهضت بابی فاصله گرفته و در دو جهت مخالف سیر تحوّل خود را ادامه داده‌اند. از این رو نهضت بابی را نمی‌توان با نهضت ازلی یا آئین بهائی یکسان پنداشت چه در این صورت آئین بابی را از جایگاه تاریخی‌ای که به حقیقت به آن تعلق دارد خارج ساخته‌ایم.

۱- خلاصه‌ای از تاریخ نهضت بابی

نهضت بابی از همان آغاز به سرعت و در سطحی وسیع در ایران و عراق انتشار یافت. اکثر بایبان اولیه پیش از ایمان در شمار پیروان نهضت شیخیه محسوب بودند. برای مثال حروف حی همگی سابقاً شیخی بودند. از قبل میان طائفه شیخیه و سایر شیعیان امامی مذهب نزاع و مجادله روی داده و رقابت دائماً برقرار بود. عده‌ای از علماء به تکفیر شیخ احمد احسائی مؤسس مکتب شیخیه فتوی داده بودند. در چنین محیطی اقدام بایبان به نشر دعوت حضرت باب عکس العمل سریع علماء را به دنبال آورد.^۴

حضرت باب پس از اظهار امر به سفر حج عزیمت نمودند تا حجاج مسلمان را با ادعای خویش آشنا سازند. هنگام مراجعت به ایران حضرتشان پیروان خویش را در رساله خصائل سبعة مأمور نمودند تا صورت اذان را تغییر دهند. این عمل چون به مرحله اجراء درآمد خشم علماء و مردم را در شیراز برانگیخت و والی فارس میرزا حسین خان آجودان‌باشی نظام الدوله (صاحب اختیار) چند نفر از اصحاب بابی یعنی حاجی ملا محمد علی بارفروشی که بعداً قدوس لقب گرفت و جناب ملا محمد صادق مقدس خراسانی و دو نفر دیگر را مجازات و از شهر اخراج نمود (ژوئن ۱۸۴۵). حضرت باب نیز هنگام ورود به شیراز در منزل خود حبس و از ملاقات مردم ممنوع گردیدند (ژوئیه ۱۸۴۵).

در سپتامبر ۱۸۴۶ حضرت باب شیراز را به مقصد اصفهان ترک گفتند. حاکم این

شهر، منوچهر خان معتمدالدوله، به نیکوئی از حضرتشان استقبال نمود. بعد از درگذشت حاکم اصفهان، حضرت باب به قلعه دوردست ماکو در آذربایجان تبعید شدند (بهار ۱۸۴۷). در این جا بود که حضرتشان کتاب بیان فارسی را نگاشت و در آن شرائع و احکامی جدید که در حقیقت ناسخ شریعت اسلام بود وضع نمود. در همین سال یک جوان شیخی، احتمالاً با همیاری دو نفر دیگر، مجتهد صاحب نفوذ قزوین را به نام ملا محمد تقی برغانی (عموی جناب طاهره قره العین) که به سبب ضدیتش با شیخیه و بابیه شهرت یافته بود به قتل رساند (اکتبر ۱۸۴۷). قتل نامبرده کینه و قهر علماء را نسبت به بابیان تشدید نمود و در نتیجه چند نفر از ایشان به قتل رسیدند. این اول بار بود که تنی چند از اصحاب بابی در ایران کشته می شدند.

حضرت باب پیش از نیمه ژانویه ۱۸۴۸ به قلعه چهریق در بیست کیلومتری جنوب غربی شهر سلماس منتقل شده بودند و شرائط سجن ایشان شدیدتر از پیش شده بود. در آوریل سال مزبور حضرت باب را به تبریز، مرکز ولایت و مقر ولیعهد آوردند تا حضرتشان را در محضر علماء استنطاق و محاکمه نمایند.^۵ در این مجلس حضرت باب علناً مدعی شدند که قائم موعود می باشند. این ادعا سبب اضطراب شدید علماء گردید و در پی آن حضرت باب را چوب زدند.

در اواخر ژوئن ۱۸۴۸ عده‌ای از بابیان در قریه کوچک بدشت در هفت کیلومتری شرق شاهرود (در خراسان در نزدیکی مرز مازندران) اجتماع نمودند تا در خصوص تهیه وسائل استخلاص حضرت باب از سجن چهریق به مذاکره پردازند. در این اجتماع بود که نهضت جدید به نحوی قاطع از شریعت اسلام گسست و فرارسیدن قیامت و پایان دوره شریعت قبل اعلان شد. مدت کوتاهی پس از این واقعه، عده‌ای از اصحاب بابی که شماری از ایشان مسلح بودند به ریاست جناب ملا حسین بشروئی که در میان عامه مردم از دیگر پیروان حضرت باب مشهورتر بودند از خراسان به سوی مازندران حرکت نمودند و در ولایت اخیر بود که این جمع در واقعه شیخ طبرسی درگیر شدند.

یک سال پس از خاتمه واقعه مازندران، دو محاربه بزرگ دیگر میان بابیان و دولتیان روی داد که در خلال آن شاید بیش از دو هزار تن از اصحاب بابی جان باختند (نیریز و زنجان، ۱۸۵۰). در ژوئیه همان سال حضرت باب در تبریز در ملأ عام اعدام شدند. در اوت ۱۸۵۲ چند نفر بابی متعصب به جان پادشاه جوان ناصرالدین شاه سوء قصد نمودند، اما موفق به قتل وی نشدند. همزمان میرزا یحیی ازل که بیست و دو سال از سنین عمرش می‌گذشت و بابیان عموماً وی را رهبر و مقتدای جدید خود می‌شمردند سعی نمود در مازندران قیامی به پا سازد که آن نیز به شکست انجامید.^۶ در پی این تلاش‌های نافرجام، آن عده از رهبران بابی که هنوز زنده بودند به جز معدودی نفوس همگی کشته شدند. برادر بزرگ‌تر ازل، میرزا حسین علی نوری، حضرت بهاء‌الله، که از جمله بابیان برجسته‌ای بودند که بعد از سوء قصد به جان شاه مسجون شده بودند، از شهادت نجات یافتند و در مقابل، به عراق سرگون شدند. در سال ۱۸۵۳ در نیریز دیگر بار میان بابیان و دولت ستیزی روی داد که در پی آن حدود دویست و پنجاه نفر از اصحاب بابی جان خود را از دست دادند.

در عراق که جامعه‌ای بابی به وجود آمده بود، به تدریج عده بیشتری از اصحاب در حول وجود حضرت بهاء‌الله گرد آمدند و حضرتشان در عمل رهبری بابیان را به دست گرفتند. حضرت بهاء‌الله اصلاحاتی در نهضت به وجود آوردند و اصحاب بابی را مأمور فرمودند که در قبال تضییقات و آزار از خود مقاومت نشان نداده، شهادت خویش را بر قتل مهاجمان ترجیح دهند. از اوائل سال ۱۸۶۶ حضرت بهاء‌الله بابیان را عموماً با ادعای خویش به عنوان من یظهره الله موعود بیان آشنا نمودند. میرزا یحیی ازل که خود مدعی وصایت حضرت باب و ریاست جمع بابیان بود این ادعا را رد کرده و دعوی مظهریت نمود. فصل میان حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی ازل در این زمان کامل شد. اکثریت قاطع بابیان با گذشت زمان ادعای حضرت بهاء‌الله را پذیرفته و از ازل دوری جستند. حضرت بهاء‌الله پیروان خود را به اطاعت

از حکومت خویش و اجتناب از فساد و خشونت و مناقشات سیاسی مأمور می‌فرمودند، اما در مقابل، برخی در میان گروه کوچک پیرو ازل علائق مذهبی خود را از دست داده و به فعالیت سیاسی روی آوردند و بعداً معدودی از ایشان نقشی برجسته در نهضت مشروطیت ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱) بازی نمودند.

نهضت بابی به سبب آنکه مشروعیت مذهب رائج را به سؤال کشید و با توجه به بسط و انتشار سریع و وسیع آن در کشور، پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ اخیر ایران به شمار می‌رود. نبرد بابیان با دولت قاجار در شیخ طبرسی و دیگر نقاط کشور و نیز سوء قصد سه تن از ایشان به جان ناصرالدین شاه، اثراتی پایدار بر ذهن پادشاه و عموم مردم باقی نهاد. ناصرالدین شاه مدت‌ها از اندیشه خطر و تهدید فرضی بابی متوهم و بیمناک بود. در سراسر سال‌های باقیمانده از عصر قاجار، برای مخالفت با اصلاحات کافی بود عده‌ای مدعی شوند که بابیان سلسله‌جنبان پشت صحنه تقاضا جهت اصلاحات می‌باشند. در طول انقلاب مشروطه، گروه‌های متخاصم یکدیگر را به تماس و اتحاد مخفی با بابیان متهم می‌داشتند تا بدان وسیله یکدیگر را بی‌اعتبار نموده و حمایت مردم را در مبارزه با طرف مقابل جلب نمایند. سرکوب نهضت بابی علمای مذهبی را موقتاً به دولت نزدیک‌تر ساخت و در درازمدت موقعیت ایشان را نسبت به پادشاهان قاجار تقویت نمود. نهضت بابی حاوی خصوصیات مترقی و مدرن بود، از جمله برخورد و دیدگاه آن نسبت به زنان، اما تأثیر مستقیم این جنبه‌ها بر جامعه خارج محدود باقی ماند. این خصوصیات و جنبه‌ها در آئین بهائی تداوم و تکامل یافت. خصوصیت انقلابی نهضت بابی در درجه نخست معلول گسست قاطعانه و خطیر آن از سنت مذهبی کشور بود.

۲- بایان، حکومت و علماء

آثار حضرت باب نمایانگر نظر و دیدگاه حضرتشان در مورد قوه حکومت است. مفاد آثار مبارک دال بر آن است که مشروعیت حکومت محمد شاه منوط به اقبال و ایمان وی به حضرت باب می باشد.^۷ در قیتوم الاسماء، اولین اثری که بعد از اظهار امر مبارک در مه ۱۸۴۴ نازل شده، حضرت باب خود را در مقام نماینده پروردگار منبع و منشأ سلطنت شمرده اند. حضرتشان شاه را دعوت می فرمایند تا به امر مبارک اقبال نماید و به اذن حضرتش به تسخیر بلاد یعنی جهاد پردازد:

یا ملک المسلمین، فانصر بعد الكتاب ذکرنا الاکبر بالحق... یا ایها الملك، تالله الحق لو تعادی مع الذکر لیحکم الله فی یوم القیمة علیک بین الملوک بالنار... ان الله قد کتب علیک ان تسلّم الذکر و امره و تسخر البلاد بالحق باذنه فانک فی الدنیا مرحوم علی الملك... وارض بحکم الله الحق فان الملك علی شأن الذکر بایدی الله قد کان بالحق مسطوراً.^۸

علاوه بر خطابات نازله در قیتوم الاسماء، حضرت باب چند توفیق خطاب به محمد شاه صادر فرمودند و در چند نوبت تقاضای ملاقات نمودند ولی این همه بی نتیجه ماند. هیکل مبارک در توفیقات خویش شاه را انداز فرمودند که چنانچه روش خود را نسبت به حضرتشان تغییر ندهد مجازاتی سخت در انتظار وی خواهد بود، و ضمناً بر این مطلب تأکید فرمودند که حضرتشان در پی منافع دنیوی و مادی

نمی‌باشند. در اواخر حکومت محمد شاه، لحن توقیعات حضرت باب خطاب به شاه و بالخصوص وزیر او حاجی میرزا آقاسی شدیدتر شد. در توقیعی که ظاهراً آخرین خطاب حضرتشان به شاه می‌باشد آمده: «ما ارید ان اءخذ منک قدر خردل و لا استقرّ علی مقعدک... هذا آخر ذکری فی الکتاب علیکما [محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی] و ما اذکرکما بعد ذلک و لا اقول الا انکما لمن الکافرین.»^۹ در همین توقیع حضرت باب از وزیر با عنوان "شیطان مرید" یاد می‌فرمایند. امور مملکت در این زمان در قبضه صدر اعظم بود.

به نظر می‌رسد که حاجی میرزا آقاسی از اوائل اعلان دعوت حضرت باب ایشان را خطری برای موقعیت خود انگاشته بود. تمایلات عرفانی محمد شاه وی را به حاجی میرزا آقاسی که سابقاً معلّم شاه بود و همانند مرشد و مراد او عمل می‌نمود وابسته ساخته بود. حضرت باب خود از سادات و اولاد پیغمبر و دارای شخصیتی جذاب بودند که تعلق شدیدی در پیروان خود القامی نمودند. اقبال و ایمان برخی از دشمنان بالقوه حضرت باب از میان طبقه علماء، نفوذ و غلبه حضرتشان را به اثبات رسانده بود. به این علل، حاجی میرزا آقاسی شاه را ترغیب نمود تا حضرت باب را از حضور منع نموده و به جای آن ایشان را به ماکونفی کند. به تدریج که بر وسعت انتشار نهضت بابی افزوده می‌شد مقاومت علماء شدیدتر شده و دولت بیشتر از پیش از امیال ایشان تبعیت می‌نمود. در پی قتل ملا محمد تقی برغانی، بستگان نامبرده و برخی دیگر از علماء حکومت را وادار نمودند تا به زندانی نمودن چند نفر از اصحاب بابی اقدام نماید. متعاقباً چند نفر از این افراد علی‌رغم آنکه بی‌گناهیشان مشهود بود به قتل رسیدند. در این مورد حکومت تحت فشار علماء از محافظت و حمایت بابیان قصور ورزید، اما در عین حال به میل و اختیار خود نیز به اذیت و آزار ایشان اقدام ننمود.

در مورد حکام ولایات، نحوه برخورد و عمل ایشان در قبال نهضت بابی متفاوت بود. میرزا حسین خان صاحب اختیار والی فارس موطن حضرت باب تحت

تأثیر نفوذ علماء به حبس حضرت باب در منزل مسکونی شان دستور داد و برخی از اصحاب ایشان را تنبیه و مجازات نمود. اما منوچهر خان معتمدالدوله حاکم قدرتمند اصفهان حضرت باب را تحت حمایت خود درآورد. در کرمان، حاکم شهر به علت حمایت امام جمعه از جناب قدّوس از تعرّض به ایشان خودداری نمود.^{۱۰}

علماء بالطّبع مایل بودند اولیای امور را در اذیت و آزار بابی‌ها دخیل سازند. در دوره پیش از وقوع حادثه مازندران، علماء بیش از یک بار از مقامات حکومتی خواسته بودند که پیروان نهضت بابی را که در نظر ایشان بدعتی در شریعت اسلام و تهدیدی برای آن شمرده می‌شد مورد سیاست و آزار قرار دهند. علماء همچنین بابیان را هادم بنیان حکومت جلوه می‌دادند. احتمالاً حضرت باب رویارویی با علماء را غیر قابل اجتناب می‌شمردند. اما چنین به نظر می‌رسد که حضرت باب رسیدن به نوعی تفاهم با حکومت را امری غیرممکن تلقی نمی‌نمودند چه که حضرتشان تا اواخر ایام حکومت محمد شاه یعنی تا سال ۱۸۴۸ توقیعاتی خطاب به وی صادر نمودند. در چند نوبت حضرت باب و پیروانشان شاه و دولتیان را دعوت نمودند تا آنها را در کنار علماء به جلسه‌ای فراخوانند تا "حق" آشکار گردد.

اعلان ادّعی مقام قائمیت از سوی حضرت باب در مجلس حکومت در تبریز
پی آمدهای مهمی برای نهضت بابی داشت. علماء این ادّعا را تهدیدی جدی برای موقعیت خود شمرده، سکوت در مقابل آن را جایز ندانستند. حقیقت این است که اگر دعوی حضرت باب «به عنوان امام غائب [قائم موعود] مورد قبول قرار می‌گرفت نقش علماء منتفی می‌شد.»^{۱۱} گذشته از این، ادّعی حضرت باب با تصوّرات علماء در باره کیفیت ظهور قائم و شخصیت وی به هیچ وجه قابل ائتلاف نبود. اما در مورد مقامات دولتی، اگرچه حضرت باب مدّعی تاج و تخت سلطنت نشده بودند، ولی نفس ادّعی قائمیت می‌توانست خطر و تهدیدی محسوب شود چه که در مذهب شیعه قائم موعود عالی‌ترین مرجع قدرت، اعم از قدرت روحانی و سیاسی شمرده می‌شود. بر این اساس این نظر ابراز شده که اعتقاد بابیان به اینکه حضرت باب قائم

موعود می‌باشند «مانعی دائم برای هر نوع همزیستی واقعی میان بابیان و دولت» به شمار می‌رفت، و اینکه هنگامی که دولت ماهیت نهضت بابی را دریافت، «به نحوی منظم و مصرانه به نابود ساختن آن اقدام نمود.»^{۱۲} در عین حال در آثار و مدارک معاصر که تا زمان وقوع حادثه قلعه شیخ طبرسی و مقارن آن تحریر شده مشکل می‌توان شاهی یافت که مؤید این نظر باشد. یکی از این مدارک نشان می‌دهد که دولتیان ادعای قائمیت حضرت باب را به جد نگرفتند. ولیعهد جوان، ناصرالدین میرزا، در گزارشی که در مورد مذاکرات انجام شده در مجلس استنطاق برای پدر خود محمد شاه نگاشته، صرفاً ادعای حضرت باب را به سخره می‌گیرد.^{۱۳} مبارزه دولت بر ضد بابی‌ها در شیخ طبرسی مستقیماً به این ادعا مربوط نبود.

به طور کلی در این دوره در مورد ادعای حضرت باب و نیات حضرتشان و همچنین نیات و مقاصد بابیان، هم در بین مقامات دولتی و هم در میان عامه مردم، سردرگمی و ابهام رواج داشت. ظاهراً نظر غالب این بود که حضرت باب مدعی مقامی مذهبی شده‌اند تا به این دستاویز به قدرت دست یابند. بدون شک مقارن واقعه قلعه شیخ طبرسی که تنها چند ماه پس از مجلس حکومت آغاز شد این عقیده که بابیان مذهب را به عنوان پوششی برای اهداف سیاسی خود به کار می‌بردند در میان عده‌ای از مقامات دولتی شایع شده بود. فارانت (Francis Farrant) کاردار سفارت دولت انگلیس در گزارش مورخ ۳۰ ژانویه ۱۸۴۹ خویش راجع به مقاصد بابیان مجتمع در قلعه شیخ طبرسی چنین ابراز نظر نموده است: «تصور می‌شود که مقصد حقیقی آنها هیچ ارتباطی به مذهب ندارد، بلکه مقصدشان ایجاد یک حرکت انقلابی بر ضد حکومت است.»^{۱۴}

اگرچه مقامات دولتی به مقتضیات و نتایج ادعای قائمیت از سوی حضرت باب توجهی نشان ندادند، مع‌هذا اعلان این دعوی وضعیّت بحرانی موجود را به مراتب وخیم‌تر نمود. پیش از آوریل ۱۸۴۸ در چند مورد به طور پراکنده تزییقاتی برای بابیان پیش آمده بود. پس از مجلس استنطاق ظاهراً این نوع حوادث بیشتر از پیش

روی داده چه که علماء که خشمشان به سبب ادّعی حضرت باب برانگیخته شده و ضمناً مجازات حضرت باب در تبریز ایشان را جریّتر نموده بود بیش از گذشته مقامات دولتی و عامّة مردم را به اذیت و آزار بایان تحریک می نمودند. از مدارک قدیمی و دست اوّل موجود گزارشی است به قلم دکتر آستین رایت (Austin Wright). نامبرده یک میسیونر مسیحی امریکائی بود که در نزدیکی ارومیه که دو روز با چهریق فاصله دارد اقامت داشت. رایت می نویسد که قبلاً "مشاجرات شدیدی" میان بایان و شیعیان درگرفته بود و بعد در پی چوبکاری حضرت باب، دولت دستور صادر نمود که پیروان باب «باید هر جا که یافته شوند توقیف شوند و با جریمه و تنبیه بدنی مجازات گردند.»^{۱۵} قیام حضرت باب بر مقتضیات مقام رسالت از طریق ادّعی مرجعیّت مذهبی برای نفس خویش و نیز تشریح احکامی جدید البتّه کم تر از اظهار قائمیّت جنبه انقلابی نداشت. عزم بایان به اعلان و ترویج ادّعی قائمیّت و نیز نسخ و ابطال احکام اسلامی تنها وضعیّت و خیم موجود را تشدید می نمود. واقعه مشهد و نیز حمله به اصحاب بابی در پی اجتماع بدشت از نتایج این بحران بود.

در مشهد در پی یک منازعه میان جوانی بابی و فردی از خدمتگزاران یکی از علمای شهر، جوان بابی را اوّل تعزیر نموده و سپس مهار کرده و در کوچه و بازار گردانیدند. متعاقباً قریب ۷۰ نفر از اصحاب بابی که به شمشیر مسلّح بودند کوشیدند وی را آزاد نمایند و در زد و خورد هائی که روی داد چند نفر از مردم شهر و بایان مجروح شدند.^{۱۶} به سبب این واقعه بود که حکومت به اخراج ملا حسین از مشهد دستور داد و سپس او با جمعی از اصحاب به جانب مازندران عزیمت نمود. در بدشت قرّة العین جناب طاهره، تنها بانو در میان حروف حیّ، بی حجاب در جمع اصحاب ظاهر شد و بدین وسیله نسخ شریعت اسلام و آغاز قیامت را اعلام داشت. هنگامی که خبر این واقعه و نقض احکام اسلامی و نیز شایعه اعمال غیر اخلاقی که از سوی دشمنان گفته می شد متعاقب اجتماع بدشت صورت گرفته به گوش اهالی نیالا

رسید، مردم این روستا به بابیانی که از بدشت به مازندران آمده بودند حمله کرده و عده‌ای را کشته و مجروح نمودند و اموالشان را به تاراج بردند.^{۱۷}

مدت کوتاهی بعد از این وقایع بود که محمد شاه درگذشت و با جلوس ناصرالدین میرزا بر تخت سلطنت، قدرت به دست صدر اعظم جدید یعنی میرزا تقی خان که لقب امیر کبیر یافت افتاد. با روی کار آمدن وی موقعیت بابیان به کلی دگرگون شد، چه که قلع و قمع بابیان برای نامبرده اولویت یافت. امیر کبیر اصلاح‌گری بود مصمم که در راه رسیدن به اهداف خود از شدت عمل و توسل به خشونت هراسی نداشت، بلکه آن را شرط موفقیت سیاست خویش تلقی می‌نمود. وی با دخالت علماء در سیاست مخالف بود و حیطة اختیارات این طبقه و مزایای ایشان را مقدس نمی‌شمرد. چنین به نظر می‌رسد که امیر کبیر به ماهیت مذهبی نهضت بابی اذعان داشت و آن را پدیده‌ای سیاسی نمی‌پنداشت اما آن را خطری برای نظم و آرامش کشور محسوب می‌نمود.

زمانی که محمد شاه عاقبت در اثر بیماری درگذشت کشور دچار هرج و مرج بود. در اواخر ایام سلطنت این پادشاه، به علت عدم کفایت حاجی میرزا آقاسی در اداره امور، نارضایتی رواج یافته، خزانه مملکت تهی شده و دولت به مرز ورشکستگی رسیده بود. متعاقب مرگ محمد شاه، در بسیاری از نقاط کشور اغتشاش به پا شد و ضمناً در خراسان طغیان سالار گسترش یافت.^{۱۸} برای تثبیت اساس حکومت جدید و نیز انجام اصلاحات مورد نظر خویش، امیر کبیر ناگزیر بود آرامش را در کشور برقرار کند. آرامش و ثبات شرط لازم برای تحصیل مالیات دولتی به شمار می‌رفت. چنین پیداست که ملاحظاتی از این قبیل امیر کبیر را به قلع و قمع بابیان برانگیخت. به نظر نمی‌رسد که اقدامات وی بر علیه بابیان به منظور ارضای خاطر علماء صورت گرفته باشد، بلکه نامبرده در همان هنگام که تمام قوای خود را متوجه سرکوب بابیان نمود همزمان به محدود ساختن نفوذ علماء همّت گماشت. نگرانی شدیدی که بسط و انتشار نهضت بابی در امیر کبیر ایجاد نموده بود به روشنی

از گزارش دالگوروکی (Dimitri I. Dolgorukov) وزیر مختار دولت روسیه در ایران مشهود است. نامبرده در گزارش خویش مورخ ۷ مارس ۱۸۴۹، یعنی در گرماگرم واقعه قلعه شیخ طبرسی، چنین می‌نویسد:

صرف نظر از اینکه این مسأله [مسأله طغیان سالار در خراسان] چقدر جدی باشد، از زمانی که پیروان باب ظاهراً در تمام نقاط مملکت پدیدار شده‌اند آن اندازه جامعه را به خود مشغول نداشته. امیر اعتراف کرد که شمار آنها هم‌اکنون به ۱۰۰,۰۰۰ می‌رسد، و اینکه ایشان در ولایات جنوبی نیز پدیدار شده‌اند؛ و اینکه شمار زیادی از ایشان در خود طهران هستند؛ و نهایتاً اینکه وجود ایشان در آذربایجان کم‌کم سبب نگرانی شدید اوست. در حقیقت، شایع شده است که ۸۰۰ نفر از ایشان در زنجان دیده شده‌اند و اینکه با حضورشان در آن جا نظم جامعه را تهدید می‌کنند.^{۱۹}

فریه (Joseph P. Ferrier)، **مأمور دولت فرانسه**، بعداً در باره سیاست شدید امیر کبیر در قبال بابیان چنین اظهار نظر نمود (گزارش ۲۵ ژوئیه ۱۸۵۰): «امیر می‌خواست که با ابراز بی‌رحمی نسبت به ایشان [بابیان] این بلا را از ریشه‌اش برکند، اما اعدام‌ها و خونریزی‌هایی که به دستور او انجام گرفت این خبثت را از پیشرفت باز نداشته است.»^{۲۰}

۳- ظهور قائم از دیدگاه بایبان

بحث در بارهٔ زمینهٔ محاربات میان بایبان و حکومت کامل نخواهد بود مگر آنکه به عقائد و تصوّرات بایبان به طور کلی در مورد حوادثی که مقارن ظهور قائم می‌بایست روی دهد اشاره‌ای شود. تصوّرات بایبان همچون تصوّرات عامّهٔ مردم تحت تأثیر احادیث شیعی شکل گرفته بود. نظر غالب این بود که قائم به همراه سپاهش به جهاد علیه قوای کفر برخاسته، عدالت را در جهان دوباره برقرار ساخته و به حکومت خواهد پرداخت. اظهار ادّعای بابیت از سوی حضرت باب با ظهور قریب الوقوع قائم پیوند یافته و این امر متضمّن آغاز این آخرین جهاد یا قتال بود. در قیوم الاسماء نیز ذکر "قتال" به دفعات آمده است و این اشارات در عمل بایبان را مترصد و آمادهٔ بروز چنین قتالی نگاه می‌داشت.

مطابق احادیث، قائم موعود می‌بایست از مکه خروج کند. هنگامی که حضرت باب در سال نخست ظهور پیروان خود را مأمور فرمودند که به عتبات رفته و در آن جا منتظر آمدن حضرتشان از سفر حجّ شوند، بسیاری چنین پنداشتند که خروج از آن جا شروع خواهد شد. اما در عمل، حضرت باب در عتبات حضور نیافتند. اقدامات فرستادهٔ حضرت باب به عتبات، جناب ملا علی بسطامی، در نشر و تبلیغ ادّعای حضرتشان منجر به بروز ناآرامی در منطقه شده بود.^{۲۱} در آن زمان هزاران نفر از حجّاج در کربلاء اجتماع نموده بودند و اگر عدّهٔ زیادی از پیروان حضرت باب در آن جا حضور می‌یافتند احتمال آن بود که امر به منازعهٔ میان ایشان و مردم کربلاء و

حجاج انجامد. بعداً حضرت باب در توقیعی فرمودند که به سبب انکار علماء و برای اجتناب از فتنه، نیت خود را در مورد آمدن به عتبات تغییر دادند.^{۲۲} این تغییر ناگهانی که از آن به "بداء" تعبیر شد سبب لغزش و ارتداد عده‌ای از بابیان گردید. اما آن دسته که به حضرتشان وفادار ماندند هنوز در انتظار آن بودند که زمانی جهاد واقع شود، اگرچه اکنون به نظر می‌رسید که این جهاد به آینده‌ای نامعلوم معوق شده است.

حضرت باب در برخی از آثار متأخرتر خویش نیز گاه ذکر "قتال" فرموده‌اند و شواهدی هم موجود است که نشان می‌دهد جمعی از بابیان در قزوین و خراسان به تهیهٔ اسلحه پرداخته بودند که ظاهراً به منظور تدارک برای چنین جنگ و قتالی بوده است.^{۲۳} حتی روایت شده که حضرت باب واقعهٔ شیخ طبرسی را یکی دو ماه پیش از وقوع آن به تلویح پیشگونی فرموده بودند.^{۲۴}

بعضی عوامل موجب می‌شد که در دید و انتظار بابیان نسبت به حوادث آینده ابهام پیش آید. گذشته از امکان وقوع بداء، تأویل و تفسیر مجازی و تمثیلی احادیث راه را برای پذیرفتن استنباطات و تعبیرات متفاوت باز می‌گذاشت. در عین حال در میان احادیث نیز اختلافات بسیاری دیده می‌شد. احادیث تصویر یکپارچه‌ای از غلبه و پیروزی قائم بر دشمنانش ارائه نمی‌دهند، بلکه دسته‌ای از آنها به صراحت از مسجونیت و شهادت قائم و ذلت و شهادت اصحاب او سخن می‌گویند.^{۲۵} حضرت باب و مؤمنین بابی با این دسته از احادیث آشنا بودند و در آثار خود به آنها اشاره و استشهاد می‌نمودند. نمونهٔ یکی از این احادیث حدیث لوح فاطمه است که متن آن را حضرت باب در دلائل سبعة که در سال ۱۲۶۳ (۱۸۴۷) نازل گردیده، یعنی حدود یک سال پیش از شروع واقعهٔ شیخ طبرسی در مازندران، نقل فرموده‌اند.^{۲۶} همین حدیث در رساله‌ای که یکی از بابی‌های اولیه به نام ابن کربلائی در همان سال ۱۲۶۳ تألیف نموده آمده است.^{۲۷}

گذشته از این احادیث، در آثار و بیانات حضرت اعلی و برخی از زعمای بابی نیز اشاراتی به حوادث آینده دیده می‌شد که با تصورات عامهٔ مردم راجع به غلبه و

سلطنت قائم مغایرت داشت. حضرت اعلیٰ خود به وقوع شهادتشان در بعضی از آثار و بیانات مبارک اشاره فرموده بودند و مطابق برخی از تواریخ، حضرتشان شهادت جناب ملا حسین بشروئی را پیش‌بینی و وی را از آن اخبار فرموده بودند.^{۲۸} همچنین آمده است که جناب قدّوس که در میان اصحاب حضرت باب بالاترین مقام را حائز بود چند سال قبل از واقعه مازندران از شهادت ملا حسین بشروئی خبر داده بود.^{۲۹} احتمالاً تنها معدودی از بایبان در آن زمان معنای این تلویحات و اشارات را درک می‌کردند. اما این شواهد و روایات دالّ بر آن است که رهبری نهضت بابی انتظار آن را داشته است که مشکلات و مصائبی در آینده بروز خواهد کرد.

اما تصوّرات و عقائد عموم بایبان نیز در طول سال‌های اولیه نهضت دستخوش تغییر و تحوّل بود. به تدریج که مسجونیت مقتدای ایشان ادامه می‌یافت و خود به نحو فزاینده‌ای دچار تضییقات می‌گردیدند، اصحاب بابی بیش از پیش مجبور می‌شدند که در نظرات و تصوّرات خود راجع به فتح و ظفر قطعی قائم و حکومت و سلطنت او تجدید نظر کنند. حضرت اعلیٰ و زعمای بابی نیز اعتقادات عامه را در باره ظهور موعود اسلام و غلبه ظاهریّه او در آثار خود مورد بحث قرار داده و مسأله ظهور قائم را به گونه‌ای جدید تعبیر و تفسیر می‌نمودند. برای مثال کاتب حضرت اعلیٰ، آقا سید حسین یزدی، در مکتوبی خطاب به یکی از خال‌های مبارک که ظاهراً مدّتی بعد از مرگ محمد شاه تحریر گشته به درک عامه مردم از مسأله فرج قائم اشاره نموده و آن را ردّ می‌کند. وی می‌نویسد که معنای حقیقی فرج نزول آیات است و نه «جلوس بر تخت سلطنت و سایر امور موهومه عند الناس».^{۳۰} همچنین حضرت اعلیٰ در دلائل سبعة این عقیده را که فرج متضمّن «ظهور سلطنت و جند و اسباب و مملکت» است مردود می‌شمارند،^{۳۱} و در توقیع دیگری خطاب به علمای تبریز می‌فرمایند:

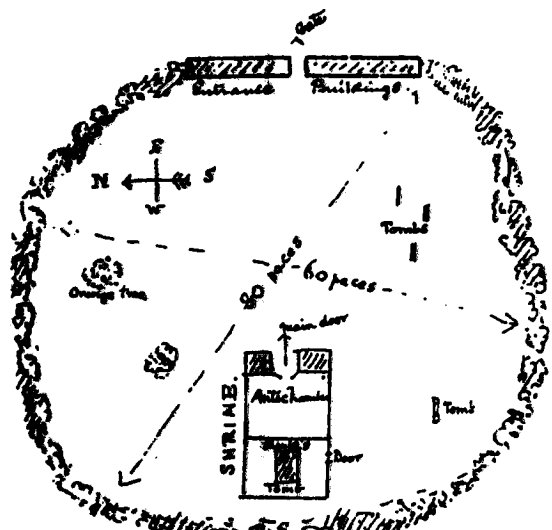
و اگر فرج تملک و عزّت یا علم به قرآن و شئون مختلفه بود، از بعد رسول الله

ص تا امروز کلّ اینها نزد مؤمنین چه از سنی و چه از شیعه بوده و هست، بل فرج آنست که خداوند حجّتی را مبعوث فرماید و حجّتی به او بدهد که کلّ از او عاجز باشند.^{۳۲}

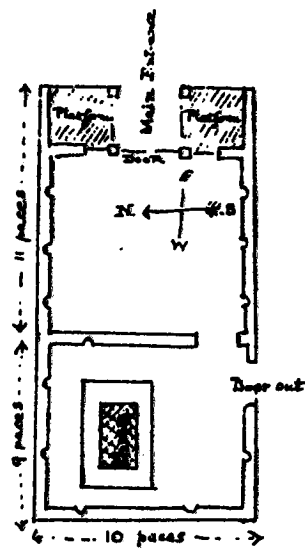
هیكل مبارک در ادامه این بیان توضیح می دهند که خداوند «غیر از آیات شیئی را حجّت قرار نداده» است. بسیار محتمل است که تا نیمه سال ۱۸۴۸، یعنی مقارن شروع واقعه مازندران، اساس این عقیده در میان بابیان که قائم موعود بساط سلطنت دنیوی گسترده و به قوه شمشیر بر تمام جهان حکم خواهد راند متزلزل شده بود.



درخت باقیمانده از زمان واقعه شیخ طبرسی
شمال مزار شیخ (۱۱۴ بدیع - فروردین ۱۳۳۷ هـ ش)



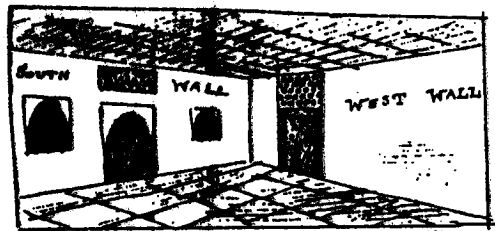
I. General plan of enclosure.



II. Interior of Shrine.



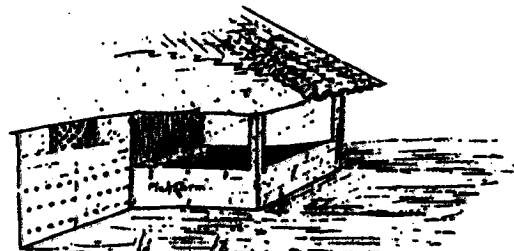
III. North & East Walls of Antichamber of Shrine.



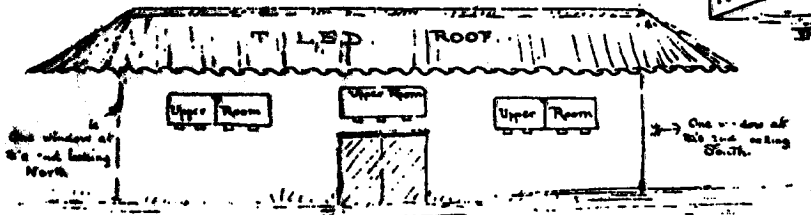
IV. South & West walls of Antichamber of Shrine.



V. Platform & Porch at East entrance of Shrine.



VI. Platform & Porch at East entrance of Shrine.



VII. View from inside looking East to gateway.

نمای بقعه شیخ طبرسی، ترسیم ادوارد براون

سُست پیمانی که با سوگند، قرآن مُهر کرد
خون پاک عشقبازان را چه نامردانه ریخت
عبدی

۴- وقایع نبرد قلعه شیخ طبرسی

نبرد شیخ طبرسی از سپتامبر ۱۸۴۸ تا مه ۱۸۴۹ امتداد داشت. مقدمه این واقعه ~~مزدک~~ ~~گروهی~~ از بابیان به ریاست ملا حسین بشرونی از خراسان به سوی مازندران بود (زواله - سپتامبر ۱۸۴۸). به سبب اغتشاش منطقه، ملا حسین به دستور حکومت مجبور شده بود مشهد را ترک گوید. شمار همراهان ملا حسین در آغاز به حدود ۲۰۰ نفر می‌رسید و عده‌ای از ایشان مسلح بودند. در طول مسیر، با پیوستن دیگر اصحاب بابی و نیز برخی از مردم آبادی‌های سر راه که در پی مذاکره با بابیان به امر جدید ایمان آوردند بر عدد ایشان افزوده شد.

در بعد از ظهر روز دوشنبه ۱۲ شوال ۱۱/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸ گروه همراه ملا حسین که اکنون کم و بیش ۲۳۰ نفر بودند به بارفروش رسیدند.^{۳۳} بارفروش در آن زمان یکی از پر جنب و جوش‌ترین شهرهای ایران و بزرگ‌ترین شهر مازندران به شمار می‌رفت. مدت کوتاهی پیش از رسیدن بابیان به این شهر، محمد شاه درگذشته بود (شب سه‌شنبه ۶ شوال ۱۲۶۴، مطابق دوشنبه ۴ سپتامبر ۱۸۴۸). اصحاب بابی هنگام ورود با جمعیتی از عوام که عددشان به ۳۰۰۰-۴۰۰۰ نفر می‌رسید و به تفنگ و چوب و سنگ مسلح بودند رو به رو شدند. چون جمعیت مانع از ورود بابیان به شهر شد ملا حسین به اصحاب دستور مراجعت داد، اما در این بین، جمعیت عوام دو نفر از اصحاب را با تیر تفنگ به خاک انداخت.^{۳۴} ملا حسین و چند نفر دیگر به این حمله پاسخ داده و جمعیت را دفع و پراکنده کردند. جمعیت مردم یکی دو بار

دیگر حمله نمود و هر بار اصحاب بابی مجدداً حمله آنها را دفع نمودند.

در این بین عده‌ای از بابیان که دیرتر به شهر رسیده بودند به کاروانسرای بارفروش که در اول شهر قرار دارد رفته و در آن جا مستقر شدند. بعد از سفری طولانی که طی آن عده‌ای بیمار شده و یکی فوت نموده بود اصحاب بسیار خسته و محتاج به استراحت بودند. در طول چند روز بعد، صدها نفر از مردم دهات اطراف به مردم شهر در بارفروش پیوستند و در چندین نوبت بابیان را مورد حمله قرار دادند. با ورود عباس قلی خان لاریجانی، یکی از بزرگ‌ترین سرکرده‌های مازندران، این حملات متوقف شد و قرار گذارده شد که بابیان ناحیه را ترک کنند.

چون بابیان در صبح چهارشنبه ۲۱ شوال ۲۰/ سپتامبر بارفروش را ترک نمودند جمعیتی از شهر در پی ایشان روان شدند. در زد و خوردهایی که در بارفروش میان بابیان و مردم شهر روی داده بود ۹ نفر یا بیشتر از اصحاب بابی و حدود ۳۷ نفر از مردم بارفروش کشته شده بودند^{۳۵} و اکنون عده‌ای از شهر به دنبال بابیان آمده بودند تا از آنها انتقام کشند. چون گروه بابیان قدری از بارفروش دور شدند خسرو قادی‌کلانی که "راهزنی در خدمت حکومت محلی بود"^{۳۶} با افراد مسلح خود به زور و در ظاهر به نیت محافظت از بابیان به ایشان پیوست.^{۳۷} نامبرده که مقصدش غارت بابیان بود ایشان را در اطراف جنگل گرداند و سواران او و جمعیتی که از بارفروش آمده بودند و نیز مردم دهات اطراف به تدریج و در خفا عده‌ای از اصحاب را به قتل رساندند.^{۳۸} چون بابیان از این امر اطلاع یافتند در نیمه شب خسرو قادی‌کلانی را کشته^{۳۹} و افراد وی را پراکنده نموده و سپس در بقعه شیخ طبرسی مأمن گزیدند (پنجشنبه ۲۲ شوال ۲۱/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸، چند ساعت به صبح مانده).^{۴۰}

بقعه شیخ طبرسی قریب بیست و چهار کیلومتر تا بارفروش فاصله دارد (از مسیر قریه داردکاشت). این بقعه عبارت بود از ساختمانی که مضجع شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در آن قرار داشت و صحن یا زمین سبزی که حصارى به ارتفاع حدود دو متر دور آن کشیده بودند.^{۴۱} براون که در سپتامبر ۱۸۸۸ از شیخ

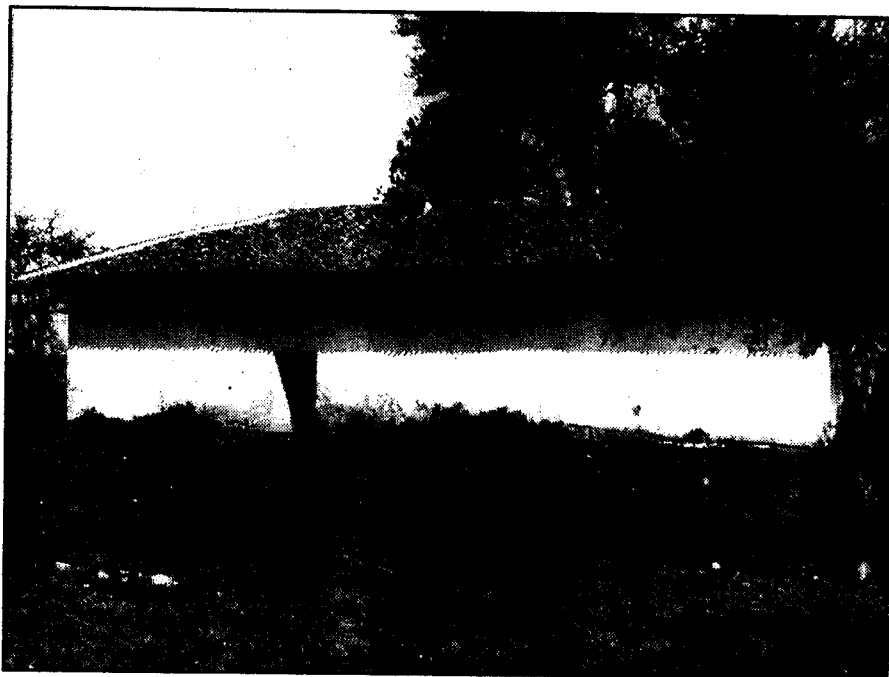


بقعه شیخ طبرسی از سمت مشرق (فروردین ۱۳۳۷ هـ ش)

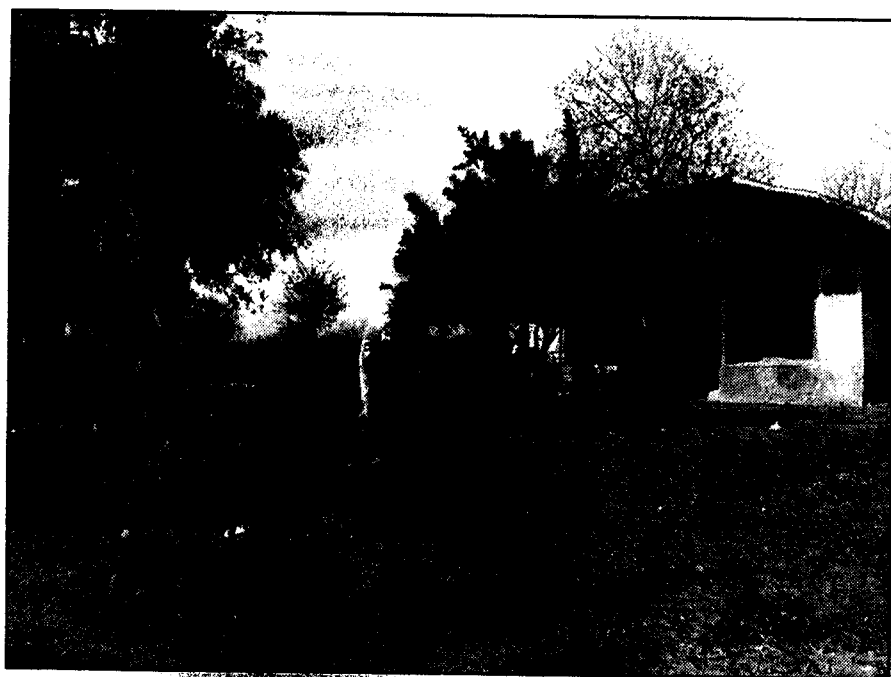


جلو: چاه کنده شده توسط اصحاب - عقب: بقعه شیخ

طبرسی بازدید نمود موقعیت بقعه را از نظر سوق الجیشی ضعیف توصیف می‌کند.^{۴۲} بایان این محل را به سبب موقعیت آن انتخاب ننموده بودند. از آن جا که اصحاب بابی انتظار داشتند که مورد حمله قرار گیرند به بنای استحکاماتی ابتدائی حول بقعه پرداختند بدین صورت که چهار برج کوچک ساختند که تفنگچیان اصحاب در آنها قرار گرفته و از بقعه حراست می‌کردند. همچنین دروازه جدیدی در حصار حول بقعه ساختند. ضمناً اصحاب در صحن بقعه خانه‌هایی برای خود بر پا داشتند.^{۴۳} مدتی بعد جناب قدّوس به اصحاب مجتمع در مزار شیخ طبرسی پیوست. عده‌ای دیگر نیز به ایشان ملحق شدند و شمار اصحاب نهایتاً به حدود ۵۰۰ نفر رسید.^{۴۴} هنگامی که ناصرالدین شاه مطلع شد که بایان در شیخ طبرسی متحصّن شده‌اند به سرکرده‌های مازندران دستور داد که آنها را از بین ببرند.^{۴۵} به زودی عده‌ای از سرکرده‌ها به ریاست آقا عبدالله هزارجریبی^{۴۶} و ابراهیم خان پسر عباس خان بیگلربیگی با جمعیتی نزدیک به ۴۰۰۰ نفر به محل آمدند و برخی از ایشان در قریه افرا که کم‌تر از یک کیلومتر تا بقعه شیخ طبرسی فاصله دارد سنگر گرفتند.^{۴۷} در بعد از ظهر چهارشنبه ۲۳ محرم ۱۲۶۵/۲۰ دسامبر ۱۸۴۸ عده‌ای سوار و تفنگچی به نزدیکی بقعه آمده و بنای تیر انداختن گذاشتند. روز جمعه ۲۵ محرم ۲۲/ دسامبر بایان در روشنائی روز به جمعیت دشمن حمله برده و آنها را غافلگیر نمودند. در اثر شدت حمله، قوای دشمن به سرعت پراکنده و متواری شدند و ۷۰ نفر یا بیشتر و از جمله رئیس ایشان آقا عبدالله و بسیاری از سرکرده‌ها به قتل رسیدند. از اصحاب بابی تنها یک نفر در این حمله مجروح شد؛ حمله‌ای که به روایت یکی از شاهدان از یک ساعت بیشتر امتداد نیافت.^{۴۸} همچنین بایان مقدار زیادی اسلحه و مهمات و خواربار و نزدیک به صد اسب به تصرف درآوردند. این مسأله برای ایشان از اهمیت بسیاری برخوردار بود چه که اسلحه و تجهیزات اصحاب بابی تا این زمان بسیار کم و غیرکافی بود. اصحاب هنگام ورود به مزار شیخ طبرسی تنها هفت تفنگ و تعدادی شمشیر و خنجر و شاید کم و بیش پنج اسب در تصرف خود داشتند.^{۴۹}



بقعه شیخ طبرسی از سمت جنوب (فروردین ۱۳۳۷ هـ ش)



بقعه شیخ و درخت باقیمانده از زمان امیرکبیر قلعه

بعد از این شکست، ناصرالدین شاه به عموی خود نواب مهدی قلی میرزا^{۵۰} که اخیراً به حکومت مازندران منصوب شده بود دستور اکید داد که بایان را قلع و قمع کند. به فاصله کوتاهی پس از عزیمت شاهزاده حاکم از طهران، شاه در فرمانی کتبی مجدداً بر اهمیت این قضیه تأکید نمود. فرمان شاه که به تاریخ ۳ صفر ۱۲۶۵/۳۰ دسامبر ۱۸۴۸ مورخ است نهضت بابی را بدعتی تازه می خواند و قلع و قمع آن را از لوازم دین و ضروری مذهب و ملت می شمارد.^{۵۱} در این فرمان آمده است که «اولاً اطفاء نائرة این شعله منوط و مربوط به اهتمام علمای اعلام و فضیلت ذوی العز و الاحترام خواهد بود و در ثانی به کف کفایت نوکرهای دیندار دولت ابدقرار بسته است.» در حاشیه، شاه به خط خود چنین نگاشته: «صحیح است. مهدی قلی میرزا، در این باب زیاده از حد باید سعی بکنید. این عمل بازیچه نیست. پای دین و مذهب در میان است.» متن این فرمان نمایانگر این مطلب است که شاه جوان تا حد بسیاری به سائقه تعصب مذهبی به سرکوب بایان دستور داده بود.

شاهزاده مهدی قلی میرزا در نیمه اول ژانویه ۱۸۴۹ به شیرگاه در بیست و چند کیلومتری بقعه شیخ طبرسی وارد شد. وی به زودی با ۱۰۰۰ نفر سرباز در واسکس که با شیخ طبرسی قدری بیش از ده کیلومتر فاصله دارد اردو زد.^{۵۲} شاهزاده منتظر رسیدن قوای کمکی بود و بدین سبب بلافاصله آغاز حمله نمود. بایان پیش از رسیدن شاهزاده به شیرگاه، در ۱ صفر ۱۲۶۵/۲۸ دسامبر ۱۸۴۸ شروع به کندن خندقی در اطراف بقعه نموده بودند، و اکنون مشغول ساختن قلعه‌ای حول شیخ طبرسی بودند. اصحاب فضائی وسیع‌تر از صحن بقعه را داخل قلعه قرار دادند و درختان اطراف بقعه را بریده و از چوب آنها برای ساختمان قلعه استفاده کردند. حفر خندق و بنای قلعه هشت ضلعی که چندین برج و دو دروازه داشت در مدت بیست و چهار روز به اتمام رسید.^{۵۳} اصحاب همچنین به ذخیره آذوقه مبادرت نموده و خود را برای محاصره آماده کردند.

هنگامی که بایان پی بردند که شاهزاده منتظر است تا قوای عباس قلی خان

لاریجانی که به منطقه آشنائی داشتند برسند مصمم شدند که خود اوّل حمله کنند. در شب پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۲۶۵ (شب بین ۲۴ و ۲۵ ژانویه ۱۸۴۹) حدود ۲۰۰ تن از اصحاب به قوای دولتی حمله نموده و آنها را پراکنده ساختند. شاهزاده مهدی قلی میرزا موفق به فرار شد اما دو نفر دیگر از شاهزادگان قاجار و تعدادی از سربازان کشته شدند.^{۵۴} تلفات اصحاب بابی در این حمله ۵ نفر و یاکم تر بود،^{۵۵} اما جناب قدّوس در این نوبت مجروح شدند.

سه روز بعد عباس قلی خان و جمعیت او به صحنه آمدند و با قوای امدادی که شاهزاده گسیل می داشت شمار سربازان عباس قلی خان به ۶۰۰۰ نفر افزایش یافت.^{۵۶} در شب شنبه ۹ ربیع الاوّل ۱۲۶۵ (شب بین ۲ و ۳ فوریه ۱۸۴۹) بیش از ۲۰۰ نفر از اصحاب بابی که ۲۰ نفر از ایشان سوار بر اسب و ۲۰-۳۰ نفر مسلّح به تفنگ بودند به قوای عباس قلی خان شیبخون زدند.^{۵۷} در این حمله حدود ۴۰۰ نفر از قوای دولتی و از جمله عدّه زیادی از سرکرده‌ها جان خود را از دست دادند. تلفات سنگین قوای عباس قلی خان در این حمله از جمله معلول این امر بود که در هرج و مرجی که در پی حمله بایبان در سپاه افتاده بود سربازان یکدیگر را هدف گلوله و ضرب شمشیر قرار داده بودند.^{۵۸} اما در این نوبت بایبان نیز تلفات نسبتاً سنگینی متحمّل شدند. جناب ملا حسین بشرونی و بیش از ۴۰ نفر از اصحاب، و از جمله سه نفر دیگر از حروف حیّ، یا در میدان جنگ کشته شده و یا در قلعه در اثر جراحات وارده جان سپردند.^{۵۹} شمار زخمیان اصحاب از این نیز بیشتر بود. در مجموع، از روز ورود به بارفروش تا این زمان حدود ۷۰ نفر از اصحاب بابی کشته شده بودند.

روز بعد قوای دولتی، ظاهراً برای اینکه فرصتی یابند تا مجروحین و بعضی از کشته‌های خود را جمع و بقیّه را دفن کنند، به نزدیکی قلعه آمده و آغاز حمله نمودند. بعد از مراجعت قوای دشمن، بایبان به میدان نبرد آمدند تا کشته‌های خود را ببرند، اما دیدند که از اجساد بابی برخی را سر از تن جدا کرده و سرها را برده‌اند،

برخی را سوزانده‌اند و یکی را هم سر برده و هم بدن سوزانده‌اند.^{۶۰} با مشاهده این صحنه اصحاب بابی نیز اجساد سربازان را از خاک بیرون کشیده و سر از تن جدا نموده و سرهای بریده را در نزدیکی قلعه بر چوب نصب نمودند.^{۶۱}

به زودی شاهزاده مهدی قلی میرزا با سپاهی جدید به صحنه بازگشت و قوای وی و عباس قلی خان به یکدیگر پیوستند. سپاهیان به حفر خندق و ساختن سنگر پرداختند و قلعه‌ای برای شاهزاده بر پا داشتند. در این اوقات بود که عده‌ای از علماء در صدر جمعیتی از مردم شهرهای مختلف مازندران به شیخ طبرسی آمدند تا در مقابل بابی‌ها به جهاد پردازند. این جمع چون صحنه سرهای بریده سربازان را در نزدیکی قلعه مشاهده کردند دچار وحشت شده و به اردوی شاهزاده مراجعت کردند. ولی به زودی به امر شاهزاده و برای جلوگیری از سرایت رعب و تزلزل ایشان به جمع سربازان، سرکرده‌های مازندران آنها را به شهرهای خود مراجعت دادند.^{۶۲}

با جمع‌آوری سربازان جدید از اطراف مازندران، عدد قوای دولتی به تدریج به ۱۰,۰۰۰-۱۲,۰۰۰ نفر رسید.^{۶۳} لشکریان چندین برج دور قلعه شیخ طبرسی بر پا کردند و از برج‌ها و منجنیق‌ها داخل قلعه را هدف گلوله قرار دادند. اکنون محاصره کامل شده و راه رسیدن آذوقه به قلعه به کلی مسدود گشته بود.^{۶۴} در اوایل فوریه و یا اوائل مارس، قوای دولتی پس از درنگ و تأمل بسیار به قلعه پورش بردند، اما اصحاب بابی حمله آنها را دفع کردند.^{۶۵} در پی شکست قوای عباس قلی خان در اوائل فوریه، از آن جا که تصرف قلعه علی رغم نیروی برتر قوای دولتی ممکن به نظر نمی‌رسید، شاهزاده مهدی قلی میرزا و فرماندهان لشکر از امیر کبیر به الحاح خواستار ارسال توپخانه شده بودند. در ماه مارس فوج مجهز به دو عراده توپ، دو عراده خمپاره و دو قنقذ^{۶۶} به شیخ طبرسی رسید و بمباران سنگین قلعه در نیمه دوم این ماه آغاز شد.^{۶۷}

اکنون حمله به لشکر از درون قلعه توأم با خطرات بیشتری بود و اصحاب بابی

نمی توانستند با جمعیتی کثیر به دشمن حمله کنند. اما در یک نوبت موفق شدند سربازان را غافلگیر کنند. هنگامی که جعفر قلی خان بالارستاقی هزارجریبی از سرکرده‌های مازندران همراه شمار نسبتاً کمی از سپاهیان در داخل برجی نزدیک قلعه جای گرفته و ظاهراً مشغول استراحت بودند، نزدیک ۲۰ نفر از بایبان در روشنائی روز به برج مزبور حمله کرده و جعفر قلی خان را به شدت مجروح نموده و حدود ۳۰ نفر از سربازان وی را به قتل رساندند. جعفر قلی خان متعاقباً در اردو درگذشت. از اصحاب بابی ۵ نفر در این حمله کشته شدند. بلافاصله پس از این حمله، عده‌ای از قلعه‌نشینان مجدداً به سنگر جعفر قلی خان رفتند تا کشتگان خود را که در سنگر دشمن باقی مانده بودند به قلعه بپرند. در این نوبت یکی دیگر از ایشان به گلوله سربازان کشته شد.^{۶۸}

تا اوائل آوریل اصحاب بابی دیگر تمام آذوقه خود را از شلتوک و حبوبات به مصرف رسانده و حدود سی رأس اسبی را که سابقاً هنوز در قلعه نگاه داشته بودند کشته و خورده بودند. از این تاریخ اصحاب ناچار بودند با خوردن علف خود را زنده نگاه دارند.^{۶۹} از آن جا که عباس قلی خان لاریجانی و سرکرده‌های مازندرانی موفق به تسخیر قلعه نشده بودند، دولت مرکزی در حدود ۹ آوریل سلیمان خان میرپنج افشار^{۷۰} را به شیخ طبرسی اعزام نمود. ظاهراً دولت مرکزی مظنون شده بود که عباس قلی خان بابی شده است.^{۷۱}

به دستور سلیمان خان، سربازان از دو سمت به قلعه نقب زدند و در زیر دو برج، نقب را به باروت انباشتند. در حدود ۱ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۲۵ آوریل ۱۸۴۹ ترتیبات لازم کامل شده بود و سپاهیان باروت را آتش زده و از چهار سو به قلعه یورش بردند. اگرچه در اثر انفجار باروت، از یک سمت یکی از برج‌های قلعه با خاک یکسان و خندق و خاکریز هموار شد، اما بایبان موفق شدند هجوم قوای دولتی را دفع کنند و چند بیرق از سپاهیان به دست قلعه‌نشینان افتاد. ضمناً عباس قلی خان سردار نیز در این حمله مجروح شد.^{۷۲} بعد از این یورش ۳۰ نفر یا بیشتر از اصحاب

بابی به ریاست آقا رسول بهنمیری که از قبل از شاهزاده مهدی قلی میرزا قول امان گرفته بود قلعه را ترک کردند ولی رئیس ایشان و شاید چند نفر دیگر به ضرب گلوله سپاهیان کشته شدند، و بقیه دستگیر شدند و بعداً به قتل رسیدند.^{۷۳}

در این زمان سپاهیان پی برده بودند که اصحاب قلعه شب‌ها برای جمع آوردن علف بیرون می‌روند. از این رو شب‌ها نیز فضای اطراف قلعه را زیر باران گلوله می‌گرفتند و در نتیجه دیگر کسی یارای دست یافتن به علف را نیز نداشت.^{۷۴} در نوزده روز آخر محاصره بایان ناچار بودند برای رفع گرسنگی گوشت گندیده اسب‌هایی را که از قبل کشته و دفن نموده بودند و نیز پوست و استخوان آنها و حتی چرم زین اسب‌ها را بخورند.^{۷۵} با این وجود، بایان به مقاومت خود ادامه می‌دادند. محاصره قلعه زمانی خاتمه یافت که شاهزاده حاکم به خیانت دست یازید. به بابی‌ها وعده دادند که اگر قلعه را ترک گویند جانشان در امان خواهد ماند. به علامت تحکیم این وعد و قسم، قرآن مهر کرده و به قلعه فرستادند.^{۷۶} در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۹ مه ۱۸۴۹ باقیمانده اصحاب که شمارشان به حدود ۲۲۰ نفر می‌رسید قلعه را ترک کردند.^{۷۷} روز بعد، سپاهیان اصحاب بابی را خلع سلاح نموده و قتل عام نمودند (۱۰ مه ۱۸۴۹، هنگام ظهر).

فرماندهان لشکر برخی از سران بابی را که در قتل عام نکشته بودند در میان سپاه تقسیم نمودند تا به شهرهای مازندران برده و به قتل رسانند. از اصحاب بابی فقط حدود ۶۰ نفر از واقعه قلعه جان سالم بدر بردند.^{۷۸} از ایشان بعضی موفق به فرار شده بودند و برخی را سپاهیان برای تحصیل مال به فروش رسانده و عده‌ای را نیز به سبب سن کم و یا شرف سیادت بخشیده بودند. شاهزاده مهدی قلی میرزا جناب قدّوس را زنده نگاه داشت تا ایشان را همراه خود به طهران برد.^{۷۹} اما هنگامی که به بارفروش رسید ناگزیر شد که جناب قدّوس را تسلیم علماء نماید و آنها حضرتش را به نحوی فجیع به شهادت رساندند (پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۱۷ مه ۱۸۴۹).^{۸۰} با شهادت جناب قدّوس واقعه قلعه شیخ طبرسی خاتمه یافت.

۵- تحلیلی از ماهیت نهضت بابی

بایان در آثار مورخان غربی غالباً همانند انقلابیونی تصویر شده‌اند که در پی سرنگون ساختن طبقه حاکم بودند و جنگ‌های ایشان با قوای دولتی قیام‌هایی بر ضد حکومت قاجار تلقی شده است. میخائیل ایوانف (M. S. Ivanov) نویسنده روس در رساله خود که به سال ۱۹۳۹ منتشر شده و از اندیشه مارکسیستی متأثر است این عقیده را ابراز نموده که نهضت بابی نهضتی برخاسته از میان توده‌های مردم بود که از بطن شرائط اجتماعی خاص پدید آمد و بر ضد طبقه حاکم فعالیت داشت.^{۸۱} به نظر او بحران اقتصادی رائج در ایران موجب ظهور این نهضت شده بود.

کورت گرویسینگ (Kurt Greussing) نویسنده اطریشی در مقاله‌ای که سالیانی قبل منتشر شده نظری مشابه ابراز می‌کند.^{۸۲} به نظر این محقق نهضت بابی در آغاز یک نهضت اصلاح مذهبی بود که برای یافتن پیروانی در میان طبقات بالای مردم شهری می‌کوشید. اما پس از آنکه بایان در میان این طبقات موفقیتی کسب نمودند به طبقات فقیر شهری و نیز زارعان روی آوردند، و بعد از سال ۱۸۴۸، تحت تأثیر فشار بحران اقتصادی، نهضت بابی تندرو و افراطی شده و به یک انقلاب اجتماعی تبدیل گردید. نویسنده اظهار می‌کند که نفوذ بایان در مناطق نزدیک به راه‌های تجاری بیش از دیگر نقاط بود زیرا که این مناطق بیش از دیگر مراکز کشور از بحران اقتصادی صدمه دیده بودند. گرویسینگ همچنین تأیید می‌کند که "قیام‌های" بابی حالت "تدافعی" داشتند و این خصوصیت را معلول "مشکلات لجستیکی"

می‌شمارد. وی در توضیح این مطلب می‌نویسد که بایان برای اینکه بتوانند به مبارزه نظامی برای سرنگون ساختن حکومت مرکزی پردازند ناگزیر بودند که برای تأمین آذوقه قوای خود، زارعان همطبقه خویش را غارت کنند - روشی که دشمنان ایشان یعنی سپاهیان دولتی در سطحی وسیع از آن استفاده می‌کردند - اما بایانی‌ها از انجام آن امتناع داشتند.^{۸۳}

مدارک و منابع موجود نشان می‌دهد که ایران نیمه قرن نوزدهم میلادی با مشکلاتی اقتصادی مواجه بود. اما این مطلب که شدت این مشکلات به حدی بوده که بتوان از یک بحران اقتصادی سخن گفت روشن نیست. در همین حال دکتر موژان مؤمن در مورد جایگاه اجتماعی بایانی که در محاربات با دولت شرکت داشتند تحقیق نموده و تحقیقات نامبرده نمایانگر آن نیست که عده زیادی از ایشان از قشر زارعان و یا اصناف و صنعتگران شهری بوده باشند.^{۸۴} یادآور می‌شود که این قشرها بودند که در درجه اول از مشکلات اقتصادی لطمه دیده بودند. دکتر مؤمن نظراتی را که ایوانف در رساله خود طرح کرده نقد نموده است، ولی بسیاری از نکاتی که ایشان متذکر شده است در مورد مقاله گرویسینگ نیز مصداق دارد. طبقه علمای خرد بزرگ‌ترین گروه را در رهبری نهضت بایانی تشکیل می‌دادند (بیش از ۴۰٪).^{۸۵}

در مورد واقعه شیخ طبرسی، از حدود ۳۶۰ نفر بایانی که در این حادثه شرکت داشته و نام ایشان در کتب تاریخ ثبت شده، سابقه اجتماعی و کار و پیشه حدود ۲۲۰ نفر معلوم است. از گروه اخیر بیش از ۶۰ درصد از طبقه علماء بودند، در حالی که اصناف و صنعتگران و زارعان در مجموع حدود ۲۵ درصد را تشکیل می‌دادند.^{۸۶} اما شمار نمایندگان قشرهای اخیر در بین همه بایان شرکت‌کننده در واقعه قلعه احتمالاً بیش از ۲۵ درصد بوده، زیرا احتمال اینکه افرادی از این قشرها ناشناس باقی مانده باشند در مقایسه با بایانی که از طبقه علماء بودند بیشتر بوده است. اما در مورد آن دسته از اهل دهات و زارعانی که به اصحاب بایانی مجتمع در شیخ طبرسی پیوستند، از منابع موجود مشهود است که این عمل ایشان انگیزه مذهبی داشته و به قصد

انقلاب و طغیان نبوده است. برای مثال، در مورد سنگسر و شهمیرزاد، ایمان یکی از علمای محلّ که از سوی مردم به تحقیق در مورد ادّعاء و عقاید مذهبی بابیان مأمور شده بود موجب شد که عدّه‌ای از اهالی این دو روستا به اصحاب بابی ملحق شوند.^{۸۷} در مورد بهنمیر، به ریاست یکی از مالکین بود که حدود ۲۰ نفر از اهل ده به بابیان پیوستند و این نوع اقدام البته نحوه عمل یک عدّه زارع انقلابگر نیست.^{۸۸} به طور کلی، تصویری که از تواریخ باقیمانده از شاهدان عینی این واقعه به دست می‌آید نشان نمی‌دهد که اصحاب بابی دیدگاهی انقلابی (به معنای انقلاب اجتماعی) داشته‌اند بلکه نمایانگر تمایلات مذهبی عمیق آنها است.

ایوانف و گرویسینگ هیچ یک در تحقیق خویش در مورد حادثه مازندران از تواریخی که بابی‌های حاضر در این واقعه به جا گذاشته‌اند استفاده ننموده‌اند. این تواریخ نظر ایشان را مبنی بر تمایلات و مقاصد انقلابی اصحاب بابی تأیید نمی‌کند. در مورد جنبه تدافعی جنگ و جدال بابیان، این مطلب روشن به نظر می‌رسد که انگیزه بابیان در جنگ دفاعی، به خلاف آنچه که گرویسینگ می‌نویسد، حسّ اتحاد و همبستگی با زارعین نبوده است. همچنان که از تواریخ شاهدان عینی مشهود است بابیان از آتش زدن قری و دهات نزدیک شیخ طبرسی ابا نداشتند، یعنی در مواردی که سپاهیان دولتی از این دهات برای تأمین آذوقه خویش و یا به عنوان مأمّن و مخفی‌گاه استفاده می‌کردند.^{۸۹}

برخی دیگر از محققان نظیر ادوارد براون (E. G. Browne)، حامد الگار (Hamid Algar) و دنیس مکیون تعابیر و تفاسیر دیگری از منازعات میان بابیان و دولت قاجار ارائه داده‌اند، تفسیرهایی که بر پایگاه مذهبی، و نه اجتماعی-اقتصادی این مبارزات تأکید می‌ورزد. به نظر براون، بابیان مقصدی جز سرنگونی سریع حکومت قاجار و جایگزین کردن آن با یک حکومت دینی بابی نداشتند. وی می‌نویسد:

بابی‌های اولیه که چنان سخت در شیخ طبرسی، زنجان و فیروز و دیگر نقاط در ۱۸۴۸-۱۸۵۰ بر علیه دولت ایران جنگیدند در صدد تأسیس یک حکومت دینی بابی و استقرار سلطنت اولیاء و مقدّسین بر روی زمین بودند. آنها به نحوی آشتی‌ناپذیر با دولت موجود و خاندان سلطنتی دشمنی داشتند و صرفاً بیشتر به پیروزی آئین خویش علاقه داشتند تا به اصلاحاتی اجتماعی و سیاسی.^{۹۰}

الگار نهضت بابی را با نهضت اسماعیلیان مقایسه نموده و می‌نویسد: «اسماعیلیّه و بابیه هر دو بدعت‌هایی با اصل و منشأ شیعی بودند که با توسّل به جبر سعی در سرنگون ساختن مذهب غالب (orthodoxy) (به ترتیب سنی و اثنی‌عشری) داشتند و با تعلیم مخفی عقاید خود را منتشر می‌ساختند.»^{۹۱} به نظر الگار طغیان بابی‌ها با حرکت ملا حسین و اصحابش به سمت مازندران آغاز شد، اما این حقیقت به سبب مرگ محمد شاه مکتوم ماند و انقلاب بابی‌ها به جزئی از اجزاء آن هرج و مرجی که بعد از مرگ شاه بروز نمود تبدیل شد.^{۹۲}

اخیراً مکیون این نظر را اظهار داشته که «بین سال‌های ۱۸۴۷ و ۱۸۵۰، متعاقب اعلان باب که قائم‌شخص خود اوست، پیروان او اسلحه به دست گرفتند تا آخرین جهاد را آغاز کنند و یا از مصائب و بلاهای مقارن ظهور شخص موعود نصیب ببرند، به این امید که اصلاح نهائی امور را تسریع نمایند.»^{۹۳} مکیون همانند براون معتقد است که بابیان در صدد تأسیس فوری حکومت دینی بابی و سلطنت مقدّسین بر روی زمین بودند.^{۹۴} وی منازعات میان بابی‌ها و دولت را با حکم "جهاد تهاجمی" در آئین بابی مرتبط می‌داند ولی در عین حال می‌نویسد که در شیخ طبرسی و دیگر نقاط، بابی‌ها علیه دولت قاجار جهاد "تدافعی"، و نه "تهاجمی"، اعلان کردند.^{۹۵} به عقیده مکیون، بابیان کوشیدند که این منازعات محلی را به یک انقلاب گسترده‌تر بر ضدّ قوای کفر تبدیل کنند ولی موفق نشدند.^{۹۶} وی عوامل متعدّدی را در توجیه

شکست با بیان در این اقدام برمی شمارد.^{۹۷}

این نظر که اصحاب بابی در صدد تأسیس یک "حکومت دینی بابی" و استقرار "سلطنت اولیاء و مقدسین بر روی زمین" بودند متأثر است از تفسیر آیه قرآنی به این مضمون که جمعی مستضعفین پیشوا و وارث ملک خواهند شد^{۹۸} و نیز مضامین مندرج در احادیث که طبق آنها ظهور قائم با برقراری حکومت عدل و داد در عالم پیوند یافته است. اما در خصوص جهاد، این موضوع در آثار اولیه حضرت اعلیٰ به نحوی مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. در قیوم الاسماء حکم قتال بر مؤمنان نازل شده و از جمله آمده است که ایشان باید برای "یوم الجمع" اسلحه تهیه کنند.^{۹۹} در یک موضع از این اثر چنین جهادی موقوف به اذن خداوند گردیده است و در مواضع دیگر مؤمنان، مشروط به اینکه حضرت باب اجازه دهند، و پس از رسیدن امر از جانب صاحب امر یعنی امام منتظر، به قتال مأمور شده‌اند. حکم جهاد در این اثر و نیز در آثار دیگری که قبل از بیان فارسی نازل شده با حکم جهاد در مذهب شیعه مشابهت دارد.^{۱۰۰}

در آثار متأخرتر حضرت باب از جمله بیان فارسی که در اواخر سال ۱۸۴۷ نازل شده نیز مطالب و احکامی راجع به جهاد دیده می‌شود. حکم جهاد در این آثار به وضوح در حوزه اختیارات یک پادشاه بابی قرار می‌گیرد. مثلاً در بیان آمده است که سلاطین بابی موظفند که مردم را وارد دین نمایند به همان نحوی که در دین اسلام صورت گرفت. همچنین به سلاطین بیان اذن داده شده که به فتح بلاد پردازند برای اینکه مردم را در دین وارد کنند، اما اضافه شده که تا حد امکان باید این کار از طریق دیگر انجام شود، مثلاً از طریق تصرف اموال غیر مؤمنان.^{۱۰۱} همچنین در بیان فارسی احکام شدیدی در مورد غیر مؤمنان آمده است و از جمله آمده که جز مؤمنین کسی مجاز نیست که در پنج ولایت فارس، عراق، آذربایجان، خراسان و مازندران سکونت اختیار کند.^{۱۰۲} در عین حال این حکم نیز در بیان ذکر شده که «سبیل هدایت از روی حب و رأفت بوده نه شدت و سطوت».^{۱۰۳}

اشارات به پادشاهان بابی در بیان فارسی علی الظاهر دلالت بر این دارد که ظهور نوعی حکومت بابی (و یا حکومت هائی بابی) پیش بینی می شده است. در عین حال احکام بیان در خصوص جهاد به سلاطین بابی مربوط می شود و این مطلب مستلزم آن است که نخست یک چنین سلطانی به قدرت رسیده باشد تا بعد حکم جهاد تهاجمی قابل اجرا گردد. اما هیچ حکمی در بیان موجود نیست که به واسطه آن آحاد مؤمنان بتوانند در غیاب یک پادشاه بابی اعلان جهاد تهاجمی نمایند. همچنین هیچ حکم یا شاهد و قرینه‌ای در آثار حضرت باب موجود نیست که نشان دهد اصحاب بابی می‌بایست چنین پادشاهی را از طریق اقدام به جهادی تهاجمی بر سر قدرت آورند. حضرتشان در دلائل سبعة می‌فرماید:

و در هر ظهور هرگاه ادلاء اثبات مشاهده نمایند که خلق به دلیل و برهان مهتدی نمی‌شوند، غیر از آنکه از خداوند عالم جل و عز طلب نمایند که کسی را مبعوث فرماید که کل را داخل در دین حق کند سبیلی نیست از برای هدایت سایر خلق. مثل اینکه امروز امم فوق ارض را مشاهده می‌کنی از امت موسی و داود و عیسی، غیر از آنکه سلطان مقتدری آنها را داخل دین حق کند سبیلی از برای هدایت آنها نیست.^{۱۰۴}

عبارت دلائل سبعة نشان می‌دهد که مؤمنان بابی ("ادلاء اثبات") تنها می‌توانسته‌اند ظهور چنین سلطانی را از خداوند بطلبند، نه آنکه خود به جهاد پردازند تا یک حکومت بابی به وجود آورند. این استدلال که بابیان در صدد بودند "جهاد" کنند تا یک "حکومت دینی بابی" تأسیس نمایند بیش از هر چیز بر این اساس مبتنی است که در آثار "متأخر" حضرت باب اشاراتی به ملوک بابی آمده است.^{۱۰۵} اما همین دسته از آثار عملاً راهی برای اینکه جهاد تهاجمی انجام شود باقی نمی‌گذاشتند، چه که تنها یک پادشاه بابی می‌توانست به جهاد تهاجمی اقدام کند و چنین پادشاهی وجود نداشت.

محققان در این نظر متفقند که هیچ گاه جهاد تهاجمی بابی اعلان نگردید.^{۱۰۶} در این جا باید متذکر شد که در طرح و بحث مسأله جهاد در آثار مکیون، نوعی ناسازگاری میان نظریه جهاد تهاجمی مطابق تفسیر وی از آثار حضرت باب و جهاد تدافعی بابی‌ها که در عمل صورت گرفت مشاهده می‌شود. مکیون سعی نموده به نحوی این ناسازگاری را رفع نماید. وی می‌نویسد که جهاد تهاجمی اعلان نشد «احتمالاً به این علت که اعلان جهاد نادرست شمرده می‌شد، مگر اینکه امکان موفقیت آن در حدی معقول وجود می‌داشت، و روشن بود که این شرط در مورد بایبان تحقق ندارد.»^{۱۰۷} اما همان طور که قبلاً هم ذکر شد، آن طوری که نظریه جهاد در آثار متأخر حضرت باب تحوّل یافته مسأله اعلان جهاد اصولاً در آن زمان مطرح نمی‌شده است.

در بحث فوق راجع به نتایج و مقتضیات فرضیه جهاد در آثار حضرت باب، به این مسأله توجه نشده که تا چه حدّ اصحاب بابی با این آثار آشنا بودند یا اینکه تعبیر آنها از این آثار چه بوده است. در خصوص مسأله جهاد، آنچه که در رابطه با جنگ‌های میان بایبان و حکومت حائز اهمیت است این است که تشریح حکم جهاد و احکام شدید در آثار حضرت باب تا چه اندازه و چگونه بر افکار و اقدامات بایبان تأثیر نهاده و یا چه عکس‌العملی را در میان علماء و دولتیان برانگیخته است. صرف وجود احکامی مربوط به جهاد بنفسه نمی‌تواند انگیزه و مقاصد بایبانی را که در نبردهای با حکومت درگیر شدند روشن نماید. جهت پرداختن به این مسأله ضروری و مهمّ است که سیر حوادث، و اوضاع و شرائط پیرامون نبردهای میان بایبان و دولت، و همچنین درک و تعبیر رزمندگان بابی از این حوادث دقیقاً بررسی شود. تحقیق در این مطالب در معلوم نمودن این مسأله که آیا بایبان در صدد شورش و طغیان بودند یا خیر، و اینکه آیا هدفشان تأسیس یک حکومت دینی بابی از طریق جهاد تهاجمی بود کمک خواهد کرد.

بررسی حاضر معطوف به واقعه قلعه شیخ طبرسی است، و در این جا به ویژه

مسأله انگیزه و مقاصد اصحاب بابی مطمح نظر است. در فصل بعدی حوادث و اوضاع پیرامون سیر و حرکت بابیان به مازندران و اجتماع ایشان در بقعه شیخ طبرسی و قلعه ساختن آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت تا مشخص گردد که اقدامات اصحاب بابی در چه زمینه‌ای صورت می‌گرفت و سپس در سایه آن بررسی شود که این اقدامات را به چه صورت یا صورت‌هایی می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. درک اصحاب بابی از وضعیّت و اقداماتشان نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت، چه این مسأله برای روشن ساختن اهداف و مقاصد بابیان اهمیّت اساسی دارد.

در این تجزیه و تحلیل، سه تاریخ بابی و بهائی که شاهدان عینی این واقعه لطف علی میرزای شیرازی، میر ابوطالب شهمیرزادی، و حاجی نصیر قزوینی به جا گذاشته‌اند از اهمیّت ویژه‌ای برخوردارند، چه نه تنها اطلاعات مهمّی به دست می‌دهند که در منابع دیگر موجود نیست، بلکه نمایانگر درک و استنباط بابیان حاضر از واقعه مازندران نیز می‌باشند. از این سه تاریخ، شرحی که لطف علی میرزا نگاشته از دو دیگر قدیمی‌تر و مهم‌تر است. تاریخ وقایع میمیتّه مهجور زواره‌ای و همچنین کتاب نقطه الکاف نیز حائز اهمیّت هستند چه این هر دو از منابع بابی محسوب می‌شوند. تألیف اثر نخست به طور قطع به زمانی باز می‌گردد که هنوز در جامعه بابی میان بهائیان و ازلیان فصل نهائی واقع نشده بود. یا به عبارت دیگر، تاریخ مهجور زواره‌ای قبل از نیمه دوّم دهه ۱۸۶۰ تحریر شده است. این مطلب به احتمال زیاد در مورد نقطه الکاف نیز مصداق دارد، و در هر صورت به استثنای جزء کوچکی از این اثر، در قدمت محتویات نقطه الکاف تردیدی نیست.

۶- مقاصد بایان حاضر در شیخ طبرسی

نبیل زرنندی در تاریخ خود از برافراشتن بیرق سیاه توسط اصحاب بابی در مسیر مازندران ذکری آورده است. این مطلب توجه برخی از محققان را جلب نموده است. در احادیث شیعی ذکر بیرق‌های سیاهی آمده که از خراسان به حرکت درآمده و علامت ظهور قائم موعود می‌باشند. مطابق تاریخ نبیل، ملا حسین هنگام عزیمت به سوی مازندران به امر حضرت باب رایت سیاه را برافراشت.^{۱۰۸} نبیل حدیثی را نقل می‌کند که در آن ذکر "رایت سوداء" شده و سپس اضافه می‌کند که این رایت در تمام طول مسیر، یعنی از مشهد تا بقعه شیخ طبرسی، و نیز بر فراز قلعه تا زمان سقوط قلعه برافراشته باقی ماند.^{۱۰۹} بر اساس مطالبی که در تاریخ نبیل آمده، برخی از محققان راجع به اهمیت این واقعه اظهار نظر نموده و متذکر شده‌اند که برافراشتن بیرق‌های سیاه، گذشته از ارتباط آن با تحقق و عود مذکور در اخبار و احادیث راجع به ظهور قائم در خراسان، از اهمیت سیاسی نیز برخوردار بوده است،^{۱۱۰} چه که دقیقاً با چنین اقدامی بود که عباسیان قیام خود را بر علیه امویان آغاز نموده بودند، قیامی که نهایتاً به سقوط حکومت اموی انجامیده بود.

اما مسأله اصلی این است که چنین عملی، یعنی برافراشتن رایت سیاه، در نظر بایان چه معنی و مفهومی داشته و مقامات دولتی و عامه مردم آن را چگونه تعبیر نموده‌اند. از این نظر، این مسأله جالب توجه است که شاهی وجود ندارد که نشان دهد معاصران مفهومی سیاسی برای چنین عملی قائل شده باشند. در تواریخ رسمی

قاجار از رایات سیاه ذکری نیامده، و در آنها ابدأ نشانی از این نیست که دولت از اقدام مزبور نگران شده و یا اصلاً به آن توجهی کرده باشد. یک توجیه این مسأله را که چگونه ممکن بوده بیرقی سیاه برافراشته به حرکت درآید بدون آنکه جلب سوء ظن کند می توان در رسم چاوش خوانی یافت.^{۱۱۱}

رسم چاوش خوانی (خواندن سرودی توسط چاوش یا راهنما) در آن عصر رواج داشته و با حج و زیارت در ارتباط بوده است. چاوش اشعاری را در ستایش پیامبر و ائمه اطهار به آواز می خواند تا مردم را تشویق کند که همراه وی به زیارت مکه، عتبات و یا مشهد روند. وی بیرق مخصوصی را به نشانه آغاز قریب الوقوع سفر حج و زیارت برمی افراشت.^{۱۱۲} از متن تاریخ لطف علی میرزای شیرازی معلوم است که ملا حسین و اصحاب او نگران بودند که مورد حمله قرار گیرند و به همین علت سعی داشتند با اظهار این مطلب که عازم عتبات عالیات به عزم زیارت هستند هویت خود را مخفی نگاه دارند.^{۱۱۳} با توجه به رسم چاوش خوانی، به نظر می رسد که اصحاب بابی می توانسته اند رایتی سیاه برافرازند بدون آنکه جلب سوء ظن نمایند. در عین حال شواهدی موجود است که دلالت دارد بر اینکه قول نبیل بتمامه صحیح نیست.

در تواریخ قدیمی تر ذکری صریح از رایات سیاه نیست و در حقیقت تاریخ لطف علی میرزا حاوی اشاراتی است که بر اساس آنها گفته نبیل در مورد حرکت رایات سیاه در تمام مسیر خراسان به مازندران غیرمحمّل جلوه می کند. لطف علی میرزا مدت کوتاهی قبل از ورود اصحاب به خاک مازندران به ایشان ملحق شده بود. وی در تاریخ خود اشاره ای گذرا به لباس سیاه ملا حسین نموده و می نویسد که معنای حدیث "رایات سود" از خراسان همین لباس سیاه او است.^{۱۱۴} از اشاره لطف علی میرزا محتمل به نظر می رسد که اصحاب در آن زمان بیرق های سیاه افراشته به همراه نداشته اند. در تاریخ میر ابوطالب شهمیرزادی نیز مطالبی آمده که این نظر را تأیید می کند. میر ابوطالب که بعد از ورود اصحاب به بقعه شیخ به ایشان پیوسته بود در

چند مورد به تحقیق احادیث مربوط به بیرق‌های سیاه اشاره می‌کند.^{۱۱۵} اما از نوشته او چنین معلوم است که اصحاب، جناب ملا حسین را "رایات خراسان" می‌دانسته‌اند.^{۱۱۶} در کتاب *نقطة الکاف* نیز به رایات مختلف مذکور در احادیث اشاره شده است. در مورد "رایت خراسانی" آمده است که «مراد از رایت جناب سید الشهداء [ملا حسین بشروئی] علیه السلام است که از خراسان حرکت نمود و باب جناب ذکر [حضرت باب] بودند.»^{۱۱۷} با توجه به شواهد بالا محتمل به نظر می‌رسد که اصحاب در مسیر مازندران بیرق سیاهی به همراه نداشته‌اند. حتی اگر هم بیرقی به همراه داشتند آن را نشانه تحقیق و عود مربوط به آخر الزمان نمی‌پنداشتند. بلکه این نفس حرکت جناب ملا حسین و اصحاب ایشان از خراسان بود که به منزله تحقیق و عد مذکور در احادیث در باره بیرق سیاه تلقی می‌شد.

نبیل در جای دیگری از تاریخ خود شمار اصحاب مجتمع در شیخ طبرسی را ۳۱۳ نفر قید می‌کند.^{۱۱۸} رقم ۳۱۳ همانند بیرق‌های سیاه از این نظر اهمیت دارد که در اخبار و احادیث مربوط به ظهور قائم ذکر شده است. مطابق برخی از احادیث، اصحاب قائم ۳۱۳ نفر می‌باشند. ۳۱۳ ارزش عددی کلمه "جیش" (مطابق حساب ابجد) می‌باشد و مقصود "جیش" یا سپاه قائم مذکور در احادیث است.^{۱۱۹} بعید نیست که تأکید برخی از مؤمنان بابتی بر تحقیق تحت اللفظی اخبار و احادیث موجب شده باشد که در اوائل ظهور چنین روایاتی (در مورد برافراشتن بیرق سیاه یا اینکه اصحاب قلعه شیخ طبرسی ۳۱۳ نفر بوده‌اند) در میان مؤمنان رائج شده و بعدها به تاریخ نبیل راه یافته‌اند.

شواهد موجود در مورد اینکه چرا ملا حسین و اصحابش به سمت مازندران عزیمت کردند بسیار ناچیز است. ملا حسین بلافاصله پیش از آن به امر حکومت از مشهد خارج شده بود. علت این امر عدم ثبات منطقه در اثر طغیان سالار بود و زد و خورد میان بابیان و مردم تنها بر وخامت اوضاع می‌افزود. ملا حسین زمانی اظهار کرده بود که مقصد وی هنگام ترک مشهد جز «اعلای کلمه حق و شهادت» چیز

دیگری نبود. ^{۱۲۰} مع هذا به نظر می رسد که در کنار این هدف کلی، ملا حسین هدف مشخص دیگری را نیز دنبال می نمود.

مطابق برخی از تواریخ، یکی از اهداف اجتماع بدشت مذاکره در مورد نحوه استخلاص حضرت باب از سجن مبارک در آذربایجان بود. ^{۱۲۱} نیکلامی نویسد که پس از اجتماع بدشت، خواص اصحاب حضرت باب در صدد بودند که عده زیادی را جمع نموده به سوی محبس حضرت باب اعزام دارند. ^{۱۲۲} آواره مؤلف یکی از تواریخ متأخر بهائی نیز می نویسد که اصحاب حاضر در بدشت تصمیم گرفتند به سجن هیکل مبارک در آذربایجان ^{۱۲۳} رفته و از آن جا رهائی حضرت باب را از محمد شاه خواستار شوند و در صورت ضرورت حضرتشان را به جبر آزاد کنند، اما حتی المقدور کوشش کنند که کار به جدال با دولت منتهی نشود. ^{۱۲۴} احتمالاً به سبب چوب زدن حضرت باب در تبریز بود که اصحاب بابی مصمم به استخلاص مولای خویش شده بودند. ^{۱۲۵} همچنین مطابق تاریخ جناب شیخ کاظم سمندر، ملا حسین بشروئی و همراهان او قصد توجه به آذربایجان را داشتند تا به دیدار حضرت باب مشرف گردند. ^{۱۲۶} قول جناب سمندر در این مورد حائز اهمیت است چون ایشان این مطلب را در شرح حال جناب ملا محمد صادق مقدس خراسانی که خود در واقعه قلعه شیخ طبرسی شرکت داشت و جناب سمندر ایشان را ملاقات کرده بود آورده است. جناب فاضل مازندرانی نیز می نویسد که ملا حسین و اصحاب قصد داشتند از مازندران روانه چهریق شوند و اضافه می نماید که اصحاب راه مازندران و گیلان را برگزیدند چون حرکت از طریق طهران با خطر توأم بود. ^{۱۲۷} از میان مورخان قاجار تنها رضا قلی خان هدایت این نکته را ذکر نموده که مقصد اولیه ملا حسین قبل از وقوع حادثه مازندران توجه به چهریق برای آزاد ساختن حضرت باب بود. وی اضافه می کند که بایان قصد داشتند خروج کنند. ^{۱۲۸}

لازم به تذکر است که منابع موجود موضع و نظر حضرت باب را در مورد نقشه اصحاب برای رها ساختن حضرتشان از سجن روشن نمی سازد. در تاریخ نیپل ذکر

شده که هنگامی که حضرت باب را به سوی سجن ماکو حرکت می دادند، در نزدیکی زنجان هیکل مبارک پیامی به فردی از غیر مؤمنان به نام سلیمان خان افشار (صائن قلعه‌ای) فرستاده و طلب نصرت فرموده بودند. اصحاب بابی از این مسأله مطلع شده و تقاضا نموده بودند که حضرتشان را از قید و بند رها سازند، اما هیکل مبارک خواهش ایشان را رد فرموده بودند.^{۱۲۹} این مطلب که حضرت باب موافقت نفرمودند که مؤمنان بابی در نزدیکی زنجان ایشان را آزاد سازند در منابع دیگر نیز آمده است.^{۱۳۰} سلیمان خان افشار صائن قلعه‌ای که پسرش بعداً به حضرت اعلی ایمان آورد سابقاً از مریدان سید کاظم رشتی رهبر طائفه شیخیه بود، و غالب بابیان اولیه به این طائفه منسوب بودند. سلیمان خان به سبب ثروت خود مشهور بود و شاید موقعیت آن را داشته که وسائل استخلاص حضرت باب را فراهم نماید. ولی در این مورد، صدور پیام مبارک خطاب به نامبرده ظاهراً به مقصد اتمام حجّت صورت گرفته بود.^{۱۳۱}

استخلاص حضرت باب اگر به جبر انجام می شد به معنای مداخله در امور دولت بود. پیداست که بابیان چنین عملی را چون در قبال ظلم و ستم بود مشروع تلقی می کردند. حدس این مطلب که اصحاب بابی بعد از استخلاص حضرت باب به چه امری اقدام می نموده‌اند و چه مسیری را در پیش می گرفته‌اند دشوار است. ظاهراً در هیچ یک از تواریخ بابی و بهائی موجود اشاره روشنی به نقشه‌های آتی بابیان نیامده است. تنها اشاره مبهمی که آمده این است که اصحاب بابی قصد داشتند عازم عتبات شوند.^{۱۳۲} اگر این قول به صورت ظاهری آن صحیح فرض شود می تواند به این معنی باشد که بابیان همراه ملاً حسین قصد داشتند ایران را ترک گویند. اما مشکل می توان تصور کرد که موقعیت بابیان در عتبات، یعنی مرکز و قلب عالم شیعه، بهتر از ایران می توانست باشد. در این مورد کافی است به خاطر آورد که برای ملاً علی بسطامی فرستاده حضرت باب به عتبات چه پیش آمد.^{۱۳۳}

باید در نظر داشت که حرکت بابیان به سمت مازندران تحت چه شرائطی

صورت می‌گرفت و موقعیت جامعه بابی در آن زمان چگونه بود. همچنان که قبلاً اشاره شد مطابق گزارش آستین رایت، دولت تقریباً در همین زمان به تعقیب و آزار بابیان دستور داده بود. تاریخ لطف علی میرزا حاوی اشاراتی است که قول رایت را تأیید می‌کند. او می‌نویسد که اصحاب هنگام ورود به مازندران با موکب شاهزاده خانلر میرزا که تازه به حکومت آن ولایت منصوب شده بود رو به رو شدند. هنگامی که حاکم جدید پی برده بود که گروه همراه ملا حسین بابی هستند به چند نفر از ایشان با تغیر گفته بود که «شما همه بابی و مفسد فی الارض هستید. قتل شماها لازم است و شاه [محمد شاه] حکم فرموده که هر جا شماها را ببینند به قتل برسانند.»^{۱۳۴} در منابع دیگر ذکری از این نیست که محمد شاه دستور به قتل بابیان داده باشد. مع هذا این حادثه نمایانگر موقعیت دشواری است که اصحاب بابی در آن قرار گرفته بودند. قبل از این حادثه، ملا حسین به پیشنهاد لطف علی میرزا دستور داده بود که شب‌ها عده‌ای از اصحاب کشیک بکشند.^{۱۳۵}

هنگامی که اصحاب بابی در نزدیکی بارفروش خبر مرگ محمد شاه را شنیدند عازم این شهر گردیدند. آنان بدون شک می‌دانسته‌اند که به سبب قدرت و نفوذ سعید العلماء در این شهر ممکن است در آن جا گرفتار شوند. سعید العلماء با بابی‌ها و مخصوصاً جناب قدوس سابقه دشمنی داشت. در عین حال به نظر نمی‌رسد که اصحاب بابی چاره دیگری داشته‌اند. مدت کوتاهی قبل از آن، جمع بابیان مجبور شده بودند قریه آریم را ترک نمایند، چون بعضی از مردم شکایت کرده بودند که بابیان مرتع و چراگاه مال‌های ایشان را اشغال کرده‌اند و برخی دیگر گفته بودند که آذوقه کمیاب شده چون بابی‌ها پول خوبی بابت مایحتاج خود می‌پردازند و همه برنج و اجناس خود را به ایشان می‌فروشند. مردم تهدید کرده بودند که اگر اصحاب آن محل را ترک نکنند شب بر سر آنها خواهند ریخت و فتنه به پا خواهد شد.^{۱۳۶} فوت محمد شاه این وضعیت را به مراتب پیچیده‌تر نموده بود. دیگر برای اصحاب بابی ممکن نبود که به حرکت خود ادامه داده و از یک محل به محل دیگری روند

زیرا خطر آن وجود داشت که در معرض حمله قرار گیرند، چه از جانب راهزنانی که در صدد سوء استفاده از هرج و مرج اوضاع بودند و چه از سوی مقامات دولتی و یا مردم که ممکن بود بایبان را گروهی از اشرار و راهزنان تلقی کنند.^{۱۳۷} در نامه‌ای که به فاصله کوتاهی بعد از مرگ محمد شاه از ساری نوشته شده آمده که «ساری... تنها شهری است در تمام مازندران که دچار اغتشاش نشده، و همه راه‌ها پر است از راهزنان...»^{۱۳۸} نزدیک‌ترین شهر بزرگ به ارباب شهر بارفروش بود و در آن جا اصحاب بابی می‌توانستند آذوقه کافی برای گروه تقریباً ۲۳۰ نفری‌شان تا زمانی که امنیت مجدداً برقرار شود به دست آورند.

دو تاریخ رسمی مهم دوره قاجار، یعنی ناسخ التواریخ و روضة الصغای ناصری، در توصیف ورود بایبان به بارفروش شرحی کمابیش یکسان ارائه می‌دهند. هیچ یک از این دو تاریخ اشاره‌ای نمی‌کنند که گروه بایبان هنگام ورود مورد حمله قرار گرفتند. این مطلب به وضوح در تاریخ لطف علی میرزای شیرازی و همچنین دیگر منابع بابی و بهائی آمده، و ظاهراً شرحی که شیخ العجم به جا گذاشته نیز این مطلب را تأیید می‌کند. شیخ العجم می‌نویسد که خبر رسیده بود که ۵۰۰ نفر بابی خروج کرده‌اند و قصد دارند به بارفروش شبیخون بزنند. مردم بارفروش خود را با تفنگ و چوب و چماق مسلح کرده و در انتظار بایبان نشسته بودند تا هنگام ورود، آنها را به قتل رسانند.^{۱۳۹} وی در ادامه مطلب می‌نویسد که بابی‌ها روز دوم آمدند و در زد و خوردی که صورت گرفت ملا حسین ۷-۸ نفر از مردم شهر را کشت.^{۱۴۰} احتمالاً تلفات مردم شهر در این رویارویی اول بیش از این تعداد بوده،^{۱۴۱} اما در مجموع شمار کشتگان بارفروشی زیاد نبوده و این مطلب نشانه آن است که بایبان قصد حمله به مردم شهر را نداشته‌اند. هنگامی که ملا حسین و اصحاب بابی در شیخ طبرسی به سپاهسانی که ایشان را در محاصره داشتند حمله می‌کردند ثابت نمودند که توانائی آن را دارند که تلفات به مراتب سنگین‌تری بر دشمنانشان وارد آورند.

بعد از خروج از بارفروش، اصحاب بابی به اکراه موافقت کردند که خسرو

قادی کلائی و مردان مسلح او ایشان را همراهی کنند.^{۱۴۲} سبب این بود که جمعیتی از بارفروش به دنبال اصحاب آمده بودند و قصد انتقام کشیدن داشتند و بایان نیز غریب بودند و با منطقه ناآشنا، و عبور از راه‌های تنگ و جنگل‌های انبوه و زمین‌های باتلاق مازندران دشوار بود.^{۱۴۳} هنگامی که اصحاب بابی پی بردند که سواران همراه قصد کشتن آنها و غارت اموالشان را دارند خسرو قادی کلائی را در نیمه شب به قتل رسانده و به مردان او حمله کرده و آنها را پراکنده ساختند.^{۱۴۴} بایان هنگام حمله تمام اموال خود را در جنگل رها کردند و به تعقیب سواران خسرو قادی کلائی پرداخته و به روستائی که به گمان ایشان قادی کلا بود حمله ور شدند. چون به محل بازگشتند دیدند که اثری از اموال ایشان باقی نمانده است. بعد از این بود که باکمک و راهنمایی یکی از مردم دهات اطراف که او را به اسارت گرفته بودند به بقعه شیخ طبرسی رفتند.

بایان تصمیم گرفتند در شیخ طبرسی بمانند چون دیگر ممکن نبود که به سفر خود ادامه دهند. از تواریخ شاهدان عینی روشن است که رهبر جمعیت بابی، ملا حسین، آگاه بود که سفر اصحاب به آخر رسیده است. ملا حسین هنگام ورود به بقعه همراهان خود را طرف خطاب قرار داده و گفته بود که در این چاهمه ایشان شهید خواهند شد.^{۱۴۵} لطف علی میرزا در تاریخ خود ناله و حنین اصحاب را هنگامی که شنیدند از شهادت گزیری نیست توصیف می‌کند. بعد از مرگ محمد شاه دیگر امکان نداشت که بایان نقشه اولیه خود را مبنی بر رها ساختن حضرت باب دنبال کنند. گذشته از ناامنی منطقه و خطر حمله راهزنان، دشمنان بابی ها قصد کشتن ایشان و کشیدن انتقام خون مردم بارفروش و خسرو قادی کلائی و همراهانش را داشتند. تحت این شرایط اگر اصحاب بابی در راه‌های تنگ مازندران به حرکت می‌پرداختند صرفاً خود را طعمه‌ای سهل برای دشمنانشان می‌ساختند. حتی اگر هم به گروه‌های کوچک تری تقسیم شده و بدین ترتیب سعی می‌کردند که از ولایت خارج شوند، این نیز بر احتمال نجات ایشان نمی‌افزود. لهجه آنها و نیز وضع ظاهر و لباس ایشان به

راحتی نشان می داد که آنها در این ناحیه جمعی غریب اند.^{۱۴۶} از تاریخ حاجی نصیر قزوینی مشهود است که اصحاب بابی انتظار آن را داشتند که مردم شهر به زودی به ایشان حمله خواهند کرد.^{۱۴۷} ضمناً به نظر می رسد که به دهات اطراف نیز پیغام رفته بود که بابیان جماعتی کافرند که کشتن ایشان و غارت اموالشان مباح است.^{۱۴۸} تا مدتی مردم قادی کلا به همراه مردم دیگر روستاها هر کسی را که در ناحیه غریب بود غارت کرده و حتی معدودی را نیز به قتل رسانده بودند.^{۱۴۹} حاصل کلام اینکه اصحاب بابی در دام افتاده بودند. از این جهت بود که به ساختن استحکاماتی ابتدائی حول مزار شیخ طبرسی به صورت چند برج کوچک پرداختند. این حقیقت که اول حمله بزرگ به بابیان سه ماه بعد یعنی در دسامبر ۱۸۴۸ روی داد تنها به این سبب بود که سرکرده ها و بزرگان مازندران ناچار شده بودند که برای تاجگذاری شاه به طهران روند.^{۱۵۰} اما تا زمان این اول حمله اصلی، اصحاب بابی در شیخ طبرسی مورد حمله قادی کلائی ها قرار گرفته بودند.^{۱۵۱}

در چنین شرائطی دو موضوع جهاد و شهادت برای اصحاب بابی جلوه ای نمایان یافت. بابیان بنا به سابقه شیعی خویش همچون عموم مردم ایران عمیقاً با این دو موضوع آشنا بودند. در نظر ایشان ظهور قائم موعود نقطه اوج تاریخ شیعه بود. چون جنگ آغاز شد، در نظر اصحاب بابی چنین می نمود که حادثه کربلاء دیگر بار در جریان وقوع است. برای ایشان خاندان قاجار همچون بنی امیه بودند و دشمنانشان از بین علماء همان افرادی که مطابق اخبار و احادیث می بایست با قائم موعود به ستیز پردازند. اول حمله اصلی به اصحاب در ماه محرم روی داد، همان ماهی که در آن امام حسین به شهادت رسیده بود. ملا حسین بشروئی در مذاکراتش با نماینده شاهزاده بالخصوص به این مطلب اشاره نموده بود و شباهت آن را به رفتار بنی امیه با امام حسین متذکر شده بود.^{۱۵۲} اگرچه اصحاب به سرنوشت خود پی برده بودند اما به نظر نمی رسد که این مسأله از شهادت ایشان کاسته باشد. بلکه بالعکس به نظر می رسد که اطلاع به این مطلب که همگی کشته خواهند شد ایشان را مصمم

نموده بود که بدون وا همه به مبارزه پردازند. هدف غائی بایان اثبات حقایق امر خویش بود. به درازا کشیدن چنین جنگی که در طی آن نیروهای دولتی در چند نوبت پیاپی شکست خوردند، و ایستادگی شدید و نهایتاً مرگ بایان، جالب نظر عموم و یادآور استقامت و شهادت امام حسین توانست بود.

عوامل مختلفی نشان می‌دهد که اصحاب ملاً حسین در صدد طغیان و قیام بر ضد دولت نبودند. اسلحه و تجهیزات محدود ایشان که در آغاز به ۱۸ تفنگ و تعدادی شمشیر و خنجر و معدودی اسب منحصر بود، و نیز حضور تعداد زیادی کودک و سالخورده چنین جمعیتی را در خور مقابله با سپاه و لشکر رزم‌آموده نمی‌ساخت. ^{۱۵۳} اگر اقدامات بایان مجتمع در شیخ طبرسی جزئی از یک طرح بایان برای سرنگون ساختن دولت می‌بود، در آن صورت معقول بود که بایان سعی نمایند تا از اغتشاش و عدم ثبات حاصله در پی فوت محمد شاه سود جویند. در پی مرگ شاه بود که شورش و اغتشاش در بسیاری از نقاط کشور بروز نمود و سالار که از قبل در خراسان سر بر طغیان برداشته بود از فرصت حاصله استفاده نموده و موقعیت خویش را تحکیم بخشید. شورش وی به مدت دو سال دیگر بخش عظیمی از قوای نظامی کشور را به خود مشغول داشت. ^{۱۵۴} بدون دریافت کمک از خارج، سقوط قلعه شیخ طبرسی امری محرز بود و دیر یا زود اتفاق می‌افتاد. یادآور می‌شود که در جنگ محاصره‌ای همیشه حوادث و تحولات خارج قلعه است که پیروزی و یا شکست مدافعان قلعه را تعیین می‌کند. قوای محاصره شده هیچ گاه به تنهایی نمی‌توانند بر محاصره‌کنندگان پیروز شوند و تنها پس از رسیدن قوای کمکی از خارج قلعه است که مدافعان قلعه می‌توانند بر نیروی محاصره‌گر پیروز شوند، و یا اینکه حادثه‌ای موجب شود که محاصره‌کنندگان ترک محاصره گویند. ^{۱۵۵} از این رو تدارک مدافعه دیدن در شیخ طبرسی امری بی‌حاصل بود مگر اینکه در کنار آن، سایر بایان در دیگر نقاط کشور نیز سر به طغیان برمی‌داشتند. به نظر می‌رسد که اگر قصد بایان شورش بود، به خوبی توانائی انجام آن را داشتند.

ملا محمد علی حجت زنجانی که حدود دو سال بعد رهبری قوای بابی را در بزرگترین جنگ میان بابیان و دولت در زنجان به دست گرفت پس از مرگ محمد شاه از فرصت استفاده نموده و ظاهراً در بحبوحه واقعه شیخ طبرسی از پایتخت گریخته بود.^{۱۵۶} وی در زنجان طرفداران بسیاری داشت و در مدت توقف در طهران تماس وی با پیروان زنجانی اش قطع نشده بود. اول حمله بزرگ به اصحاب بابی در شیخ طبرسی در نیمه دوم ماه دسامبر روی داد، یعنی سه ماه و نیم پس از مرگ محمد شاه، و واقعه قلعه تا ماه مه سال بعد امتداد یافت. از این رو به نظر می رسد که بابیان زنجانی، اگر به ایشان دستور می رسید، می توانسته اند که به تدارک قیام و طغیان در شهر خود زنجان پردازند. یکی دیگر از زعمای بابی، آقا سید محمد دارابی که حدود دو سال بعد در نیریز در جنگ با دولتیان درگیر شد در این شهر و ولایت و همچنین شهر یزد پیروان بسیاری داشت و ظاهراً او نیز به تدارک یک قیام بابی قادر بوده است. مع هذا نه حجت و بابیان زنجانی و نه وحید دارابی به تدارک چنین قیامی اقدام کردند و نه در هیچ گوشه ای دیگر از کشور کوششی برای به پا ساختن یک قیام بابی صورت گرفت. در این مدت حضرت باب با اصحاب خویش در تماس و ارتباط بودند و اگرچه احتمال دارد که حضرتشان در یک نوبت مؤمنان را به پیوستن به اصحاب در بقعه شیخ طبرسی مأمور فرموده باشند،^{۱۵۷} اما هیچ گاه به جهاد تهاجمی دستور صادر نفرمودند.

شاهدی در تواریخ اولیة بابی و تواریخ متأخرتر بهائی موجود نیست که نشان دهد بابیان حاضر در شیخ طبرسی هوای تأسیس یک حکومت دینی بابی در سر داشته اند. قول سپهر مورخ دربار که مدعی است ملا حسین به بابیان وعده می داد که «هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی» خواهد شد^{۱۵۸} تضادی آشکار با مفاد تواریخ بابی و بهائی دارد که می نویسند ملا حسین به فاصله کوتاهی پس از ورود اصحاب به مازندران همراهان خود را هشدار داده بود که همگی آنها به قتل خواهند رسید. وی گفته بود که هر کدام از ایشان که مایل است گروه را ترک نماید می بایست

همان موقع اقدام کند چه که «بعد از این بخواهد برود ممکن نمی باشد. راهها را خواهند گرفت و خونهای ما را خواهند ریخت. عن قریب از [هر] طرف اعداء هجوم خواهند آورد.»^{۱۵۹}

تواریخ نوشته شده توسط شاهدان عینی نشان می دهد که اصحاب بابی مجتمع در شیخ طبرسی به جنگ و مدافعه خود به منزله طغیان نمی نگریستند، و در پاسخ به مقامات دولتی نیز چنین مقصدی را منکر شدند. برخی از منابع به تعویض نامه و پیام میان بابیان و شاهزاده حاکم اشاره می کنند. مطابق تاریخ لطف علی میرزای شیرازی، هنگامی که شاهزاده به شیرگاه در بیست و چند کیلومتری شیخ طبرسی ورود نمود نامه ای با لحنی درشت خطاب به ملا حسین فرستاد و پرسید که چرا بابی ها در این ولایت مانده اند و عده ای اشرار را فریفته و همیار خود نموده و فساد به پا کرده اند. شاهزاده همچنین نوشته بود که بابیان چاره لشکر سلطان را نمی توانند بکنند و باید ولایت را ترک کنند.^{۱۶۰} سپس لطف علی میرزا خلاصه ای از سؤال و جواب میان ملا حسین و فرستاده شاهزاده را نقل می کند. فرستاده گفته بود که بابیان باید معجزه ای بیاورند تا حقیقت آنها اثبات شود، و اینکه شاهزاده گفته بود که اگر بابیان معجزه ظاهر کنند، «من که مهدی قلی هستم با شما متفق شده به دفع ناصرالدین شاه می کوشم.»^{۱۶۱} ملا حسین در جواب گفته بود که بزرگترین معجزه که نزول آیات باشد ظاهر شد و شما اعتنائی نکردید، و پرسیده بود که «چرا به ملاهای خود نمی گوئید که بیایند با ما به طریق علمیه حرف بزنند، اگر بر ما فائق آمدند ما را به قتل برسانند و الا تصدیق امر حق نمایند.»^{۱۶۲}

سپس ملا حسین برای دریافت جواب جناب قدوس به پیام شاهزاده حضور ایشان رفته و صحبت با نماینده شاهزاده موقتاً قطع شده بود. پس از مراجعت، ملا حسین با لحنی شدید فرستاده شاهزاده را خطاب کرده بود و شرح ظلم های وارده بر اصحاب را از سوی دشمنان بیان کرده و اظهار داشته بود که منشأ فساد آنها بوده اند و نه بابیان. و در جواب شاهزاده که گفته بود مقاومت لشکر سلطان را نمی توانند بکنند

ملا حسین چنین گفته بود که حق همیشه بر باطل فائق بوده و خواهد بود و اینکه اگر همه عالم بر علیه او به جنگ پردازد به تنهایی جهاد خواهد کرد تا شهید شود و یا آنها را در راه امر حق مستقیم گرداند.^{۱۶۳}

در جواب شاهزاده که گفته بود اگر بابیان معجزه‌ای ظاهر کنند با آنها همراه خواهد شد تا شاه را دفع کنند ملا حسین گفته بود که او طالب سلطنت دنیای فانی نیست و شاهزاده را سرزنش نموده بود که به بابیان که شاهزاده آنها را ندیده و نمی‌شناخت چنین امری را نسبت داده بود.^{۱۶۴} ضمناً گفته بود که مشهد را ترک کرده بود «به جهت تبلیغ امر حق» و اینکه «هر نحوی که امر حق باشد ما همان را طالبیم، خواه به غلبه بر باطل و خواه به سیف، خواه به شهادت که منتهای آمال و آرزو است.»^{۱۶۵} ملا حسین همچنین در جواب شاهزاده که گفته بود اصحاب باید ولایت را ترک کنند گفته بود که بابیان به جهت اعلائی حق آمده‌اند و تا امر حق ظاهر نشود از این ولایت بیرون نخواهند رفت. و افزوده بود که «به شمشیر امر حق را ظاهر خواهم کرد تا وقتی که شهید شوم» و اینکه «در بارفروش فریب سردار [عباس قلی خان لاریجانی] را خورده، دیگر فریب نخواهم خورد و این قلیل اصحاب را متفرق و به چنگ اعداء اسیر نخواهم نمود تا آنکه بر همه اعداء غالب شویم یا آنکه همگی به درجه شهادت فائز گردیم.»^{۱۶۶} ملا حسین تلویحاً به خدعه و نیرنگ شاهزاده اشاره کرده بود و همچنین در ضمن سخنانش ناصرالدین شاه را «سگ بیچه» نامیده و بعد جواب مختصری نوشته و به فرستاده شاهزاده داده بود.^{۱۶۷}

از لحن و عبارات تند ملا حسین روشن است که بابیان رحم و بخشش طلب نمی‌کردند. مطلبی که ملا حسین در باره عباس قلی خان گفته بود و نیز اشاره وی به نیرنگ شاهزاده نشان می‌دهد که ملا حسین معتقد بود که سخنان شاهزاده محل اعتماد نتواند بود و قصد وی صرفاً این بود که اصحاب بابی را به ترک قلعه ترغیب کند تا آنها را به راحتی به قتل رساند. اظهارات ملا حسین به نحوی که لطف علی میرزا آنها را نقل نموده ضمناً نمودار عزم بابیان به انتشار امر بابی و دفاع از خویشان

است. از صراحت کلام و لحن شدید ملاً حسین همچنین می توان استنباط نمود که اگر حقیقتاً مقصد بایان مجتمِع در شیخ طبرسی سرنگونی شاه بود، در ابراز آن تردیدی به خود راه نمی دادند.^{۱۶۸}

برخی از منابع به نامه ای اشاره می کنند که ظاهراً جناب قدّوس به شاهزاده مرقوم نموده بود. از اینها کتاب نقطة الکاف قدیمی ترین منبعی است که محتویات این نامه را بازگو می کند.^{۱۶۹} مطابق نقطة الکاف جناب قدّوس در جواب شاهزاده که از بایان سؤال کرده بود که آیا «دعوای دین دارید یا دنیا» نوشته بودند که مقصد ایشان به دین مربوط است،^{۱۷۰} و اضافه شده که در نامه آمده بود: «ناصرالدین شاه سلطان باطل است و انصار او در آتش الهی معذب می باشند و ما هم سلطان حقّ که رضا جوئی حضرت خداوند را می نمائیم.»^{۱۷۱} لحن این عبارات از نقطة الکاف تا حدّی با تصویری که در بالا از نحوه برخورد بایان حاضر در شیخ طبرسی ارائه شده موافقت دارد. اما محتمل نیست که اطلاعات نویسنده یا نویسندگان نقطة الکاف^{۱۷۲} از محتویات چنین نامه ای (به فرض اینکه حکایت تحریر چنین نامه ای توسط قدّوس اصولاً صحّت داشته باشد) دست اوّل بوده باشد. لحن نقطة الکاف در این مورد و موارد دیگر نمایانگر کینه ای است که احتمالاً بسیاری از بایان در زمان تألیف این اثر نسبت به مقامات دولتی به دل گرفته بودند، چه که آنها را در مورد شهادت حضرت باب و قتل جمع کثیری از بایان در جنگ با دولت مسؤل می شمردند. در واقع در نقطة الکاف به هیچ وجه سعی نشده که کینه نویسنده یا نویسندگان نسبت به شاهان قاجار مخفی نگاه داشته شود.^{۱۷۳} مع هذا صحیح به نظر نمی رسد که بر این اساس چنین نتیجه گیری نمود که بایان حاضر در شیخ طبرسی در پی سرنگون ساختن ناصرالدین شاه بوده اند. فرق است میان کینه ای که در اثر اذیت و آزار تولید می شود و یک نگرش و موضع مذهبی که سرنگونی دولت نامشروعی را ضروری می شمارد. چون برخورد نقطة الکاف را نسبت به طبقه حاکم در نظر آوریم، بعد اهمّیت این مطلب روشن می شود که در متن این اثر مکرراً آمده که سلطنتی که جناب قدّوس از

آن سخن می‌گفتند مربوط به این عالم نبود. مثلاً آمده که عباس قلی خان شنیده بود که جناب قدوس می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق و عالم در زیر نگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید»^{۱۷۴} و بعد آمده که عباس قلی خان گمان کرده بود که «سلطنت آن جناب [جناب قدوس] نیز مثل سلطنت اهل جور می‌باشد که بایست ملک را به ظلم و عدوان و ضرب شمشیر و طمع مال دنیا و اقسام تزویرات گرفت.»^{۱۷۵} سپس اضافه شده که عباس قلی خان چون دید که چنین نیست به ناصرالدین شاه روی آورد تا آنچه مطلوبش بود به دست آورد. در ادامه مطلب توضیح داده شده که منظور جناب قدوس از سلطنت، سلطنتی معنوی بود و اینکه خضوع سلاطین با مرور زمان ظاهر خواهد گردید.^{۱۷۶} لازم به تذکر است که این نوع تجدید نظر در مورد مسأله سلطنت قائم لزوماً نتیجه تزییقات شدیدی که روی داده بود نبود. همان طور که قبلاً ذکر شد حتی پیش از وقوع حادثه مازندران، حضرت باب و زعمای بابی اصلاح عقائد رائج میان عامه مردم در باره ظهور قائم را مد نظر قرار داده و تفسیر جدیدی از احادیث ارائه داده بودند که از این اندیشه که سلطنت قائم امری مادی و دنیوی است فاصله می‌گرفت.

درک و تعبیر بابیان حاضر در شیخ طبرسی از وضعیت و اقدامات خویش، و نیز مسائل و شرائطی که اصحاب بابی را وادار نمود در مزار شیخ طبرسی پناه گرفته و به نبرد پردازند، و این حقیقت که سایر بابیان از فرصتی که در اثر مرگ محمد شاه به دست آمده بود سود نجسته و در دیگر نقاط کشور سر به طغیان برنداشتند، و نیز اسلحه و تجهیزات غیرکافی اصحاب ملا حسین و حضور جمعی کودک و سالخورده در بین ایشان همگی دلالت بر این دارند که هدف آنها شورش و طغیان نبود و اینکه هیچ طرح بابی برای سرنگون ساختن بساط سلطنت وجود نداشت. ملا حسین و همراهان وی به خوبی آگاه بودند که درگیر جنگی هستند که ممکن نبود از آن پیروز بیرون آیند. ایشان مبارزه خود را جهادی تدافعی می‌شمردند که بر حقانیت و قدرت آئین بابی شهادت می‌داد.

۷- خاتمه

نبرد شیخ طبرسی در نظر معاصران یک قیام بابی بود. بعداً چون در دیگر نقاط کشور جنگ‌هایی میان بابیان و حکومت درگرفت، اقدامات بابیان به نحوی مشابه طغیان تلقی شد. این عقیده و نظر بعد از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه و عزم به برپا نمودن شورش در مازندران در سال ۱۸۵۲ بیش از پیش در ذهن دولتیان و عامه مردم تثبیت گردید. اکثر محققان نیز چهار نبرد اصلی میان بابیان و دولت را حاصل طغیان بابیان می‌انگارند، اگرچه در مورد این مطلب که آیا جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی و یا مذهبی این نبردها اهمیت اصلی داشته اختلاف نظر دارند. تجزیه و تحلیل دقیق زمینه قبلی، شرائط و اوضاع بلافصل، و سیر حوادث نبرد شیخ طبرسی، و همچنین درک بابیان شرکت‌کننده در این نبرد از اقدامات خویش این نظر را که نبرد مزبور در نتیجه قصد بابی‌ها به شورش و طغیان به وقوع پیوسته است تأیید نمی‌کند. بلکه این بررسی نشان می‌دهد که عوامل مختلف دیگری در بروز این حادثه مؤثر بودند: تشدید بحران میان بابیان و مسلمانان پیرامون آنها، و تلاقی سرنوشت‌ساز برخی وقایع بلافاصله پیش از نبرد شیخ طبرسی.

جنگ‌های بابیان را نمی‌توان صرفاً عکس‌العملی در قبال عواملی که خارج از حیطه اختیار آنها قرار داشت محسوب کرد. مؤمنان بابی از اعتقادات و آرمان‌هایی پیروی می‌کردند که تهدیدی برای طبقات صاحب نفوذ جامعه تلقی می‌شد. حضرت باب مدعی مقامات معنوی و مذهبی شدند که اهم آنها قائمیت و مظهریت یا پیامبری

بود. مؤمنان بابی نیز به نوبه خویش در مساجد و بر بالای منابر به اعلان و نشر دعوت حضرت باب پرداختند. محرز بود که چنین اقدام و عملی به مخالفت علماء و نهایتاً هجوم ایشان و عموم مردم می انجامید. در عمل مجادله و مقابله میان بابیان و علماء به دخالت دولت بر ضدّ بابیان منجر شد. واقعه شیخ طبرسی تنها چند ماه بعد از آنکه حضرت باب ادعای قائمیت فرموده بودند آغاز شد. متعاقب اعلان ادعای قائمیت، در اجتماع بدشت نسخ احکام اسلامی تحقق یافت و خبر آن در اطراف کشور منتشر شد. عزم بابیان به اعلان ظهور قائم موعود، تصمیم علماء به نابودی این بدعت، و تشدید جوّ دشمنی و کینه نسبت به بابیان علت اولیه و اصلی بروز واقعه قلعه شیخ طبرسی بود.

در چنین شرایطی حوادثی بسیار مهمّ همزمان به وقوع پیوست که به بروز کارزار منجر شد. ملا حسین بشرونی و اصحاب بابی او در تعقیب نقشه خود برای رها ساختن حضرت باب از سجن، در مازندران در حرکت بودند که ناگهان با مرگ محمد شاه کشور در گرداب هرج و مرج فرو رفت. در این اوضاع و احوال، بابیان به عنوان جمعی یاغی و شورشگر قلمداد شدند، اگرچه برای ستیز مجهّز نبودند. این حقیقت که همکیشان بابی ایشان به شورش و طغیان سر برنداشتند علی رغم اینکه موقعیت آن را حائز بودند نشان می دهد که بابی ها در زمان مزبور نقشه ای برای برپائی چنین قیامی نداشتند. به زودی صدر اعظم جدید میرزا تقی خان و سلطان جوان ناصرالدین شاه به انگیزه ملاحظات سیاسی، و در مورد شخص اخیر تا حدّ بسیاری به سائقه تعصب مذهبی، به قلع و قمع بابی ها فرمان دادند. اصحاب بابی به نوبه خویش مصمم بودند که به جهاد تدافعی پردازند و بدین وسیله بر حقانیت آئین خویش شهادت دهند.

۸- منابع و تواریخ واقعه شیخ طبرسی

تعداد نسبتاً زیادی منابع اولیه در مورد واقعه قلعه شیخ طبرسی موجود است. برخی از منابع دست دوم نیز حاوی مقدار معتناهی مواد اولیه در باره این واقعه می باشند. غالب منابع موجود به فارسی هستند که شامل تواریخ بابی، بهائی و تواریخی که به دست نویسندگان مسلمان تألیف شده اند می باشند. در کنار این آثار، تعدادی منابع اولیه غربی نیز در دسترس است که مهم ترین آنها گزارش های نمایندگان دولت های روسیه و انگلیس در ایران می باشد. در زیر اهم منابع و مدارک اولیه و اصلی این واقعه و معدودی منابع مهم دیگر مورد بحث قرار گرفته اند. علاوه بر منابع یاد شده در زیر، ظاهراً آثار دیگری نیز موجود می باشند که دسترسی به آنها حاصل نگردید.

یک - تواریخ بابی و بهائی

منابع بابی و بهائی از جمله شامل سه تاریخ به قلم سه شاهد عینی واقعه قلعه شیخ طبرسی و تاریخ دیگری در باره این حادثه که نسبتاً قدیمی است می باشند. علاوه بر این چهار تاریخ، برادر یکی از سه شاهد عینی این حادثه که در بالا از آنها یاد شد یادداشت هائی تحریر نموده که حاوی برخی اطلاعات جالب توجه در باره این واقعه می باشد. در کنار این پنج اثر، در تواریخ عمومی دو دین بابی و بهائی نیز فصل هائی به شرح واقعه مازندران اختصاص یافته اند. برخی از منابع بهائی دیگر نیز حاوی مواد اولیه راجع به این واقعه می باشند و به این سبب حائز اهمیت اند.

الف - تواریخ شاهدان عینی

مجموعه تواریخ شاهدان عینی مهم‌ترین منبع برای واقعه قلعه شیخ طبرسی محسوب می‌شود. این تواریخ تا آن جا که از متن آنها برمی‌آید مستقل از یکدیگر تألیف شده‌اند. این خصوصیت، به علاوه این واقعیت که مؤلفان این تواریخ به قشرهای اجتماعی متفاوتی با دیدگاه و تجربیات خاص خود تعلق داشتند بر ارزش این منابع می‌افزاید. بدیهی است با مقایسه این تواریخ با یکدیگر و با دیگر منابع موجود می‌توان درجه اعتبار و صحت آنها را ارزیابی نمود، و این مطلب البته در مورد همه منابع تاریخی مصداق دارد.

۱- تاریخ لطف علی میرزای شیرازی: در میان سه تاریخ شاهدان عینی واقعه شیخ طبرسی، اثر لطف علی میرزا اولین و مفصل‌ترین آنها محسوب می‌شود. نام مؤلف در این اثر ثبت نشده ولی برخی قرائن موجود است که از آنها برمی‌آید که نویسنده احتمالاً اهل شیراز بوده است. هویت نویسنده این اثر در یکی دیگر از منابع اولیه نسبتاً قدیمی تر یعنی تاریخ مهجور زواره‌ای به نام وقایع میمیه قید شده است، و این امر نشان می‌دهد که برخی از قدمای مؤمنان بابی و بهائی از هویت نویسنده این تاریخ مطلع بوده‌اند.

لطف علی میرزای شیرازی از شاهزادگان قاجار بود. ۱۷۴۰ نامبرده در ده ملاً در نزدیکی مرز مازندران در ۱۲ رمضان ۱۲۶۴ (اوت ۱۸۴۸) به ملاً حسین و همراهان او ملحق شده بود. از این رو تاریخ وی مراحل اولیه سیر و حرکت بابیان را از مشهد در بر نمی‌گیرد. به علاوه تاریخ وی ناتمام مانده و به استثنای اشاره‌ای مختصر به وضع اسفبار اصحاب قلعه پس از تمام شدن آذوقه‌شان، سیر حوادث را تنها تا اوائل آوریل ۱۸۴۹ دنبال می‌کند. اصحاب بابی قلعه را در ۹ مه ۱۸۴۹ ترک کردند. مؤلف در ماه اوت سال ۱۸۵۲ در طهران، متعاقب سوء قصد به جان ناصرالدین شاه، به قتل رسید. بنا بر این تاریخ وی حدّ اکثر به فاصله سه سال و سه ماه پس از خاتمه واقعه مازندران تحریر شده است. بنا به نوشته آقای محمد علی ملک خسروی، لطف علی

میرزا تاریخ خود را در طهران مرقوم داشته است. ۱۷۸

فتوکپی نسخه‌ای از تاریخ لطف علی میرزا که آقای ملک‌خسروی آن را برای استفاده شخصی تسوید نموده بود در کتابخانه افنان در لندن موجود است. در انتهای متن مورد نظر تاریخ اول فروردین ۱۳۴۶ آمده است. نسخه آقای ملک‌خسروی از روی نسخه‌ای از تاریخ لطف علی میرزا که یکی از یاران به نام محمد باقر طهرانی در سال ۱۳۱۹ هـ ق (۱۹۰۱-۱۹۰۲ م) استنساخ نموده بوده تسوید شده است. محمد باقر طهرانی در اول نسخه مورد نظر می‌نویسد که آن را از روی نسخه‌ای به خط مؤلف که در بارفروش به دست آورده بود بدون تصرف در کلمات آن تهیه نموده است. نسخه دیگری از تاریخ لطف علی میرزا در مجموعه پراون در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است (Browne Manuscripts, Or. F. 28, item 3). نسخه اخیر را میرزا مصطفی کاتب ازلی (ملا اسماعیل صباغ سده‌ی) در سال ۱۹۱۲ برای پراون استنساخ نموده بود. بین این دو نسخه برخی اختلافات به چشم می‌خورد. نسخه تاریخ لطف علی میرزا موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج در شبکه جهانی (اینترنت) منتشر شده است. این عبد در رساله حاضر از این دو نسخه از تاریخ لطف علی میرزا استفاده نموده است.

۲- تاریخ میر ابوطالب شهمیرزادی: اطلاعات زیر در مورد نویسنده از متن تاریخ او به دست می‌آید. میر ابوطالب اهل قریه شهمیرزاد بود و به نظر می‌رسد که همسری در مازندران داشت. پدر میر ابوطالب از سادات بود و در میان مردم ولایت سمنان از شهرت و اعتبار و نفوذ برخوردار. وی متولی بقعه امامزاده قاسم در آن ولایت بود. ۱۷۹ میر ابوطالب در مازندران بود که شنید بابیان به بقعه شیخ طبرسی آمده‌اند. نامبرده قبل از واقعه شیخ طبرسی به آئین بابی مؤمن نبود و ظاهراً رابطه و تماسی با بابیان نیز نداشت، اما در دل خویش نسبت به ایشان محبتی احساس می‌نمود چه که پدرش هنگامی که برخی از آثار حضرت باب را در کربلاء مدت کوتاهی قبل از درگذشتش زیارت کرده بود اظهار داشته بود که این امر حق است و

هر کس که یارای آن را دارد باید به نصرت آن قیام کند.^{۱۸۰} به این سبب بود که چون میر ابوطالب خبر یافت که سه نفر بابی می‌خواهند به مزار شیخ طبرسی بروند موافقت نمود که آنها را بدان جا برد. در آن جا پس از مدّت کوتاهی همنشینی با بابیان و ملاقات با ملا حسین بشروئی ایمان آورد و بعد به موطن خود شه میرزاد و سنگسر مراجعت نمود تا اهالی را از امر و عقیده بابیان آگاه سازد. در پی دیدار وی از موطنش عده‌ای از بستگان میر ابوطالب و از جمله دو برادر از سه برادرش به بقعه شیخ طبرسی آمدند.^{۱۸۱} اهل سنگسر و شه میرزاد از برادر بزرگ‌تر میر ابوطالب، آقا سید احمد که بعد از درگذشت پدر متولّی امامزاده قاسم شده بود خواستند که امر بابیان را تحقیق نموده و نتیجه را به ایشان اطلاع دهد. مدّت کوتاهی پس از ورود بستگان میر ابوطالب، سرکرده‌های مازندران به اصحاب بابی در شیخ طبرسی حمله کردند.

تاریخ میر ابوطالب با حکایت ملاقات میان سعید العلماء و خسرو قادی‌کلانی (که شرح آن را نبیل در تاریخ خود نقل نموده) آغاز می‌شود و با توصیف قتل عام بابیان پس از ترک قلعه خاتمه می‌یابد. در این تاریخ از حوادثی که قبل از رسیدن بابیان به مازندران در طول راه روی داده سخنی به میان نیامده است. اما به برخی از واقعات دیگر که غالباً ارتباطی به قضیه شیخ طبرسی ندارند اشاره شده است.

قرائن موجود در این اثر دلالت بر این دارند که تحریر آن پس از سال ۱۸۶۶ صورت گرفته است. اعتقاد نویسنده به آئین بهائی - که در تاریخ وی به وضوح ابراز شده - خود شاهی بر این مطلب است. از اوائل سال ۱۸۶۶ بود که حضرت بهاء‌الله عده‌ای از پیروان خود را مأمور نمودند که به ایران آمده و جوامع بابی را با ادّعی حضرتشان که موعود بیان یعنی من یظهره الله می‌باشند آشنا سازند. پیش از این تاریخ، اکثریت قریب به اتفاق بابیان در ایران از ادّعی حضرت بهاء‌الله آگاه نبودند. نبیل در تاریخ خود که تحریر آن را در اوت ۱۸۸۸ آغاز نمود از شرحی که میر ابوطالب نوشته استفاده کرده است. از این رو روشن است که میر ابوطالب پیش از اوت ۱۸۸۸ تاریخ خود را مرقوم نموده بود. وی در حدود سال ۱۳۱۰ هـ ق (که در

ژوئیه ۱۸۹۲ آغاز شد) درگذشت.

از تاریخ میر ابوطالب بیش از یک نسخه موجود است. احتمالاً مؤلف خود اثر خویش را بیش از یک بار بازنویسی نموده و برخی اختلافاتی که میان نسخه‌های موجود پدیدار شده معلول این امر بوده است. فتوکپی نسخه‌ای از تاریخ میر ابوطالب به خط خود نویسنده و نیز فتوکپی نسخه‌ای دیگر که آقای محمد علی ملک خسروی آن را از روی نسخه اصلی مزبور استنساخ نموده در کتابخانه افنان موجود است. نسخه اخیر در اسفند ۱۳۴۲ هـ ش استنساخ شده است. این عبد در رساله حاضر از فتوکپی نسخه به خط جناب میر ابوطالب استفاده نموده است. همان طور که در بالا ذکر شد نبیل در شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی از تاریخ میر ابوطالب شه میرزادی استفاده کرده است. نسخه مورد مراجعه نبیل غیر از نسخه‌ای است که فتوکپی آن در کتابخانه افنان موجود است. آقای فاضل مازندرانی نیز در مجلدات تاریخ خویش کتاب ظهور الحق از نسخه‌ای از تاریخ میر ابوطالب استفاده نموده است. نسخه‌ای که در دسترس ایشان بوده با نسخه لندن فرق داشته است. احتمالاً نسخه مورد مراجعه ایشان از نسخه نبیل نیز متمایز بوده، و نسخه سوّمی از تاریخ میر ابوطالب بوده است.

۳- تاریخ حاجی نصیر قزوینی: تاریخ حاجی نصیر در مجموعه تاریخ سمندر و ملحقات به طبع رسیده است. متن منتشر شده تنها قسمت باقیمانده از تاریخ مفصل‌تر نویسنده است که اکنون دیگر در دست نیست. اثر مزبور منحصر به شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی نبوده است. بخش مربوط به این واقعه که آغاز آن از بین رفته با شرح خیانت خسرو قادی‌کلانی و قتل وی به دست اصحاب بابی شروع می‌شود و تا خاتمه واقعه قلعه ادامه می‌یابد. شرحی که در تاریخ حاجی نصیر آمده بسیار کوتاه‌تر از دو تاریخ دیگری است که شاهدان عینی این حادثه به جا گذارده‌اند. حاجی نصیر در سال ۱۳۰۰ هـ ق (که در نوامبر ۱۸۸۲ آغاز شد) در زندان درگذشت. تاریخ دقیق تحریر اثر وی مشخص نیست. اما جناب سمندر می‌نویسند که حاجی نصیر تاریخ خود را تا وقایع ایّام آخر حیات خود ادامه داده بود و این نشان

می دهد که تحریر این اثر مدت زیادی قبل از درگذشت مؤلف صورت نگرفته است.

ب - دیگر تواریخ واقعه شیخ طبرسی

۱- وقایع میمیه به قلم سید محمد حسین زواره‌ای متخلص به مهجور: مهجور تاریخ خود را به درخواست عده‌ای از اهل ایمان و از جمله مادر و خواهر ملا حسین بشروئی تحریر نمود. تاریخ وی تا حدی مبتنی بر روایات شفاهی بقیة السیف و بازماندگان واقعه قلعه است. از اینها اسامی چهار نفر ذیل در سه نسخه مختلف از تاریخ مهجور زواره‌ای که برای رساله حاضر مورد مراجعه قرار گرفته‌اند ثبت شده است: استاد جعفر بنای اصفهانی، حاجی عبدالمجید نیشابوری، میرزا محمد کاظم، و حاجی میرزا حسن خراسانی. اسامی ملا محمد محلاتی و میرزا حیدر علی اردستانی به عنوان راوی در دو نسخه از این سه ذکر شده است، و از محمد حسن بشروئی صرفاً در یک نسخه به عنوان راوی یاد شده است. همچنین مشخص است که مهجور زواره‌ای به نسخه‌ای از تاریخ لطف علی میرزای شیرازی که به طور ناشناس تحریر شده نیز دسترس داشته است. وی در چند نوبت، مطالبی را از این اثر نقل نموده و نشان می دهد که از هویت مؤلف آن آگاه است، اما همیشه نام مأخذ خود را بازگو نمی کند.^{۱۸۲} اما مهجور از دو شاهد عینی دیگر حادثه مازندران یعنی میر ابوطالب شه میرزادی و حاجی نصیر قزوینی که تواریخی از خود به جا گذاشته‌اند به عنوان منبع اطلاع خویش نام نمی برد.^{۱۸۳} از میان راویانی که نام‌های ایشان در بالا ذکر شد، تنها استاد جعفر بنای اصفهانی و حاجی عبدالمجید نیشابوری اقوالشان به دفعات مورد استناد قرار گرفته است، و از سایرین بیش از یکی دو بار مطلبی روایت نشده است. ضمناً متن وقایع میمیه نشان می دهد که مهجور زواره‌ای حاجی میرزا حسن خراسانی را شخصاً ملاقات ننموده بود و صرفاً مطالبی را که دیگران از وی نقل نموده بودند آورده است.

از برخی شواهد موجود چنین به نظر می رسد که مهجور کتاب وقایع میمیه را

در سال ۱۲۷۸ هـ ق (که آغاز آن در ژوئیه ۱۸۶۱ بوده) تحریر نموده است. در خاتمه نسخه‌ای از این اثر که در ۱ جمادی الثانی ۱۲/۱۳۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷ استنساخ شده و فتوکی آن در دست این عبد می‌باشد آمده است: «قد تمّ تألیف هذالوقایع [کذا] فی سنة ۱۲۷۸ فرقانی و تمّ استکتاب هذه النسخة الشریفة فی سنة ۱۲۸۱ فرقانی من سنة البا من الواحد الثانی من ظهور نقطة البیان.» در انتهای نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج نیز عبارت "فی سنة ۱۲۷۸" دیده می‌شود.^{۱۸۴} براون و مکین هر دو احتمال می‌دهند که این اثر در سال ۱۲۶۵ هـ ق (که در نوامبر ۱۸۴۸ آغاز شده)، یعنی در همان سالی که واقعه شیخ طبرسی به انتها رسید تألیف شده باشد و مستند ایشان عبارتی است که در خاتمه نسخه‌ای از این اثر که در مجموعه براون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگاهداری می‌شود آمده است.^{۱۸۵} نظر ایشان نمی‌تواند صحیح باشد. برخی از اشتباهات تاریخی این اثر و مثلاً تاریخ خروج اصحاب از قلعه که به خطا بیش از یک ماه زودتر ذکر شده این نظر را که وقایع میمیه در سال ۱۲۶۵ تألیف شده نفی می‌کند.^{۱۸۶} اشاره موجود در متن اثر به ظهور آتی من ینظره الله موعود بیان^{۱۸۷} نیز دال بر آن است که مهجور زواره‌ای اثر خویش را پس از شهادت حضرت اعلی در سال ۱۸۵۰ تحریر نموده است.

تاریخ مهجور شرح تمام مراحل حادثه شیخ طبرسی را حاوی است یعنی از زمان واقعه مشهد که منجر به عزیمت ملا حسین و اصحاب به سمت مازندران شد تا قتل عام بابیان و همچنین شهادت جناب قدوس در بارفروش (مه ۱۸۴۹). بدین ترتیب، از حیث مدت زمانی که مورد نظر و شرح قرار گرفته، تاریخ مهجور از تاریخ لطف علی میرزای شیرازی مبسوط‌تر است. در عین حال، اشتباهات تاریخی وقایع میمیه در جزئیات مطالب به نسبت زیاد است. این تصور نادرست که تاریخ مهجور احتمالاً در سال ۱۲۶۵ هـ ق، یعنی در همان سال خاتمه حادثه شیخ طبرسی، تحریر گردیده سبب شده که برخی محققان اعتباری بیش از حدی که شایسته آن بوده برای این اثر قائل شوند و برخی از اطلاعات غیردقیق آن را به همان صورت ظاهری

صحیح پندارند.

فتوکپی نسخه‌ای از تاریخ وقایع میمیه که اصل آن به تسوید آقای ملک خسروی بوده و در خاتمه تاریخ ۱۳۴۲ (۱۳۴۳) هـ ش را دارد در کتابخانه افنان در لندن موجود است. نسخه دیگر این تاریخ را که در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است و در بالا ذکر آن آمد (Browne Manuscripts, Or. F. 28, item 1) میرزا مصطفی در سال ۱۹۱۲ برای براون استنساخ نموده است. میان این دو نسخه اختلافاتی دیده می‌شود و از جمله در نسخه استنساخی آقای ملک خسروی مطالبی اضافی آمده که معلوم است بعدها به متن این اثر افزوده شده است. در یادداشت‌های رساله حاضر به این دو نسخه استناد شده است. اما نسخه سومی از این اثر که فتوکپی آن در اختیار این عبد است و در بالا به آن اشاره شد (نسخه‌ای که در خاتمه آن تاریخ غرة جمادی الثانی ۱۳۲۵ درج شده است) با نسخه براون در کتابخانه دانشگاه کمبریج اختلافات کمتری دارد، اما غلط‌های املاتی نسخه کمبریج بیشتر است. نسخه کتابخانه دانشگاه کمبریج در شبکه جهانی (اینترنت) منتشر شده است.

۲- یادداشت‌های تاریخی آقا سید محمد رضا شهمیرزادی: آقا سید محمد رضا برادر کوچک میر ابوطالب شهمیرزادی می‌باشد که بقیه السیف واقعه قلعه و مؤلف یکی از تواریخ مذکور در بالا است. آقا سید محمد رضا هنگام حادثه مازندران حدود نوزده سال داشت. وی در واقعه قلعه شرکت نمود، اما در یادداشت‌های خود برخی مطالب مربوط به این واقعه را بازگو کرده است. این مطالب بیشتر شرح ناملازمات و مصیباتی است که خانواده ایشان در شهمیرزاد متعاقب واقعه مازندران گرفتار آنها گردیده‌اند. ایمان مؤلف به آئین بهائی از خلال نوشته او پدیدار است. ظاهراً این یادداشت‌ها، لااقل بعضاً، در دهه ۱۸۹۰ میلادی تحریر شده‌اند. آقا سید محمد رضا شهمیرزادی در حدود سال ۱۳۱۷ هـ ق (که در مه ۱۸۹۹ آغاز شد) درگذشت. فتوکپی نسخه‌ای از تاریخ آقا سید محمد رضا که اصل آن به خط وی بوده در کتابخانه افنان در لندن موجود است. این نسخه در شبکه جهانی منتشر شده است.

ج - تواریخ عمومی بابی و بهائی

۱- کتاب نقطه الکاف: این کتاب منسوب به حاجی میرزا جانی کاشانی است و متن آن در سال ۱۹۱۰ به کوشش ادوارد براون منتشر شده است. حاجی میرزا جانی از تجار کاشان و از زمره بایان اولیه بود که در سال ۱۸۵۲ پس از سوء قصد به جان شاه به قتل رسید. در آثار و تألیفات امری آمده که حاجی میرزا جانی تاریخی در باره دیانت بابی مرقوم نموده بود. اثر او را باید اولین و یا یکی از اولین کوشش‌هایی شمرد که در جهت ثبت و تحریر تاریخ عمومی دیانت بابی صورت گرفته است. اما متن نقطه الکاف چنانچه از شواهد موجود در خود این اثر دیده می‌شود نمی‌تواند تماماً به قلم حاجی میرزا جانی مرقوم شده باشد، ولی مبتنی بر تاریخ حاجی میرزا جانی است و یا آن را در بر می‌گیرد. از قرائن چنین برمی‌آید که اثر مزبور در چند نوبت و ظاهراً آخرین بار در دهه ۱۸۶۰ میلادی تدوین شده است. متن این اثر از دو بخش تشکیل شده، یک مقدمه نسبتاً طولانی که به شرح مسائل مربوط به عرفان و الهیات اختصاص یافته، و دیگری قسمت مربوط به تاریخ آئین جدید است. بخش اول ظاهراً اثر مستقلی بوده که بعداً به قسمت تاریخی افزوده گردیده است. نقطه الکاف در حقیقت نامی است که مؤلف بخش اول بر اثر خویش نهاده بود. ارزش نقطه الکاف در این واقعیت نهفته است که یکی از قدیمی‌ترین تواریخ عمومی دیانت بابی را در بر دارد، و در هر صورت بخش دوم آن قدیمی‌ترین اثر تاریخی از نوع خود می‌باشد که تا کنون به طبع رسیده است.

۲- تاریخ جدید اثر میرزا حسین همدانی: ترجمه انگلیسی این اثر زیر عنوان *The Tárikh-i-Jadíd or New History of Mírzá 'Alí Muḥammad the Báb* در سال ۱۸۹۳ به وسیله ادوارد براون منتشر شد. از تاریخ جدید نسخه‌های متعدد و متفاوتی در دست است. متن منتشر شده ترجمه و تدوین دو نسخه متفاوت را در بر می‌گیرد. یکی از این دو، یعنی نسخه متعلق به براون که نامبرده آن را در ایران از یکی از بهائیان شیراز دریافت نموده بود و اکنون در مجموعه براون در کتابخانه دانشگاه

کمبریج تحت شماره F. 55 نگاهداری می‌شود در حقیقت تاریخ بدیع بیانی است که صورت تصحیح و تدوین شده تاریخ میرزا حسین همدانی به قلم آقا محمد قانی نبیل اکبر است. مدت‌ها محل نسخه اصل تاریخ جدید نامعلوم بود تا اینکه خانم سوزان استایلز (Susan Stiles) در نیمه دهه ۱۹۸۰ میلادی نسخه آن را که به خط خود میرزا حسین همدانی است در کتابخانه Cama Oriental Institute Library در بمبئی یافت. این نسخه هنوز به طبع نرسیده است. میرزا حسین همدانی از منسوبین رضا خان پسر محمد خان ترکمان بود. رضا خان پس از شهادت ملا حسین در آغاز فوریه ۱۸۴۹، به اصحاب بابی در قلعه شیخ طبرسی پیوسته بود. وی در قتل عام خاتمه کار قلعه به شهادت رسید.

مطابق نامه‌ای به قلم جناب ابوالفضائل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی تألیف اثر خود را در حدود سال ۱۲۹۶ هـ ق (که آغاز آن در دسامبر ۱۸۷۸ بوده) شروع نمود.^{۱۸۸} میرزا حسین همدانی در سال ۱۲۹۹ هـ ق (که در نوامبر ۱۸۸۱ شروع شده) درگذشت. تاریخ حاجی میرزا جانی، و ظاهراً حد اقل دو نسخه متفاوت آن، منبع اصلی میرزا حسین همدانی بوده است.^{۱۸۹} میان محتویات تاریخ جدید و نقطه الکاف تفاوت‌های مهمی وجود دارد. تاریخ جدید بعد از نقطه الکاف قدیمی‌ترین تاریخ عمومی نهضت بابی است که تاکنون انتشار یافته است. از نظر واقعه قلعه شیخ طبرسی، مطالب مندرج در تاریخ جدید تقریباً مطابق محتویات کتاب نقطه الکاف است و بر اطلاعات موجود در اثر اخیر چیزی نمی‌افزاید.^{۱۹۰}

۳- تاریخ نبیل زرنندی: ترجمه انگلیسی تلخیص شده بخشی از این اثر زیر

عنوان *The Dawn-Breakers: Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation* در سال ۱۹۳۲ منتشر شد. مؤلف این اثر یار محمد نبیل زرنندی در ۱۸ صفر ۱۲۴۷ (ژوئیه ۱۸۳۱) متولد شد. نامبرده حدود هفده سال داشت که به دیانت بابی ایمان آورد (حدود آوریل ۱۸۴۹).^{۱۹۱} وی بعدها در عداد پیروان برجسته و فعال حضرت بهاء‌الله درآمد و در سراسر ایران به سفر پرداخت، و از عراق، روم،

سوریه و مصر نیز دیدن نمود. نبیل از زمان ایمانش در سال ۱۸۴۹ تا خاتمه حیات با بابیان و بعدها بهائیان برجسته مراوده داشت. نامبرده تحریر تاریخ خود را در ۷ اوت ۱۸۸۸، یعنی بیش از چهل سال پس از آغاز نهضت بابی، شروع نمود و در ۱۰ نوامبر ۱۸۹۰ آن را به پایان برد. ^{۱۹۲} در متن تاریخ وی نام راویان ذکر شده است. ^{۱۹۳} نبیل در مقدمه تاریخ خود از پنج نفر از ایشان که همگی از بابیان اولیه بودند به عنوان راویان عمده مطالب تاریخ خویش یاد نموده است. ^{۱۹۴}

شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی در تاریخ نبیل مفصل تر از شرح موجود در نقطه الکاف و تاریخ جدید است. نبیل به هویت راویان و منابع کتبی اطلاعات خویش در مورد این واقعه اشاره می کند. در میان اینها از همه مهم تر تاریخ میر ابوطالب شهمیرزادی است که در بالا از آن یاد شد. نبیل می نویسد که در شرحی که در تاریخ خود آورده تا حد بسیاری از تاریخ میر ابوطالب استفاده کرده است. نبیل همچنین به شرح مختصری به قلم میرزا حیدر علی اردستانی، یکی دیگر از بقیه السیف واقعه قلعه دسترس داشته است. وی همچنین برخی دیگر از بازماندگان واقعه قلعه را ملاقات نموده و از آنها اطلاعاتی جمع آوری کرده بود. اسامی سه نفر از اینها در تاریخ وی آمده است: ملا محمد صادق مقدس خراسانی، ملا میرزا محمد فروغی دوغ آبادی و حاجی عبدالمجید نیشابوری. ^{۱۹۵} یادآوری می شود که مهجور زواره ای نیز نام حاجی عبدالمجید را در زمره راویانی که از ایشان مطالبی را در تاریخ خود نقل نموده آورده است.

تاریخ نبیل به طور کلی از نقطه الکاف و تاریخ جدید بسیار مفصل تر است. نبیل اثر خود را با شرح طلوع نهضت شیخیه آغاز نموده و حوادث دیانت بابی و بهائی را تا زمان تحریر تاریخش دنبال می کند. حضرت ولی امرالله قسمت مربوط به نهضت شیخی و بابی را به انگلیسی ترجمه و تلخیص فرموده و با یادداشت های فراوانی منتشر نموده اند. این یادداشت ها به تقریب یک سوم حجم اثر منتشر شده را تشکیل می دهند.

د - دیگر تواریخ بهائی

بجاست از برخی منابع دیگر نیز در این جا یاد نمود. مجلد سوم کتاب ظهور الحق اثر جناب اسدالله فاضل مازندرانی که در حدود سال ۱۹۴۴ در طهران به طبع رسیده مواد اولیه فراوانی را در مورد نهضت بابی حاوی است. این اثر همچنین حاوی شرح حال مختصر برخی از اصحاب قلعه شیخ طبرسی نیز می باشد. مجلد دوم از همین اثر که در حدود سال ۱۹۳۲ تألیف و متن آن در شبکه جهانی (اینترنت) منتشر شده، شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی را در بر دارد. به نظر می رسد که جناب فاضل مازندرانی شرح این واقعه را در درجه اول بر اساس تاریخ نیل زرندی، و سپس تواریخ یادشده از مهجور زواره‌ای، میر ابوطالب شه میرزادی، و آقا سید محمد رضای شه میرزادی و برخی منابع دیگر نگاشته است. مؤلف ظاهراً به تاریخ لطف علی میرزای شیرازی دسترس نداشته است.

"تاریخ سمندر" به قلم جناب شیخ محمد کاظم سمندر قزوینی حاوی شرح حال معدودی از شهداء و بازماندگان حادثه مازندران است. متن این اثر به طبع رسیده است. "تاریخ سمندر" از چند قسمت مختلف تشکیل شده و تحریر آن طی چند سال و در چند نوبت صورت گرفته است. قسمت دوم عمدتاً شامل خاطرات غالباً بسیار کوتاه مؤلف در باره حدود هفتاد نفر از بابیان و بهائیان اولیه و از جمله بقیه السیف واقعه شیخ طبرسی است و ظاهراً در حدود سال ۱۳۳۰ هـ ق (که در دسامبر ۱۹۱۱ شروع شده) تحریر شده است. تولد جناب سمندر در سال ۱۸۴۴ واقع شد. پدر ایشان از مؤمنان اولیه بودند و جناب سمندر نیز از کودکی با بسیاری از مشاهیر بابیان و بهائیان صدر امر آشنائی یافتند.

آقای محمد علی ملک خسروی دو مجلد اول از اثر سه جلدی خویش تاریخ شهدای امر را به واقعه قلعه شیخ طبرسی اختصاص داده است. مجلد اول شرح این واقعه را در بر می گیرد و در مجلد دوم شرح حال اصحاب قلعه آمده است. اثر آقای ملک خسروی عمدتاً مبتنی بر منابع بابی و بهائی مذکور در بالا (به استثنای تاریخ

نبیل زرنندی) است. ایشان همچنین از برخی نسخه‌های غیرمطبوعهٔ تواریخ امر در ولایات مختلف ایران نیز استفاده نموده است. مؤلف به گزارش‌های دیپلمات‌های خارجی و نیز شرح مختصری که شیخ العجم نامی تحریر نموده و در زیر به آنها اشاره خواهد شد دسترس نداشته است.

بحثی در بارهٔ اعتبار منابع بابی و بهائی

بایان و قدمای بهائیان اهمّیت بسیاری برای وقایع دو ظهور جدید قائل بودند. در نظر ایشان این وقایع تحقّق بشارت و وعود کهن مسطور در کتب آسمانی بود که اثراتش جمیع نوع بشر را فرا گرفته و تا ابد پایدار است. از این رو سزاوار نبود که این وقایع و حادثات از صفحهٔ خاطر محو شود. این نکته در مورد تواریخ بابی قدیمی‌تر و تواریخ بهائی متأخرتر هر دو مصداق دارد، صرف نظر از اینکه مؤلفان آنها در زمرهٔ شاهدان عینی باشند یا خیر. اما تفاوت‌های مهمی نیز میان تواریخ بابی و بهائی و نیز میان تواریخ شاهدان عینی حوادث و دیگر منابع دست اول مشهود است.

دیدگاه و آرمان‌های بهائینی که سال‌ها بعد به تحریر تاریخ دیانت بابی دست زدند تا حدّ بسیاری در مقایسه با اسلاف بابی خویش دگرگون شده بود. همچنین نویسندگان بهائی تحت شرائط و اوضاع متفاوتی آثار خود را تحریر می‌نمودند. اثرات این تحوّل و دگرگونی در تعبیر و تفسیر ایشان از دیانت بابی منعکس گردیده است. از این نظر میان تواریخ بابی و بهائی تفاوت‌هایی به نظر می‌رسد.

اما آنچه که در این مورد بیشتر حائز اهمّیت است انگیزهٔ نویسنده در تحریر اثر خویش می‌باشد. از این نظر باید تواریخ بابی و بهائی را اعمّ از اینکه به قلم شاهدان عینی واقعات تألیف شده‌اند و یا دیگران به دو دسته تقسیم نمود: اوّل آثاری که صرفاً به منظور ثبت واقعات و برای اهل ایمان تحریر شده‌اند، همچون تواریخ شاهدان عینی حادثهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی، و دوّم معدود آثاری که صرفاً برای اهل ایمان تألیف شده‌اند و مؤلفان آنها در کنار ثبت حوادث در صدد بوده‌اند با استدلال حقانیت آئین

جدید را برای خواننده غیر مؤمن مدلل دارند، همانند تاریخ جدید.

هنگامی که شاهدان عینی - برخی همچون حاجی نصیر قزوینی در سنین بالا از عمر خویش - خاطرات خود را تحریر می نمودند انگیزه ایشان در درجه اول ثبت وقایع تاریخ دیانتشان برای نسل های آینده همکیشان خویش بود. شاهدان عینی خاطرات خود را به منظور توزیع و انتشار در میان غیرمؤمنان مرقوم نمی کردند. از این رو آثار ایشان حلقه ای در یک سلسله مناقشات مذهبی محسوب نمی شد و مؤلفان خود را به دفاع از نظرات و اعتقادات خویش در مقابل اعتراضات جامعه مسلمان پیرامون و یا شرح حوادث تاریخی به نوعی که منجر به بروز مشکلاتی برای مؤمنان در برخورد با دیگران نشود مقید نمی دانستند. همچنین مقصد ایشان از تألیف این آثار تبلیغ و ترویج آئین خویش نیز نبود. از این رو آثار شاهدان عینی به طور کلی از مقوله آثار جدلی و استدلالی نیست. این مطلب در مورد اغلب تواریخ عمومی و منابع دست اول دیگر نیز مصداق دارد. اما تاریخ جدید و معدودی آثار دیگر، همچنان که از متن آنها برمی آید، برای مؤمنان و غیرمؤمنان هر دو نوشته شده بودند. به همین سبب این آثار صرفاً شرح و بیان حوادث تاریخ امر جدید نبودند بلکه به نوعی آشنا ساختن خواننده با اعتقادات و تعالیم دیانت جدید را نیز مد نظر داشتند. مثلاً تاریخ جدید، علاوه بر شرح تاریخ امر، نوعی استدلالیه در اثبات ظهور جدید نیز محسوب تواند شد. اما مطلبی که در مورد تمام این آثار تاریخی قدیمی مصداق دارد - صرف نظر از اینکه نویسنده تاریخ چه گروه یا گروهائی را مخاطب خود در نظر می گرفته - این است که این آثار اصولاً در عصر و زمانی تحریر می شدند که دیدگاه و روش جدید تحقیق انتقادی در تاریخ نگاری هنوز رواج نیافته بود. ۱۹۶

در رساله حاضر، از میان منابع بابی و بهائی که در خصوص واقعه مازندران در دست می باشند در درجه اول تواریخ شاهدان عینی این حادثه و به ویژه تاریخ لطف علی میرزای شیرازی مورد استناد و استفاده قرار گرفته اند. اثر اخیر در همان سال های نخست ظهور آئین بابی تحریر شده و از این رو دگرگونی و تحوّل که در طرز

نگرش نویسندگان بهائی بعداً روی داد - تحوّل‌ی که در برخی منابع متأخرتر انعکاس یافته - در تاریخ وی مشهود نیست.

دو - تواریخ نویسندگان مسلمان

چند تاریخ به قلم نویسندگان مسلمان موجود است که واقعه قلعه شیخ طبرسی را مورد بحث قرار داده‌اند. از این میان، دو تاریخ رسمی (دولتی) دوره قاجار به قلم دو مورخ معروف آن عصر یعنی ناسخ التواریخ اثر سپهر و روضة الصغای ناصری به قلم هدایت و نیز شرحی کوتاه به قلم شیخ العجم نامی که ظاهراً در زمان واقعه شیخ طبرسی در بارفروش بوده است از اهمّیت بیشتری برخوردارند.

الف - تواریخ رسمی قاجار

۱- ناسخ التواریخ: مؤلف این اثر میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی ملقب به لسان‌الملک و متخلّص به سپهر است. نامبرده تألیف مجلّدات ناسخ التواریخ را در عصر محمد شاه آغاز نمود. ناسخ التواریخ یک تاریخ عمومی است که سه مجلد آخر آن راجع به دوره قاجار است. مجلد آخر این کتاب حوادث دوره قاجار را تا سال ۱۲۷۴ (که آغاز آن در اوت ۱۸۵۷ بوده) دنبال می‌کند.

براون نویسنده این اثر را به جهت رک‌گوئی و صراحتش تحسین می‌کند و می‌نویسد که اگر وی از یک طرف اتهامات بی‌اساس و بی‌معنایی را به بایان می‌بندد، اما از طرف دیگر جبن، بی‌لیاقتی و خیانت‌پیشگی مهدی قلی میرزا و شهادت ملا حسین بشروئی، استقامت آقا محمد علی تبریزی و دلاوری زنان بابی زنجان را تصویر می‌کند.^{۱۹۷} در میان تواریخ رسمی قاجار، ناسخ التواریخ شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی را مشروح‌تر از سایرین آورده است. اما شرح مزبور نقائص فراوانی دارد و از جمله در ثبت تاریخ برخی از حوادث مهمّ واقعه قلعه شیخ طبرسی سهو و خطا روی داده است که البته این موارد اخیر جنبه تحریف نداشته است.

۲- روضة الصغای ناصری: مؤلف این اثر رضا قلی خان ملقب به امیرالشعراء و متخلص به هدایت است. وی بعداً به الله‌باشی معروف شد. رضا قلی خان ناظم دارالفنون بود و اثر خود را به امر ناصرالدین شاه تألیف نمود. روضة الصغای ناصری از سه مجلد تشکیل شده است. تمام مطالب راجع به نهضت بابی در جلد آخر این کتاب آمده است. این اثر نخستین بار در سال ۱۲۷۴ (که ابتدای آن در اوت ۱۸۵۷ بوده) به طبع رسید. شرح واقعه قلعه شیخ طبرسی در این اثر در کلیاتش مشابه شرح مندرج در ناسخ التواریخ ولی کوتاه‌تر است. مؤلف از اشاره به برخی وقایع که ممکن است تصویری نامطلوب از شاهزاده مهدی قلی میرزا حاکم مازندران و قوای دولتی به دست دهد خودداری می‌کند. ۱۹۸

برخی دیگر از تواریخ این دوره اعم از دولتی و غیر آن نیز حاوی مطالبی راجع به نهضت بابی می‌باشند. از میان این آثار می‌توان از حقائق الاخبار ناصری و منتبتین نام برد. مؤلف حقائق الاخبار ناصری میرزا محمد جعفر خان خرموجی است. اثر وی در سال ۱۲۸۴ (که در مه ۱۸۶۷ آغاز شد) به طبع رسید. منتبتین اثر شاهزاده علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه است. نامبرده مدتی وزیر انطباعات و نیز وزیر علوم ناصرالدین شاه بود. نویسنده در متن به تاریخ تحریر اثر خویش اشاره می‌کند (۱۲۹۵ هـ ق / ۱۸۷۸ م).^{۱۹۹} قسمتی از این کتاب که مربوط به نهضت بابی می‌شود با توضیحات و مقالاتی به قلم عبدالحسین نوائی نخستین بار در سال ۱۳۳۳ هـ ش (۱۹۵۴ م) تحت عنوان فتنه باب به طبع رسید. مؤلف منتبتین در اثر خود برخی اطلاعات دست اول را راجع به بایان آورده که بر ارزش آن می‌افزاید. اما هیچ یک از این اطلاعات مربوط به واقعه قلعه شیخ طبرسی نیست. در مورد شرح واقعه مازندران، متن حقائق الاخبار و منتبتین مبتنی بر ناسخ التواریخ است اگرچه در این دو اثر به این نکته اشاره‌ای نشده است. منتبتین خلاصه‌ای از محتویات ناسخ التواریخ را به دست می‌دهد و گه‌گاه همان عبارات را به کار می‌برد. خرموجی در

حقائق الاخبار حتى خلاصة فشرده تری را از متن ناسخ التواریخ به دست می دهد و شرح وی از واقعه شیخ طبرسی تنها در معدودی جزئیات بی اهمیت با شرح مندرج در ناسخ التواریخ اختلاف دارد.

بدیهی است که تواریخ رسمی قاجار نمی توانسته اند شرحی خالی از تعصب و غیرمغرضانه از نهضت بابی به دست دهند، زیرا که نویسندگان آنها خود را از ارضای امیال شخص شاه که به دستور وی این آثار نوشته می شد ناگزیر می دیدند. به علاوه، این نویسندگان در محیطی به تحریر این آثار می پرداختند که مملو از کینه، تعصب و سوء ظن نسبت به بایان و بعدها بهائیان بود. در چنین محیطی غلبه بر تعصبات رائج و سعی در ثبت حوادث به صورتی عینی و بی طرفانه حتی برای نویسنده منصف و بی غرض نیز مشکل بود. بالخصوص روضة الصفاى ناصری نمایانگر تعصب نویسنده آن است. ۲۰۰

ب - روایت شیخ العجم

در مورد واقعه شیخ طبرسی شرح مختصری نیز از شیخ العجم نامی باقی مانده است. این اثر را مستشرق آلمانی برنارد دُرن (Bernard Dorn) در طی سفری به مازندران در سال ۱۸۶۰ به دست آورد. درن در مورد این اثر می نویسد:

در مدت اقامتم در سال ۱۸۶۰ در مازندران و به ویژه در بارفروش... از فرصت استفاده نموده و در مورد ایشان [بایان] و قرآشان تحقیق دقیق تری انجام دادم... اطلاعاتی که در اختیارم گذارده شد به حدی که از شاهدان عینی ای که از آنها سؤالاتی نمودم انتظار می رفت جالب توجه نبود... همچنین تاریخی در باره بایان در بارفروش، هم به لهجه مازندرانی و هم به فارسی، به دست آوردم. کوشش شده که به کلی ارزش این تاریخ را، به استثنای این حقیقت که اثر مزبور به لهجه مازندرانی است، انکار نمایند. اما حتی آنانی که به خوبی

می‌دانند تا چه اندازه این نوع اطلاعات و روایات گاه یک جانبه می‌باشند به سختی خواهند توانست همه مطالب نقل شده از شاهدان عینی را که برخی از آنها حتی در قلع و قمع بایبان نیز نقشی فعال داشتند نفی کنند.^{۲۰۱}

شرحی که به لهجه مازندرانی تحریر شده در سال ۱۸۶۶ در سن پترزبورگ به طبع رسیده است. از شرح مزبور برمی‌آید که نویسنده اهل مازندران و احتمالاً ساکن بارفروش بوده است. تاریخ تحریر این اثر معلوم نیست، اما اشتباهات فراوان و نیز کوتاه بودن آن شاید دال بر این باشد که تحریر آن چندین سال بعد از واقعه قلعه شیخ طبرسی صورت گرفته است. در واقع بعید نیست که این اثر در زمان اقامت درن در بارفروش (۲۹ اکتبر - ۲۷ نوامبر ۱۸۶۰) تحریر شده باشد چه که درن ظاهراً از افراد مختلفی در آن جا راجع به بایبان پرس و جو نموده بود. از این اثر پیداست که مؤلف نسبت به بایبان مغرض بوده است.

سه - منابع غربی

۱- *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944: Some Contemporary*

Western Accounts. در این اثر که در سال ۱۹۸۱ منتشر شده دکتر موژان مؤمن مجموعه بزرگی از گزارش‌های دیپلمات‌ها، مشاهدات و نظرات جهانگردان غربی و مبشرین مسیحی و مطالبی نظیر آن را ارائه داده و با افزودن توضیحاتی که بسیاری از آنها از منابع منتشرنشده تهیه شده بر غنای این اثر افزوده است.

۲- برخی از گزارش‌های وزیر مختار روسیه در ایران و نیز گزارشی از قنصل روسیه در استرآباد در این مأخذ آمده است: "Excerpts from Dispatches written during 1848-1852 by Prince Dolgorukov, Russian Minister to Persia," *World Order*, vol. 1, no. 1 (1966), pp. 17-24. ^{۲۰۲} قسمتی از این گزارش‌ها در کتاب دکتر مؤمن که در بالا از آن یاد شد نیز نقل شده است.

اگرچه این دسته از منابع اولیه و اصلی به هیچ وجه خالی از خطا و اطلاعات نادرست نمی باشند اما غالباً شرح حوادث را از منظر دیگری به دست داده و حاوی اطلاعاتی تازه نیز می باشند. گزارش های دیپلمات های خارجی به ویژه از نظر توصیف دیدگاه و نظرات مقامات دولتی کشور و نیز تعیین تاریخ برخی از حوادث حائز اهمیت می باشند. در مورد واقعه قلعه شیخ طبرسی، تاریخ تقریبی حوادث مراحل اخیر محاصره قلعه از گزارش های وزیر مختار روسیه به دست می آید. یادآوری می شود که منابع بابی، بهائی، و تواریخ رسمی قاجار به ندرت تاریخ وقایع مراحل نهائی محاصره قلعه را به دست می دهند.

علاوه بر منابعی که در بالا از آنها یاد شد برخی اسناد، مدارک و نامه های دیگر نیز در دست است که حاوی اطلاعات مهمی در باره واقعه قلعه شیخ طبرسی می باشند. یکی از مهم ترین مدارک موجود فرمان ناصرالدین شاه به شاهزاده مهدی قلی میرزا است که نسخه عکسی آن در مجلد پنجم کتاب "عالم بهائی" به طبع رسیده و در رساله حاضر هم این عکس و متن فرمان آمده است ("ضمیمه دو"). همچنین نامه ای در دست است از ژنرال بارتلمی سمینو از اتباع دولت فرانسه که در آن زمان در استخدام دولت قاجار بود. این نامه اطلاعات جدیدی در مورد واقعه مازندران به دست می دهد. در خاتمه باید از نامه ای یاد نمود به قلم یکی از همراهان ملا حسین که در آن وقایعی که مقارن ورود اصحاب بابی به بارفروش روی داد توصیف شده است.^{۲۰۳} متن این نامه تاکنون منتشر نشده است.

یادداشت‌ها

۱- ماهیت دعوی یا دعای حضرت باب در این مرحله از رسالتشان از آنچه که در متن مقاله طرح و ارائه شده پیچیده‌تر بوده است. نگارنده در این جا برای اجتناب از اطباب مطلب وارد این مبحث نشده است.

2- MacEoin, "Babi Concept of Holy War".

۳- منابع اولیه موجود در باره واقعه قلعه شیخ طبرسی در فصل ۸ مورد بحث قرار گرفته‌اند.
۴- در مورد تاریخ نهضت بابی ن ک به *Amanat, Resurrection and Renewal*. از منابع اصلی گوناگونی که در دست است می‌توان از جمله به تاریخ نبیل زرنندی که منتخباتی از بخش نخست آن توسط حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه و تدوین شده مراجعه نمود: *Nabil, Dawn-Breakers*.

۵- بنا بر تاریخ نبیل، استنطاق حضرت باب در اواخر ماه ژوئیه سال ۱۸۴۸ صورت گرفت (*Nabil, Dawn-Breakers, p. 301*). صحت این تاریخ مدت‌ها مورد قبول محققان واقع بود اما شواهد و اسنادی که اخیراً منتشر شده مدلل می‌دارد که جلسه استنطاق مزبور در نیمه دوم ماه آوریل سال ۱۸۴۸، یعنی قریب سه ماه زودتر از آنچه نبیل مذکور داشته، برگزار شده بود (ن ک به دو نامه منتشر شده در کتاب آقای ابوالقاسم افنان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب، صص ۳۳۷-۳۳۹ [نامه آقا سید حسین کاتب به خال اصغر که در ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۶۴ تحریر شده و نامه خال اصغر خطاب به خال اعظم]. همچنین ن ک به مقاله این عبد در معرفی کتاب عهد اعلی در مجله پیام بهائی).

۶- در مورد عنوان "ازل" و "صبح ازل" شاید توضیح ذیل مفید باشد. در آثار حضرت باب خطاب به میرزا یحیی نوری القاب متعددی به وی اطلاق شده است. نامبرده خود فهرستی از این

القاب را در کتاب خویش به نام *المستيقظ* (صص ۳۹۱-۳۹۲) آورده است. "ازل" یا به عبارت دقیق‌تر "اسم الازل" در میان این القاب آمده است اما از "صبح ازل" ذکری نیست. ارزش عددی کلمه ازل مطابق حساب جُمَّل ۲۸ است که برابر با ارزش عددی نام یحیی است (اما اگر این نام به صورت یحیی نوشته شود، در آن صورت ارزش عددی آن ۲۸ می‌شود که برابر است با ارزش عددی "وحید". در آثار حضرت باب لقب "وحید" نیز بر میرزا یحیی نوری اطلاق شده است). تا جایی که این عبد اطلاق دارد عبارت "صبح ازل" در آثار حضرت باب به صورت لقبی برای میرزا یحیی نوری به کار نرفته است. آقا سید مهدی گلپایگانی می‌نویسد: «در تمام آثار نقطه بیان در باره وی [میرزا یحیی] هیچ جا کلمه ازل منضم به صبح دیده نشده» (کشف الغطاء، ص ۲۶۹. یادآوری می‌شود که حضرت ولی امر الله "صبح ازل" را در شمار القاب میرزا یحیی ذکر نموده‌اند. ن ک به *God Passes By*, p. 114. از دکتر خاضع فناپذیر که توجه این عبد را به این مطلب جلب نمودند سپاسگزارم). مطابق نظر آقای دکتر محمد افنان، "صبح ازل" در آثار حضرت باب به معانی مختلفی به کار رفته است و بر نفس آن حضرت، مظهر امر الهی به طور کلی، مشیت اولیه، و من یظهره الله موعود بیان (یعنی حضرت بهاء الله) اطلاق گردیده است (مقاله "ایام بطون"، صص ۲۳-۲۵). آقای دکتر افنان در مقاله خود شواهدی را در این باره از سه اثر حضرت باب یعنی پنج‌شان، بیان فارسی و دلائل سبعة به دست داده‌اند.

آقا سید مهدی گلپایگانی همچنین با تذکر این مطلب که در آثار اولیه ازلیان از میرزا یحیی جز با عبارت "حضرت ازل" یاد نشده می‌نویسد که «تا اعلان دعوت حضرت بهاء الله، مرآت [میرزا یحیی] را به لقب ازل بلا انضمام به کلمه صبح می‌خوانده‌اند» (کشف الغطاء، ص ۲۶۹). اما حقیقت اینست که از شواهد موجود بر می‌آید که میرزا یحیی ازل از همان ایام ایران از "صبح ازل" به عنوان اسم رمز خویش استفاده می‌نموده است. این نام از جمله در نامه‌ای که ناصرالدین شاه پس از سوء قصد چند نفر از بابیان به جان وی خطاب به میرزا آقاخان نوری صدر اعظم نوشته آمده است و معلوم است که میرزا یحیی نوری مورد نظر بوده است (ن ک به *Amanat, Pivot of the Universe*, p. 210). همچنین در تاریخ امری نور، نویسنده میرزا فضل الله نظام الممالک متن نامه‌ای را که عموی وی بعد از حادثه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه به شخص پادشاه نوشته بوده از حافظه نقل می‌کند. در این نامه از میرزا یحیی با عنوان "ظهور صبح ازل" یاد شده است (ص ۶). در عین حال، در نامه دیگری که مؤلف این اثر از روی نسخه اصل دستخط عموی خود سواد نموده و آن هم خطاب به ناصرالدین شاه مرقوم شده بوده از میرزا یحیی با عنوان "حضرت ازل" یاد شده است.

(ص ۷). به نظر می‌رسد که عنوان "حضرت ازل" به مراتب بیش از نام "صبح ازل" در میان بابیان اولیه و سپس ازلیان رائج بوده است. اما امروزه ازلیان و محققان غیربهائی عنوان "صبح ازل" را به کار می‌برند. شاید سبب و انگیزه پیروان میرزا یحیی از تأکید بر عنوان "صبح ازل" (در مقابل لقب "ازل") این باشد که با استناد به عباراتی از آثار حضرت باب که در آن از "صبح ازل" ذکری آمده مقام و مرجعیتی روحانی جهت مولا و مقتدای خود به اثبات رسانند. برای این امر انگیزه دیگری نیز شاید وجود داشته باشد. همچنان که محقق بهائی جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی متذکر شده ارزش عددی عنوان "ازل" یعنی ۳۸ دقیقاً همان ارزش عددی کلمه "دجال" است (فصل الخطاب، ص ۲۷۱)، و طبیعی است که ازلیان از این مسأله خوشنود نتوانند بود.

در هر صورت آنچه مسلم است آنست که "ازل" از القاب میرزا یحیی نوری است و ظاهراً بابیان اولیه از وی عموماً با عنوان "حضرت ازل" یاد می‌نموده‌اند. اما به نظر می‌رسد که نامبرده خود از همان ایام ایران نام "صبح ازل" را نیز به کار می‌برده است.

۷- از دکتر محمد افغان که این نکته مهم را به این عبد تذکر دادند سپاسگزارم.

۸- حضرت باب، منتخبات آیات، صص ۲۶-۲۷.

۹- ایضاً، صص ۷-۸.

۱۰- امام جمعه کرمان حاجی سید جواد کرمانی (شیرازی) از بستگان حضرت باب بود.

11- Algar, *Religion and State in Iran*, p. 148.

12- Walbridge, "Babi Uprising in Zanjan," p. 359.

۱۳- گزارش متأخرتر منسوب به نظام العلماء که مذاکرات این جلسه را اداره می‌نمود نیز نمایانگر آن نیست که احدی به عواقب و نتایج سیاسی ادعای قائمیت توجهی نشان داده باشد. برای ملاحظه متن و ترجمه انگلیسی گزارش ناصرالدین میرزا ولیعهد ن ک به Browne, *Materials*, pp. 249-55. برای ملاحظه متن گزارش منسوب به نظام العلماء ن ک به هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۴۲۳-۴۲۸. همچنین ن ک به سپهر، *ناسخ التواریخ*، ج ۲، صص ۹۰۹-۹۱۳.

۱۴- گزارش فارانت به پالمستون، ۳۰ ژانویه ۱۸۴۹ (به نقل از ص ۹۲ از کتاب دکتر مؤمن: *Bábi and Bahá'í Religions*). شاهزاده مهدی قلی میرزا حاکم مازندران که از سوی ناصرالدین شاه به قلع و قمع اصحاب بابی مجتمع در شیخ طبرسی مأمور گردید نیز نظری مشابه در مورد بابیان داشت. نظری در تاریخ لطف علی میرزای شیرازی منعکس شده است (ن ک به ص ۵۰ و یادداشت ۱۶۱ در رساله حاضر).

۱۵- ن ک به Wright, "Bâb und seine Secte," pp. 384-85 (به نقل از ص ۷۳ از کتاب دکتر مؤمن، *Bábí and Bahá'í Religions*). این گزارش در اوائل سال ۱۸۵۱ تحریر شده است (ن ک به Browne, *A Traveller's Narrative*, vol. 2, pp. 187, 200).

۱۶- مهجور زواره‌ای، وقایع میمیه، صص ۵-۸ (لندن)، صص ۶-۸ (کمبریج). همچنین ن ک به میر ابوطالب شهمیرزادی، تاریخ، صص ۲۳، ۴۶-۴۷؛ شیخ کاظم سمندر، "تاریخ سمندر"، ص ۱۶۸. همچنین ن ک به Nabil, *Dawn-Breakers*, pp. 288-89. بنا به نوشته نبیل، اصحاب بابی دو نفر از مردم شهر را کشتند. اما تاریخ وقایع میمیه که قدیمی تر است نشان می‌دهد که این دو نفر تنها مجروح شده بودند. نبیل همچنین می‌نویسد که ملا حسین در زمان وقوع این حادثه در مشهد بود، اما مطابق دو تاریخ نخست، نامبرده در مشهد نبود.

17- Nabil, *Dawn-Breakers*, pp. 298-300; Munírih *Khánum*, *Munírih Khánum: Memoirs and Letters*, pp. 15-16.

۱۸- در این خصوص از جمله ن ک به آدمیت، امیر کبیر و ایران، فصل ۸، صص ۲۳۱-۲۴۷.

19- Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, p. 71.

۲۰- ایضاً.

۲۱- ن ک به مقاله دکتر مؤمن، "Trial of Mullā 'Alī Bastāmī" و ترجمه فارسی آن تحت عنوان "محاكمة ملا علی بسطامی".

۲۲- ن ک به توقیع ملا عبدالخالق یزدی که متن کامل آن در صص ۱۸۳-۱۸۶ کتاب عهد اعلی: زندگانی حضرت باب اثر آقای ابوالقاسم افغان به طبع رسیده است.

۲۳- ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، ص ۲۵۲؛ ایضاً، ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۷۴؛ *Amanat, Resurrection and Renewal*, p. 279.

۲۴- براون، نقطة الكاف، ص ۱۳۹؛ آواره، الكواكب الذریة، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲۵- در این مورد ن ک به *Amanat, Resurrection and Renewal*, p. 196.

۲۶- صص ۴۷-۴۸.

۲۷- ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۵۱۴. به عقیده دکتر محمد افغان، مؤلف این رساله که از خود با عنوان "ابن کربلائی" یاد نموده جناب حاجی سید جواد کربلائی است.

۲۸- براون، نقطة الكاف، ص ۱۳۹؛ *Nabil, Dawn-Breakers*, pp. 77, 262.

۲۹- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۲۵ (لندن)، ص ۱۱۸ (کمبریج).

۳۰- افنان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب، ص ۳۲۰.

۳۱- ص ۳۳.

۳۲- افنان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب، ص ۳۳۴.

۳۳- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۲۴ (لندن)، ص ۲۴ (کمبریج). لطف علی میرزا تاریخ ورود اصحاب را پنجشنبه ۱۲ شوال ثبت کرده، ولی ۱۲ شوال ۱۲۶۴ دوشنبه بوده است. نبیل ورود اصحاب را به بارفروش در روز جمعه ۱۲ ذی القعدة ۱۲۶۴، یعنی یک ماه تمام بعد از تاریخی که لطف علی میرزا آورده تعیین کرده است (*Dawn-Breakers*, pp. 340, 382). در حاشیه تاریخ نبیل، ۱۲ ذی القعدة ۱۲۶۴ با ۱۰ اکتبر ۱۸۴۸ که سه شنبه بوده و نه جمعه تطبیق شده است (ایضاً. روز ۱۲ ذی القعدة در سال مزبور با چهارشنبه ۱۱ اکتبر مطابق بوده است). با توجه به هرج و مرج و ناامنی منطقه در پی مرگ محمد شاه در شب ۶ شوال ۱۲۶۴، بایبان مجبور بوده‌اند که محل امنی برای اقامت خود بیابند و به سبب خطرات موجود، ممکن نبوده که بتوانند بیش از یک ماه تمام در اطراف مازندران در حرکت باشند. از این رو تاریخی که نبیل به دست می‌دهد نمی‌تواند صحیح باشد. به طور کلی شرحی که نبیل در مورد واقعه قلعه شیخ طبرسی در تاریخ خود آورده در بسیاری موارد با مطالبی که در تواریخ شاهدان عینی این واقعه آمده اختلاف دارد و البته تواریخ اخیر در مقایسه با تاریخ نبیل به طور کلی از اعتبار بیشتری برخوردارند. برخی از این موارد اختلاف در اثر حاضر ذکر شده‌اند. در مورد مطابقت تاریخ‌های قمری با میلادی ن ک به "ضمیمه یک" در خاتمه این رساله.

۳۴- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۲۶ (لندن)، ص ۲۶ (کمبریج)؛ افنان، عهد اعلی: زندگانی

حضرت باب، ص ۳۷۹.

۳۵- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۳۵، ۳۸، ۴۶ (لندن)، صص ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۴۶ (کمبریج). نیز

ن ک به ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، صص ۴، ۱۲۵-۱۳۲.

36- *Amanat, Resurrection and Renewal*, p. 368.

۳۷- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۳۶-۴۰ (لندن)، صص ۳۶-۴۰ (کمبریج). همچنین ن ک

به براون، نقطة الکاف، ص ۱۵۸؛ *Nabíl, Dawn-Breakers*, p. 339.

۳۸- بنا به نوشته میر ابوطالب، ۱۰-۱۵ نفر از اصحاب بابی در طول راه در جنگل کشته شدند

(تاریخ، ص ۳). جناب فاضل مازندرانی شمار این عده را ۲۳ نفر نوشته است (ظهور الحق، ج ۲،

ص ۲۸۹).

۳۹- در مقاله شخصی سیاح (ج ۱، ص ۴۶) آمده که «میرزا لطف علی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید.» اما در تاریخ لطف علی میرزای شیرازی و نیز تاریخ حاجی نصیر قزوینی مصرح است که قتل خسرو به دست میرزا محمد تقی جوینی و چند تن دیگر از اصحاب به انجام رسیده، و ضمناً این نکته نیز در تاریخ لطف علی میرزا روشن است که نامبرده هنگام قتل خسرو حاضر نبوده و در محل دیگری بوده است (صص ۴۸-۵۰ [لندن]، صص ۴۹-۵۰ [کمبریج]). در سه نسخه مختلف از وقایع میمیه مهجور زواره‌ای که در رساله حاضر از آنها استفاده شده نیز آمده که خسرو به ضرب خنجر میرزا محمد تقی جوینی و سپس شمشیر جوان ترکی کشته شد، اما شاید در نسخه دیگری از این اثر که در دسترس آقا سید مهدی گلپایگانی بوده قاتل خسرو «میرزا لطف علی مستوفی» قلمداد شده باشد (ن ک به کشف الغطاء، ص ۲۱۳). نبیل نیز در تاریخ خود می‌نویسد که میرزا محمد تقی جوینی خسرو را به ضرب خنجر مضروب نمود (Dawn-Breakers, p. 342).
 مأخذ بیان حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح بر این عبد روشن نیست.

۴۰- ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۵۴ (لندن)، صص ۵۲-۵۳ (کمبریج) (لطف علی میرزا روز هفته را یکشنبه قید می‌کند). نبیل ورود اصحاب را به بقعه شیخ طبرسی در ۱۴ ذی القعدة ۱۲۶۴/۱۳ اکتبر ۱۸۴۸ ثبت کرده است (Dawn-Breakers, p. 345). در پاورقی این صفحه، تاریخ مزبور با ۱۲ اکتبر ۱۸۴۸ تطبیق شده است.

۴۱- حاجی نصیر، «تاریخ»، ص ۵۰۳. مقایسه شود با فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۸، ۲۱۶-۲۱۷.

42- Browne, A Year Amongst the Persians, p. 617.

۴۲- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۶۵ (لندن)، صص ۶۳، ۷۲ (کمبریج)؛ حاجی نصیر، «تاریخ»، صص ۵۰۳-۵۰۴، ۵۱۴. مطابق تاریخ نبیل، اصحاب بابی تقریباً بلافاصله پس از ورود به بقعه شیخ طبرسی به دستور ملا حسین به ساختن قلعه‌ای حول بقعه پرداختند و بنای قلعه قبل از اول حمله اصلی به اصحاب (حمله قوای آقا عبدالله در محرم ۱۲۶۵) و ظاهراً حتی پیش از ورود جناب قدوس به شیخ طبرسی به انجام رسیده بود (Nabil, Dawn-Breakers, pp. 345-47, 357-60). این مطلب ظاهراً با مفاد تاریخ لطف علی میرزای شیرازی مابینت دارد. مطابق اثر اخیر، اصحاب بابی بعد از حمله قوای آقا عبدالله به بنای قلعه‌ای حول بقعه شیخ طبرسی اقدام نمودند (ن ک به ص ۲۶ از رساله حاضر)، و پیش از آن، همان طور که در متن آمده، صرفاً استحکاماتی ابتدائی حول بقعه ترتیب داده بودند.

۴۴- لطف علی میرزا می نویسد که بایبان حاضر در بقعه شیخ طبرسی شماره شدند و معلوم شد که ۴۴۴ نفرند (تاریخ، ص ۷۲ [لندن]، ص ۷۱ [کمبریج]). به احتمال بسیار زیاد این رقم جمعیتی از اهل بهنمیر را که همراه جناب قدّوس وارد بقعه شده بودند شامل می شود. بعد از ورود جناب قدّوس و تازمان اول حمله بزرگ به اصحاب که در اواخر دسامبر روی داد نیز هنوز عده ای به شیخ طبرسی می آمدند و حتی بعد از این حمله هم معدودی موفق شدند به اصحاب بابی در قلعه ملحق شوند (ن ک به ایضاً، صص ۸۳ ۱۲۳ [لندن]، صص ۸۰-۸۱ ۱۱۶ [کمبریج]). حاجی نصیر قزوینی شمار اصحاب قلعه را ۵۰۰ نفر تخمین می زند ("تاریخ"، ص ۵۰۵). فارانت و مکنزی (C. F. Mackenzie) عدد بایبان را به ترتیب حدود ۵۰۰ و بین ۴۰۰-۵۰۰ تن تعیین می کنند (گزارش فارانت به پالمرستون، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۸۴۹؛ گزارش مکنزی مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۵۹: Momen, Bábí and Bahá'í Religions, pp. 92, 96). در نقطه الکاف (صص ۱۶۵، ۲۵۱) شمار اصحاب قلعه کمی کم تر از ۴۰۰ تن آمده است. نیل شمار اصحاب را ۳۱۳ نفر ذکر می کند (Dawn-Breakers, p. 354). و همین رقم در مقاله شخصی سیاح (ج ۱، ص ۴۷) و برخی دیگر از تواریخ امری از جمله تاریخ میرزا حسین زنجانی آمده است (در مورد این رقم ن ک به ص ۴۱ از رساله حاضر). آقای فاضل مازندرانی شمار اصحاب قلعه را تقریباً ۵۰۰ نفر تعیین می کند (ظهور الحق، ج ۲، ص ۲۹۹). محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۱۸) و هدایت در روضه الصفا (ج ۱۰، ص ۴۳۳) رقم ۲۰۰۰ را می آورند که اغراقی است بزرگ و ظاهراً مبتنی است بر گزارش های واصله در پایتخت زیرا همین رقم در گزارش **دالگوروی** مورخ ۵ فوریه ۱۸۴۹ نیز آمده است (Momen, Bábí and Bahá'í Religions, p. 93). **دکتر مؤمن** شمار بایبان حاضر در شیخ طبرسی را به ۵۴۰-۶۰۰ نفر تخمین می زند ("Social Basis of the Bábí Uprising," pp. 161-65). اشتباه اصلی در این محاسبه و تخمین از این جا پیش آمده که دکتر مؤمن عده بهنمیری های حاضر در شیخ طبرسی را ۱۲۰ تن فرض کرده است. این رقم مبتنی بر عبارتی در تاریخ جدید است به این مضمون که ۱۲۰ نفر مازندرانی به ریاست آقا رسول بهنمیری در یکی از حملات اصحاب به قوای دشمن شرکت کردند (Browne, Táríkh-i-Jadíd, p. 67). همین عبارت در ص ۱۶۷ از کتاب نقطه الکاف نیز آمده، اما از قرائن مشهود است که رقم مذکور همه مازندرانی های مجتمع در قلعه شیخ طبرسی (و نه صرفاً اصحاب بهنمیری) را شامل می شده است. آقای **ملک خسروی** در کتاب خویش تاریخ شهدای امر، ج ۲، صص ۱۵۷-۱۷۲ اسامی و شرح حال ۱۸ نفر از اصحاب قلعه از اهل بهنمیر را آورده است. ایشان اطلاعات خود را از تاریخ امری بهنمیر اخذ نموده و احتمالاً شمار

همه بهنمیری‌های حاضر در شیخ طبرسی چندان بیشتر از این رقم نبوده است.

۴۵- سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۹؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۳. بنا به نوشته لطف علی میرزا، سعید العلماء که از علمای بانفوذ بارفروش محسوب می‌شد نامه‌هایی به شاه و مقامات دولتی نگاشت و از مسامحه سرکرده‌های مازندرانی بنای شکایت گذاشت. سعید العلماء نوشته بود که مصالح دولت در قلع و قمع بایبان است و فتوا به قتل ایشان داده بود (تاریخ، ص ۷۵ [لندن]، ص ۷۳ [کمبریج]). بنا به نوشته میر ابوطالب، سعید العلماء در نامه‌اش به شاه آورده بود که بابی‌ها دعوی سلطنت دارند (تاریخ، ص ۹). همچنین ن ک به براون، نقطة الکاف، ص ۱۶۱؛ *Nabil, Dawn-Breakers, pp. 358-59*؛ شیخ العجم، "من کلام شیخ العجم مازندرانی"، صص ۲۰۷-۲۰۸. ۴۶- نام این شخص در تواریخ رسمی قاجار به همین صورت آقا عبدالله ثبت شده است (برای نمونه ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۱۰۲۰-۱۰۲۱؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۲۳۳-۲۳۴). اما برخی از تواریخ بهائی نام وی را "عبدالله خان" یا "عبدالله خان ترکمان" آورده‌اند (ن ک به میر ابوطالب، تاریخ، ص ۹؛ *Nabil, Dawn-Breakers, pp. 359-60, 382*؛ ۹؛ *Nabil, Dawn-Breakers, pp. 359-60, 382*). دکتر محمدحسینی نیز به تبعیت از تاریخ نبیل نام این سرکرده را "عبدالله خان ترکمان" ضبط کرده است (حضرت باب، ص ۴۴۰). از تاریخ لطف علی میرزا (ص ۷۸ [لندن]، ص ۷۶ [کمبریج]) معلوم است که آقا عبدالله هنوز لقب خانی نگرفته بود و در حقیقت به امید دست یافتن به این منصب و لقب بود که داوطلب جنگ با اصحاب بابی شده بود. آقا عبدالله هزار جریبی غیر از فرد دیگری به نام عبدالله خان افغان است که وی نیز در جنگ با اصحاب قلعه شیخ طبرسی شرکت داشته است.

۴۷- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۷۵ (لندن)، صص ۷۳-۷۴ (کمبریج). حاجی نصیر شمار جمعیت آقا عبدالله را ۲۰۰۰ نفر ثبت کرده است ("تاریخ"، ص ۵۰۶). میر ابوطالب رقم بسیار بالای ۱۲،۰۰۰ را به دست داده است (تاریخ، ص ۹). نبیل نیز همین رقم را آورده است (*Dawn-Breakers, p. 360*). از آن جا که در این مرحله ابتدائی از واقعه شیخ طبرسی، اصحاب بابی مجتمع در بقعه از حیث قوه نظامیشان هنوز خطری بسیار جدی تلقی نمی‌شدند محتمل نیست که چنین نیروی عظیمی (۱۲،۰۰۰ نفر) به جنگ ایشان آمده باشد. ولی بعداً در مراحل نهائی محاصره قلعه شمار قوای دولتی به این حدود رسید.

۴۸- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۷۵-۷۷، ۸۴ (لندن)، صص ۷۴-۷۶، ۸۱ (کمبریج) (در نسخه اخیر، تلفات قوای آقا عبدالله ۱۷۵ نفر ذکر شده)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۰. نبیل تاریخ

این زد و خورد را ۵ محرم ۱۲۶۵ ثبت کرده است (Dawn-Breakers, pp. 361-62, 382). میر ابو طالب شهمیرزادی و نبیل تلفات قوای آقا عبدالله را ۴۰۰ نفر و بیشتر ذکر کرده‌اند.

سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۲۱) و هدایت در روضة الصفا (ج ۱۰، ص ۴۳۴) آورده‌اند که بابیان در این حمله اهالی قریه افرا را قتل عام نمودند. دالگوروکی در اشاره به این حمله می‌نویسد که بابیان «به برخی از اهالی مازندران حمله کردند... و... حدود ۱۰۰ نفر را کشته بودند» (گزارش مورخ ۵ ژانویه ۱۸۴۹: Momen, *Bábt and Bahá'í Religions*, p. 92). منابع بابی به قتل عام مردم این قریه اشاره نمی‌کنند اما لطف علی میرزا می‌نویسد که بابیان چند خانه را که ظاهراً عده‌ای از سپاهیان در آن مخفی شده بودند آتش زدند (تاریخ، ص ۷۸ [لندن]، ص ۷۶ [کمبریج]). در تاریخ وی همچنین آمده که بعداً صاحب قریه، نظر خان، از اینکه اصحاب خانه‌اش را آتش زده بودند به ایشان شکایت کرده بود (ص ۹۳ [لندن]، صص ۸۹-۹۰ [کمبریج]). براون ضمن نقل خلاصه محتویات نقطه الکاف در باره حمله اصحاب به افرا می‌نویسد که مطابق نوشته حاجی میرزا جانی، بابیان سربازان و مردم قریه هر دو را به قتل رسانده بودند (Tárikh-i-Jadíd, p. 362). اما متن منتشر شده نقطه الکاف صرفاً به تخریب ده و تصرف آذوقه ساکنان آن اشاره می‌کند و ضمناً دال بر این است که مردم قریه کشته نشده بودند (صص ۱۶۱-۱۶۲). از عبارات میرزا جانی روشن است که خراب کردن افرا به منظور مجازات اهل ده صورت گرفته بود، و اگر اصحاب بابی اهل ده را به قتل رسانده بودند دیگر مفهومی نمی‌داشت که نویسنده تخریب ده و تصرف آذوقه اهالی را به منزله مجازات ایشان قلمداد کند). اشاره دالگوروکی به حمله و کشتن "اهالی مازندران" ممکن است مبتنی بر اخبار واصله در پایتخت باشد، و شاید به این حقیقت ناظر باشد که در این حمله، لشکر آقا عبدالله از افراد داوطلب و مردم منطقه تشکیل شده بود.

۴۹- در مورد اسلحه اصحاب که هفت تفنگ و تعدادی شمشیر و خنجر را شامل می‌شده ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۴۳ (لندن)، صص ۴۳-۴۴ (کمبریج) (مطابق همین مأخذ، اصحاب در ابتدا، یعنی هنگام ورود به بارفروش، ۱۸ تفنگ داشتند [ایضاً]). همچنین به نظر می‌رسد که اصحاب قبل از این حمله کم و بیش پنج اسب داشتند. مطابق تاریخ لطف علی میرزا (ص ۷۶ [لندن]، ص ۷۵ [کمبریج]) تنها ۵ نفر از اصحاب هنگام حمله اولشان اسب داشتند و بقیه پیاده بودند. در باره تعداد سواران بابی در این حمله، ارقامی مشابه در تاریخ میر ابو طالب (ص ۱۰؛ ۵-۶ نفر)، و اثر مهجور (وقایع میمیه، ص ۵۴ [لندن]، ص ۴۳ [کمبریج]؛ ۷ نفر) آمده است. اگر اصحاب بابی در این زمان بیش از این تعداد اسب در اختیار می‌داشتند احتمالاً در حمله نخست

خود از آنها استفاده کرده بودند.

۵۰- آواره در الكواكب الذریة (ج ۱، ص ۱۴۶) از وی بالقب "سهام الملك" یاد کرده، و همین عنوان در اثر آقای ملک خسروی (تاریخ شهدای امر، ج ۱، ص ۲۴۴) و کتاب دکتر محمدحسینی (حضرت باب، ص ۴۴۱) نیز آمده است. لازم به یادآوری است که شاهزاده مهدی قلی میرزا پسر بیستم عباس میرزا نائب السلطنه و عموی ناصرالدین شاه که در زمان واقعه قلعه شیخ طبرسی حاکم مازندران بود غیر از شاهزاده مهدی قلی میرزا سهام الملك پسر محمد ولی میرزا است که در اواخر عمر سمت متولی باشی آستان قدس رضوی را داشت. برای شرح حال این دو شاهزاده ن ک به بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۴، صص ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۴.

۵۱- عکس این فرمان در ص ۵۸ از مجلد پنجم "عالم بهائی" (*Bahá'í World*) منتشر شده است. برای ملاحظه متن کامل آن ن ک به "ضمیمه دو" در خاتمه رساله حاضر. آقای روح الله مهربانجانی ترجمه این سند را به انگلیسی در کتاب خویش *Mullá Husayn: Disciple at Dawn* (صص ۲۴۹-۲۵۱) آورده‌اند.

۵۲- سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۲۲؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۴. آقای ملک خسروی شمار سربازان همراه مهدی قلی میرزا را ۳۰۰۰ نفر قید کرده است (تاریخ شهدای امر، ج ۱، ص ۲۴۵). نیز ن ک به ص ۲۶۰. احتمالاً مأخذ ایشان کتاب نقطة الکاف (ص ۱۶۳) بوده که در آن شمار سپاه شاهزاده دو سه هزار نفر آمده است.

۵۳- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۸۰-۸۲ (لندن)، صص ۷۷-۷۹ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۱. همچنین ن ک به حاجی نصیر، "تاریخ"، صص ۵۱۴-۵۱۴. نبیل نیز می نویسد که اصحاب بعد از حمله آقا عبدالله به حفر خندق اقدام نمودند (*Dawn-Breakers*, p. 363) (اما همچنان که در یادداشت ۴۳ تذکر داده شد، مطابق تاریخ او، بنای قلعه قبل از حمله قوای آقا عبدالله به اتمام رسیده بود). آقای ملک خسروی می نویسد که از قبل خندقی دور بقعه شیخ طبرسی وجود داشت و اصحاب در این زمان صرفاً آن را عریض تر و عمیق تر از قبل حفر نمودند (تاریخ شهدای امر، ج ۱، صص ۱۸۷، ۲۳۳-۲۳۴).

۵۴- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۹۴-۹۵ (لندن)، ص ۹۱ (کمبریج). مطابق نوشته سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۲۲) این حمله در ۱۵ صفر ۱۱۲۶۵ / ۱۱ ژانویه ۱۸۷۹ صورت گرفت. هدایت تاریخی برای این حمله به دست نمی دهد. محتمل نیست که بایان قبل از اتمام بنای قلعه به سپاه شاهزاده حمله کرده باشند. از این رو، ۲۹ صفر که در تاریخ یکی از شاهدان عینی یعنی

لطف علی میرزا آمده صحیح تر به نظر می رسد. تاریخی که نبیل برای این حمله به دست می دهد یعنی ۲۵ محرم ۱۲۶۵/۲۲ دسامبر ۱۸۴۸ (*Dawn-Breakers*, pp. 368, 382) صحیح نیست چون بدون شک این حمله بعد از صدور فرمان ناصرالدین شاه به شاهزاده مهدی قلی میرزا صورت گرفته و این فرمان مورخ ۳ صفر است. جالب توجه است که سپهر (ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۲۳) و هدایت (روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۵) هر دو به صراحت به فرار خفت بار شاهزاده اشاره کرده اند. ۵۵- میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۴؛ مهجور، وقایع میمیه، ص ۶۸ (لندن)، ص ۵۴ (کمبریج)؛ براون، نقطه الکاف، ص ۱۶۸.

۵۶- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۰۴ (لندن)، ص ۹۹ (کمبریج). سمینو نیز شمار قوای عباس قلی خان را ۶۰۰۰ تعیین می کند (ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار، ص ۱۹۲). همچنین ن ک به حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۵۰۹. در منابع دیگر دو رقم ۸۰۰۰ و ۷۰۰۰ نفر هم آمده است (ن ک به مهجور، وقایع میمیه، ص ۶۹ [لندن]، ص ۵۴ [کمبریج]؛ براون، نقطه الکاف، ص ۱۷۱).

۵۷- لطف علی میرزا تاریخ این حمله را شب شنبه ۸ ربیع الاول ۱۲۶۵ ثبت کرده است (تاریخ، ص ۱۱۶ [لندن]، ص ۱۱۰ [کمبریج]. ۸ ربیع الاول در حقیقت جمعه بوده است). ظاهراً تاریخ صحیح همچنان که در اثر میر ابوطالب (ص ۱۴)، نقطه الکاف (ص ۱۷۲) و تاریخ نبیل (*Dawn-Breakers*, p. 382) آمده ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵/۳ فوریه ۱۸۴۹ می باشد. سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۲۵) و هدایت در روضه الصفا (ج ۱۰، ص ۴۳۷) تاریخ این رویارویی را به ترتیب ۱۰ ربیع الاول ۱۲۶۵ و ۱۰ ربیع الاول ۱۲۶۶ ذکر می کنند. تاریخ اخیر البته صحیح نیست. ۵۸- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۱۲ (لندن)، ص ۱۰۶ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۶. مقایسه شود با حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۵۱۰؛ براون، نقطه الکاف، ص ۱۷۳؛ شیخ العجم، "من کلام شیخ العجم مازندرانی"، ص ۲۰۸؛ هدایت، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ گزارش ۲۲ فوریه ۱۸۴۹ دالگوروکی (*Momen, Bábí and Bahá'í Religions*, p. 93)؛ سمینو، ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار، ص ۱۹۲.

۵۹- اسامی حروف حی که در حمله مزبور به شهادت رسیدند به این شرح است: ملا حسین بشروئی، ملا جلیل (عبدالجلیل) ارومی، میرزا محمد علی قزوینی، ملا محمود خوئی. بعد از خاتمه محاصره قلعه چند نفر دیگر از حروف حی به شهادت رسیدند: میرزا محمد حسن بشروئی (برادر جناب ملا حسین)، میرزا محمد باقر بشروئی (پسر دانی جناب ملا حسین)، ملا یوسف اردبیلی و جناب قدوس. اما ملا احمد ابدال مراغه ای نیز در واقعه مازندران به شهادت

رسید و بدین ترتیب در مجموع نه نفر یعنی نیمی از حروف حی در این واقعه شهید شدند.
 لطف علی میرزا تلفات اصحاب را در حمله به قوای عباس قلی خان ۴۳ نفر کشته ذکر می‌کند
 (تاریخ، صص ۱۲۱-۱۲۲ [لندن]، صص ۱۱۴-۱۱۵ [کمبریج]). این رقم با ارقامی که در دیگر
 تواریخ بابی و بهائی آمده قابل مقایسه است (ن ک به میر ابوطالب، تاریخ، صص ۱۵-۱۶؛ حاجی
 نصیر، "تاریخ"، ص ۵۱۱؛ مهجور، وقایع میمیه، صص ۷۸، ۸۰ [لندن]؛ صص ۶۱، ۶۲ [کمبریج]). از
 مندرجات ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۲۷) چنین برمی‌آید که تلفات بابیان ۱۱۰ نفر کشته بوده است
 که از اینها ۸۰ نفر در میدان جنگ و ۳۰ نفر در خود قلعه جان داده بودند. همچنین ن ک به هدایت،
 روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۴۳۹-۴۴۰. ارقام مذکور در ناسخ التواریخ و روضة الصفا صحیح به نظر
 نمی‌رسند (ن ک به یادداشت زیر).

۶۰- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۱۹ (لندن)، ص ۱۱۲ (کمبریج). همچنین ن ک به مهجور،
 وقایع میمیه، ص ۸۲ (لندن)، ص ۶۴ (کمبریج). شرحی که حاجی نصیر آورده کمی متفاوت است.
 وی می‌نویسد که قوای دولتی، مجروحین بابی را که در میدان نبرد باقی مانده بودند کشته و
 سرهای بعضی از ایشان را بریده و با خود برده بودند ("تاریخ"، صص ۵۱۰-۵۱۱). مطابق تاریخ
 لطف علی میرزا قوای دولتی اجساد ۸ نفر از اصحاب را سر بریده بودند (ص ۱۱۹ [لندن]، ص ۱۱۲
 [کمبریج]). میر ابوطالب (تاریخ، ص ۱۶) و مهجور (وقایع میمیه، ص ۸۲ [لندن]، ص ۶۴ [کمبریج])
 ارقامی مشابه، یعنی به ترتیب ۹ و ۱۰ نفر، ذکر می‌کنند. سپهر (ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۲۷)
 می‌نویسد که ۸۰ سر از بابیان را بر سر نیزه به بارفروش و دیگر شهرهای مازندران فرستادند.
 همچنین ن ک به هدایت (روضه الصفا، ج ۱۰، صص ۴۳۹-۴۴۰). رقم ۸۰ که در ناسخ التواریخ و روضة
 الصفا آمده احتمالاً مبتنی بر گزارش‌های رسیده در پایتخت و معلول مبالغه‌ای تعمّدی از سوی
 عباس قلی خان و لشکر اوست. باید یادآور شد که شکست‌های پیاپی قوای سرکرده‌های
 مازندران و شاهزاده حاکم به دست بابیان سبب رعب بی‌اندازه اهالی مازندران شده بود و احتمالاً
 به منظور تخفیف این رعب و وحشت و نیز به انگیزه مخفی داشتن ابعاد شکست اخیر بود که
 عباس قلی خان و فرماندهان لشکر او به اغراق شایع نمودند که ۸۰ سر از بابیان بریده بودند.

۶۱- مهجور، وقایع میمیه، صص ۸۲-۸۳ (لندن)، ص ۶۵ (کمبریج). همچنین ن ک به براون،
 نقطة الکاف، ص ۱۷۷؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۲۷؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰،
 صص ۴۳۹-۴۴۰. میر ابوطالب شهمیرزادی در نسخه‌ای از تاریخ خویش که مورد استفاده جناب
 فاضل مازندرانی قرار گرفته در مورد جدا کردن سرهای سربازان که توسط اصحاب بابی صورت

گرفت می نویسد: «چند سر اعدا را آوردند، بالای چوب نصب کردند. گویا بی اذن بود» (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۳۵). این مطلب در نسخه دیگر تاریخ میر ابوطالب که به خط خود اوست و فتوکپی آن در کتابخانه افنان در لندن موجود است نیامده است (ن ک به صص ۱۵-۱۶). بنا به نوشته مهجور زواره‌ای، جدا کردن سرهای سربازان و نصب آنها بر چوب به دستور جناب قدوس صورت گرفت (وقایع میمیه، صص ۸۲-۸۳ [لندن]، ص ۶۵ [کمبریج]).

۶۲- مهجور، وقایع میمیه، صص ۸۸-۹۰ (لندن)، صص ۶۸-۶۹ (کمبریج)؛ براون، نقطة الکاف، صص ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۲-۱۸۳.

۶۳- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۲۷ (لندن)، ص ۱۱۹ (کمبریج)؛ حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۱۵؛ مهجور، وقایع میمیه، ص ۸۶ (لندن)، ص ۶۷ (کمبریج)؛ گزارش فریه مورخ ۲۱ فوریه ۱۸۵۰ (Momen, *Bábt and Bahá'í Religions*, p. 95). همچنین ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، ص ۳۴۰.

۶۴- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۱۲۷-۱۲۸ (لندن)، صص ۱۱۹-۱۲۰ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۶؛ حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۵۱۳؛ گزارش قنسل روسیه در استرآباد مورخ ۱۰ مارس ۱۸۴۹ (۲۶ فوریه ۱۸۴۹ به تقویم یولیائی)، ضمیمه گزارش دالگوروکی مورخ ۲۷ مارس ۱۸۴۹ (۱۵ مارس ۱۸۴۹ به تقویم یولیائی) ("Excerpts from Dispatches," p. 20)؛ سپهر، *تاسخ التواریخ*، ج ۳، ص ۱۰۲۹.

۶۵- این یورش اول سپاهیان به قلعه بود. میر ابوطالب می نویسد که قوای دولتی دو بار به قلعه یورش بردند، ولی موفق به فتح قلعه نشدند (تاریخ، ص ۲۰). در تاریخ ناتمام لطف علی میرزا ذکری از این دو یورش نیامده است. و تواریخ رسمی قاجار تنها به هجوم دوم که تحت نظارت سلیمان خان افشار انجام شد اشاره می کنند. اما یورش اول در گزارش قنسل روسیه در استرآباد به دالگوروکی، مورخ ۱۰ مارس ۱۸۴۹ (۲۶ فوریه ۱۸۴۹ به تقویم یولیائی) مذکور است (ن ک به "Excerpts from Dispatches," p. 20). همچنین ن ک به براون، نقطة الکاف، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ Browne, *Táríkh-i-Jadíd*, p. 84؛ آواره، *الکواکب الذریّة*، ج ۱، ص ۱۶۹.

۶۶- قنفل، قُمپز، قَنبِز، قُمبِز، قُمبِز، قُمبِز، قُمبِز و نظائر آن نام تویی لوله کوتاه و سبک بوده که در ارتش ایران به گار می رفته است. کلمه قمپز در اصطلاح "قمپز در کردن" برای خوانندگان کلمه‌ای آشنا است.

۶۷- ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۲۸ (لندن)، ص ۱۲۱ (کمبریج). دالگوروکی در

گزارش مورخ ۲۲ فوریه ۱۸۴۹ می نویسد که از امیر نظام خواسته شده بود که برای سپاهیان دولتی توپ بفرستد (Momen, *Bábi and Bahá'í Religions*, p. 94). فوج مجهز به توپخانه می باید در ماه مارس به شیخ طبرسی رسیده باشد. قنصل روسیه در استرآباد در گزارش مورخ ۱۰ مارس ۱۸۴۹ خود اشاره می کند که سپاه شاهزاده توپ در اختیار داشت ولی کسی به نحوه کاربرد آنها آشنا نبود ("Excerpts from Dispatches," p. 20). از متن کتاب *نقطه الکاف* (ص ۲۰۰) چنین برمی آید که بمباران قلعه در روز نوروز (۲۱ مارس) آغاز شده (همچنین ن ک به Browne, *Tárikh-i-Jadíd*, p. 367). مطابق تاریخ نبیل بمباران قلعه در روز نهم شهر البهاء آغاز شد (*Dawn-Breakers*, p. 391). نهم شهر البهاء در سال مزبور با ۲۹ مارس ۱۸۴۹ مطابق بوده است (همچنین ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، صص ۳۳۸-۳۳۹؛ ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، ص ۳۳۶، پاورقی ۱، و ص ۳۴۶).

مطابق تاریخ لطف علی میرزا (ص ۱۲۹ [لندن]، ص ۱۲۱ [کمبریج]) سپاهیان دولتی هر روز بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ گلوله توپ و خمپاره و قنذبر سر اصحاب می ریختند. مهجور بمباران قلعه را به باران تشبیه می کند (وقایع میمیه، ص ۸۸ [لندن]، ص ۶۸ [کمبریج]) و سپهر از بمباران قلعه با عبارت "تگرگ مرگ" که بر سر بابیان می ریخت تعبیر می کند (ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۲۹).

۶۸- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۱۲۹-۱۳۱ (لندن)، صص ۱۲۲-۱۲۳ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۲۰. همچنین ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۱۰۳۰-۱۰۳۱؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۴۴۳-۴۴۵؛ *Nabíl, Dawn-Breakers*, pp. 393-94.

۶۹- میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۷. میر ابوطالب سه بار در تاریخ خود می نویسد که اصحاب مدت ۴۰ روز گرسنگی کشیدند (صص ۱۷، ۲۲، ۲۵). به نظر می رسد که اصحاب در ۴۰ روز آخر محاصره ابتدا با خوردن علف و برگ درختان و بعداً با خوردن گوشت گندیده اسب ها و غیره رفع گرسنگی می کرده اند. مطابق تاریخ لطف علی میرزا (ص ۱۳۵ [لندن]، ص ۱۲۷ [کمبریج]) اصحاب زمانی ۱۳۰-۱۴۰ اسب و ۸-۹ قاطر داشتند. در اول محاصره و تنگی آذوقه، نزدیک ۳۰-۴۰ اسب را از قلعه بیرون کردند. بعداً قریب ۶۰-۷۰ اسب را کشته و دفن نمودند. مابقی اسب ها را در اواخر کار قلعه کشته و خوردند. همچنین ن ک به حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۵۱۴.

۷۰- سلیمان خان افشار قاسملو در سال ۱۲۸۶ هـ ق صاحب اختیار لقب گرفت و از این رو در

کتب تاریخ از وی غالباً با عنوان سلیمان خان افشار صاحب اختیار یاد می شود.

۷۱- ن ک به نامه مورخ ۱۶ ژوئن ۱۸۴۹ بار تلمی سمینو، ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار،

ص ۱۹۲. امیر کبیر حق داشت که به عباس قلی خان ظنین شود. در مدت صدارت حاجی میرزا آقاسی، بالخصوص سرکرده‌های مازندران از دولت مرکزی ناراضی شده و به حکومت جدید نیز اعتمادی نداشتند. بعد از مرگ محمد شاه، عباس قلی خان نامه‌ای به کاردار دولت انگلیس در طهران نگاشته و خواستار شده بود که سفارت دولت انگلیس میان ایشان و دولت جدید وساطت کند. ن ک به دو گزارش فارانت مورخ ۳ و ۲۴ اکتبر ۱۸۴۸ در مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس موجود در آرشیو عمومی دولت انگلستان: PRO FO 60/138, No. 91 and No. 94.

۷۲- سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۱۰۳۲-۱۰۳۳؛ هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۴۲۵-۴۴۶؛ گزارش دالگوروی مورخ ۳ مه ۱۸۴۹ (Momen, *Bábt and Bahá'í Religions*, p. 94)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۲۰. همچنین ن ک به Nabil, *Dawn-Breakers*, pp. 395-96؛ فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، صص ۳۴۵-۳۴۶. آقای ملک خسروی تاریخ این یورش را دقیقاً ۱ جمادی الثانی ۱۲۶۵ مرقوم داشته است (تاریخ شهدای امر، ج ۱، ص ۳۵۴). ایشان ظاهراً این مطلب را از متن تاریخ نبیل استنباط کرده است.

۷۳- مهجور، وقایع میمیه، صص ۸۹-۹۰ (کمبریج)؛ براون، نقطة الکاف، ص ۱۹۱؛ Browne, *Tárikh-i-Jadíd*, p. 364 (شرح این واقعه در دو اثر اخیر ظاهراً بر منبع واحدی مبتنی است)؛ Nabil, *Dawn-Breakers*, pp. 398-99. همچنین ن ک به میر ابوطالب، تاریخ، صص ۲۰-۲۱؛ حاجی نصیر، "تاریخ"، ص ۵۱۲. در تاریخ ناتمام لطف علی میرزا از این واقعه ذکری نیامده است. گروه آقارسلول بهنمیری و چند نفر از اصحاب مازندرانی پس از مذاکره با شاهزاده قلعه را ترک کرده بودند. سپهر در ناسخ التواریخ (ج ۳، ص ۱۰۳۳) می‌نویسد که برخی از همراهان آقارسلول از تیر سپاهیان رستند ولی چون به قلعه بازگشتند به دست دیگر اصحاب بابی به قتل رسیدند. این مطلب صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا که آقارسلول و همراهانش با اطلاع اصحاب، قلعه را ترک کرده بودند (میر ابوطالب، تاریخ، صص ۲۰-۲۱). این حقیقت نیز که در منابع بابی و بهائی از آقارسلول و همراهانش با عنوان شهید یاد می‌شود صحت قول صاحب ناسخ التواریخ را نفی می‌کند (برای نمونه ن ک به مهجور، وقایع میمیه، صص ۸۹-۹۰ [کمبریج]؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۲۱).

۷۴- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۱۳۵-۱۳۶ (لندن)، صص ۱۲۷-۱۲۸ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، ص ۱۷؛ حاجی نصیر، "تاریخ"، صص ۵۱۵-۵۱۶؛ براون، نقطة الکاف، ص ۱۸۸.

۷۵- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۱۳۶ (لندن)، ص ۱۲۸ (کمبریج)؛ میر ابوطالب، تاریخ، صص ۱۷، ۲۵؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۱۰۳۴-۱۰۳۵. همچنین ن ک به سمینو، ژنرال سمینو

در خدمت ایران عصر قاجار، ص ۱۹۳؛ براون، نقطة الكاف، ص ۱۸۸. در اثر اخیر آمده که در ۱۹ روز آخر محاصره اصحاب فقط به آب گذران می نمودند. نیز ن ک به حضرت عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ج ۱، ص ۴۹.

۷۶- مهجور می نویسد که شاهزاده حاکم سه بار قرآن مهر نموده و به قلعه فرستاد (وقایع میمیه، صص ۹۳-۹۴، ۹۷ [لندن]، صص ۷۱-۷۴ [کمبریج]).

۷۷- میر ابوطالب در یک مورد در تاریخ خود (ص ۲۱) می نویسد که اصحاب، قلعه را در روز چهارشنبه ترک گفتند و تاریخ آن روز را ۱۶ جمادی الثانی ذکر می کند. اما متعاقباً تاریخ پنجشنبه و جمعه بعد از خروج از قلعه را به ترتیب ۱۶ و ۱۷ جمادی الثانی ذکر می کند (صص ۳۳، ۳۶). نبیل احتمالاً بر اساس قول میر ابوطالب تاریخ خروج اصحاب را از قلعه چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۵ ثبت می کند (Dawn-Breakers, p. 399). و در حاشیه تاریخ نبیل، تاریخ مزبور با ۹ مه ۱۸۴۹ مطابقت شده است که چهارشنبه بوده است. ۱۶ جمادی الثانی در سال مزبور پنجشنبه بوده است.

از میان شاهدان عینی، تنها میر ابوطالب شمار اصحابی را که در مذبحه عام به قتل رسیدند، یعنی ۲۱۷ نفر، ذکر می کند (تاریخ، ص ۳۶). در منابع دیگر ارقامی مشابه برای تعداد اصحابی که قلعه را ترک کردند آمده است. ن ک به مهجور، وقایع میمیه، ص ۱۰۰ (لندن) (۲۲۰ نفر)؛ براون، نقطة الكاف، ص ۱۹۲ (۲۳۰ نفر)؛ Nabil, Dawn-Breakers, p. 400 (۲۰۲ نفر)؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۳۵ (۷۱۵ نفر). هدایت می نویسد که ۴۰۰ نفر از بابیان پس از ختم گار قلعه به دستور شاهزاده به قتل رسیدند (روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۴۶). این رقم اغراق آمیز است. رقمی که نبیل ذکر می کند، یعنی ۲۰۲ نفر، با ارزش عددی کلمه "رب" برابر است و ظاهراً به این سبب مورد توجه وی قرار گرفته است.

۷۸- آقای ملک خسروی در مجلد دوم تاریخ شهدای امر که به شرح حال مجاهدان و شهدای واقعه قلعه شیخ طبرسی اختصاص یافته اسامی و شرح حال ۵۴ نفر از بازماندگان واقعه قلعه را آورده است (و برخی از این نفوس راه خیانت پیموده بودند). محتمل نیست که شمار بازماندگان واقعه قلعه از رقم مذکور چندان بیشتر باشد.

۷۹- ن ک به شیخ العجم، "من کلام شیخ العجم مازندرانی"، ص ۲۱۰؛ Nabil, Dawn-Breakers, p. 408.

۸۰- برای تاریخ شهادت جناب قدوس ن ک به Nabil, Dawn-Breakers, p. 415 (در هامش

صفحه مزبور از تاریخ نبیل، ۲۳ جمادی الثانی با ۱۶ مه ۱۸۲۹ تطبیق شده است). در تواریخی که از شاهدان عینی به یادگار مانده تاریخ شهادت جناب قُدوس ثبت نشده، و تاریخی که مهجور به دست داده (چهاردهم نوروز) نمی‌تواند صحیح باشد (ولایع میمیه، ص ۱۰۹ [لندن]، ص ۸۳ [کمبریج]).

۸۱- ن ک به ص ۸۷۸ از شرحی که مینورسکی (V. Minorsky) در مورد اثر ایوانف نوشته

است: "M. S. Ivanov: *The Babi Risings in Iran in 1848-1852*"

82- "Babi movement in Iran 1844-52"

۸۳- ایضاً، صص ۲۶۶-۲۶۷.

84- Momen, "Social Basis of the Bábí Upheavals."

85- Smith and Momen, "Bábí Movement," pp. 71-72.

۸۶- ایضاً، ص ۷۲ (جدول ۲). نیز ن ک به 359 *Amanat, Resurrection and Renewal*

اطلاعات ارائه شده در مقاله دکتر مؤمن با اطلاعات ارائه شده در کتاب دکتر امانت قدری اختلاف دارد.

۸۷- برای تفصیل بیشتر در این مورد ن ک به شرحی که در باره تاریخ میر ابوطالب شه میرزادی در فصل مربوط به منابع واقعه قلعه شیخ طبرسی (فصل ۸) آمده است.

۸۸- در این مورد ن ک به مقاله دکتر مؤمن، "Social Basis of the Bábí Upheavals"، ص ۱۷۷. دکتر مؤمن می‌نویسد که از اهل بهنمیر ۴۰ نفر و یا بیشتر به اصحاب بابی ملحق شدند.

نظر ایشان ظاهراً مبتنی است بر اثر آقای ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۰.

۸۹- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۸۰، ۱۰۳ (لندن)، صص ۷۷، ۹۸ (کمبریج)؛ میر ابوطالب،

تاریخ، ص ۱۱؛ حاجی نصیر، "تاریخ"، صص ۵۰۶-۵۰۷؛ مهجور، وقایع میمیه، ص ۵۶ (لندن). لازم

به تذکر است که در محاصره، نابود کردن کامل دهات و خانه‌ها و درختان و بوته‌های اطراف قلعه

تا شعاعی که در تیررس سلاح‌های اصحاب قلعه قرار دارد یکی از اقدامات لازمه از سوی

قلعه‌نشینان در این نوع جنگ و ستیز است (ن ک به مقاله "Siege" به قلم Bode، ص ۲۴۱۸).

90- *Materials*, p. xv. See also idem, *Tárikh-i-Jadíd*, pp. xvi-xvii.

"حکومت دینی بابی" ترجمه نگارنده از عبارت "Bábí theocracy" است. مقصد براون از ذکر

تأسیس یک حکومت دینی بابی، و عبارت "پیروزی فوری" ("immediate triumph") که در

مقدمه ترجمه تاریخ جدید آمده، تأکید بر این عقیده و نظر است که بایان، به خلاف بهائیان که به

تأسیس "صلح اعظم" در آینده‌ای دور اعتقاد داشته و دارند، تحولاتی سیاسی را بالفور خواستار بودند.

91- *Religion and State in Iran*, p. 148. See also idem, "Religious Forces in Eighteenth- and Nineteenth-Century Iran," p. 727.

برخی دیگر از محققان نیز همانند الگار میان دو نهضت بابی و اسماعیلی وجوه تشابه قائل شده‌اند. برای نمونه ن ک به 452 p. Lambton, "Persia: The Breakdown of the Society,"

92- *Religion and State in Iran*, p. 144.

93- MacEoin, "From Babism to Baha'ism," p. 222.

۹۴- ایضاً.

95- MacEoin, "Babism," p. 316. See also idem, "Babi Concept of Holy War," p. 121.

96- "Babi Concept of Holy War," p. 121.

97- Ibid.; idem, "Babism," p. 316; idem, "Bahā'ī Fundamentalism," p. 70.

۹۸- ن ک به آیه ۵ از سوره قصص (۲۸).

99- MacEoin, "Babi Concept of Holy War," p. 104.

100- Ibid., p. 107.

۱۰۱- برای ملاحظه برخی از احکام بیان که به حکم جهاد مرتبط است ن ک به بیان فارسی، واحد ۵، باب ۵؛ واحد ۴، باب ۵ و نیز مقاله مکین، "Babi Concept of Holy War"، ص ۱۰۸.

۱۰۲- واحد ۶، باب ۴. برای برخی دیگر از احکام شدیدۀ بیان در بارۀ غیر مؤمنین ن ک به واحد ۴، باب ۱۲؛ واحد ۵، باب ۱۴؛ واحد ۶، باب ۶؛ واحد ۸، باب ۱۵.

۱۰۳- واحد ۲، باب ۱۶.

۱۰۴- صص ۴۲-۴۳.

105- MacEoin, "Bahā'ī Fundamentalism," p. 70.

۱۰۶- در مجموع جنبه تدافعی جنگ‌های بابیان از منابع و مدارک موجود نمایان است. برای مثال، ملا حسین و اصحاب او در مسیر حرکت خود از خراسان به مازندران سعی نکردند که غیربابیان را به جبر وارد دین خود نموده و یا آنها را از ولایت اخراج کنند. در واقع اگرچه در یکی از تواریخ رسمی قاجار آمده که مردم بابیان را در مسیر راه از چند شهر و قریه بیرون نمودند اما

تنها در یک مورد ذکر شده که اصحاب هنگام حمله مردم در مقام دفاع از خویش برآمدند (سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، صص ۱۰۱۲-۱۰۱۴). در مورد واقعه قلعه شیخ طبرسی شواهد موجود در باره اینکه جنگ اصحاب بابی جنبه تدافعی داشته در فصل بعدی به صورتی مبسوط مورد بررسی قرار گرفته است.

107- "Babi Concept of Holy War," p. 121.

108- *Dawn-Breakers*, pp. 324-25.

۱۰۹- ایضاً، صص ۳۲۵، ۳۵۱.

۱۱۰- نک به مقاله دکتر مؤمن "Social Basis of the Bábí Upheavals"، ص ۱۶۱ و مقاله

مکین "Babi Concept of Holy War"، ص ۱۱۵.

۱۱۱- از آقای صالح مولوی نژاد که توجه این عبد را به رسم چاوش خوانی معطوف داشتند

بسیار سپاسگزارم.

112- Yūsufi, "Čavoš," pp. 101-02.

۱۱۳- صص ۹، ۴ (لندن)، صص ۲-۳، ۸-۹ (کمبریج).

۱۱۴- ص ۱۹ (لندن)، ص ۱۹ (کمبریج). ملا حسین از زمانی که حضرت اعلی را در تبریز

چوب زده بودند به نشانه عزالباس سیاه بر تن کرده بود. عبارت "رایات سود" در احادیث شیعی آمده است. "سود" جمع "سوداء" (به معنای سیاه) است.

۱۱۵- تاریخ، صص ۸، ۷، ۲۵.

۱۱۶- میر ابوطالب شه میرزادی در ضمن شرح سؤال و جواب میان شاهزاده و سید احمد،

برادر بزرگتر میر ابوطالب (در اردوی شاهزاده، بعد از ترک قلعه) می نویسد که «شاهزاده گفت:

بسیار خوب، حاجی محمد علی را صاحب الزمان می دانید؟ فرمودن [کذا]: خیر، جناب ملا

حسین را رایات خراسان فهمیدیم» (تاریخ، ص ۲۵). همچنین در موردی دیگر می نویسد که

پدرشان قبلاً وعده داده بود که «از سمت خراسان سید علی نام با جمعیت خواهد آمد و ادعای

حقیقت [کذا] می نماید. بر خلق لازم و واجب است بروند یاری و نصرت نمایند ایشان را که

رایات حقّه هستند» (ایضاً، ص ۸). نبیل به نسخه متفاوتی از تاریخ میر ابوطالب دسترس داشته

است. وی هنگام نقل عبارت مربوطه از تاریخ میر ابوطالب که ترجمه آن در *Dawn-Breakers*

آمده (ص ۴۰۷)، از ملا حسین به عنوان "حامل" ("bearer") رایت سوداء یاد نموده است.

۱۱۷- ص ۱۵۳. در صص ۲۰۷-۲۰۸ از همین کتاب اشاره دیگری به رایات مذکور در احادیث

آمده اما توضیح ارائه شده قدری متفاوت است، بدین شرح: «لواهای حق مثل خراسانی و یمانی و سته حول ایشان جمع شدند. اما خراسانی را اخوی جناب سید الشهداء حامل بودند. اما یمانی که با جناب ذکر بود جناب سید الشهداء از قبل ایشان حامل بودند... جناب طاهره حامل لواء سته و حضرت قدوس... حامل لواء حسینی بودند...»
۱۱۸- ن ک به 354 *Dawn-Breakers*.

119- Amir-Moezzi, "Eschatology iii. In Imami Shi'ism", p. 578.

۱۲۰- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۱۸-۱۹ (لندن)؛ ص ۱۸ (کمبریج). در جای دیگری از تاریخ وی (صص ۹۰-۹۱ [لندن]؛ ص ۸۸ [کمبریج]) آمده که ملا حسین به نماینده شاهزاده که به قلعه آمده بود گفته بود که به جهت تبلیغ امر حق از مشهد بیرون آمده بود.

۱۲۱- آواره، الکواکب الذریة، ج ۱، ص ۱۲۹؛ *Shoghi Effendi, God Passes By*, p. 31.

۱۲۲- تاریخ سید علی محمد معروف به باب، ص ۳۰۶.

۱۲۳- آواره ماکو می نویسد، اما حضرت باب در این زمان در قلعه چهریق مسجون بودند.

۱۲۴- الکواکب الذریة، ج ۱، ص ۱۲۹.

۱۲۵- در این مورد ن ک به هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۲۸. آواره می نویسد که این ملا حسین بود که بعد از زیارت حضرت اعلی در ماکو و مشاهده شرائط دشوار سجن، نجات حضرتشان را آرزو می نمود.

۱۲۶- "تاریخ سمندر"، ص ۱۶۸. در تاریخ جناب سمندر نیز محل سجن مبارک در آذربایجان ماکو ذکر شده که صحیح نیست و باید چهریق باشد.

۱۲۷- ظهور الحق، ج ۲، ص ۲۵۹.

۱۲۸- روضة الصفا، ج ۱۰، صص ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹.

۱۲۹- ن ک به 235-36 *Dawn-Breakers*. نبیل می نویسد که چون حجّت زنجانی، از زعمای بابی، از مفاد توقیع مبارک حضرت باب خطاب به سلیمان خان آگاه شد عده ای از پیروان خود را مأمور نمود که حضرتشان را آزاد ساخته و به هر جا که میل مبارک باشد همراهی کنند. نبیل در ادامه مطلب می نویسد که عده ای از بایان قزوین و طهران نیز به این گروه پیوستند، اما چون به حضور مبارک رسیدند هیکل مبارک با تقاضای ایشان موافقت نفرمودند (همچنین ن ک به ایضاً، صص ۵۳۴-۵۳۵).

۱۳۰- ن ک به شرح مندرج در تاریخ جدید (Browne, *Tárikh-i-Jadíd*, pp. 137-38) و شرحی

که عبدالاحد زنجانی نوشته (Browne, "Personal Reminiscences," p. 777). این مطلب در تاریخ منتشر نشده میرزا حسین زنجانی نیز آمده است.

۱۳۱- دنیس مکیون در ص ۱۰۶ از مقاله خود "Babi Concept of Holy War" قضیه صدور توفیق مبارک حضرت باب خطاب به سلیمان خان افشار و طلب "نصرت" از وی را شرح داده و اضافه می‌کند که سلیمان خان "صاحب اختیار" از صاحب‌منصبان نظامی بزرگ کشور بود که بعدها در شیخ طبرسی با اصحاب بابی به جنگ پرداخت. از فحوای کلام مکیون چنین برمی‌آید که حضرت باب امید داشتند که سلیمان خان به جبر موجبات نجات حضرت‌شان را فراهم آورد. مکیون مأخذ خود را کتاب جناب فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۷۵ ذکر می‌کند. شرحی که جناب فاضل مازندرانی نوشته است در مورد سلیمان خان افشار صائن قلعه‌ای است (و به احتمال زیاد مأخذ ایشان تاریخ نبیل بوده است)، و مکیون این سلیمان خان را با سلیمان خان افشار که بعداً لقب صاحب اختیار یافت اشتباه گرفته است (همین اشتباه در آثار برخی دیگر از نویسندگان نیز دیده می‌شود. ن ک به کتاب دکتر امانت، *Resurrection and Renewal*, pp. 247, 367 و اثر دکتر محمدحسینی، حضرت باب، ص ۳۳۱). اگرچه سلیمان خان افشار صائن قلعه‌ای همچنان که در متن رساله حاضر آمده صاحب ثروت بوده، اما صاحب‌منصب نظامی نبوده است. در مورد سلیمان خان افشار صائن قلعه‌ای ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، صص ۷۴-۷۵؛ و در مورد سلیمان خان افشار صاحب اختیار ن ک به بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ۱۱۶-۱۱۸؛ افشار، چهل سال تاریخ ایران، ج ۲، صص ۶۰۷-۶۰۸.

۱۳۲- لطف علی میرزای نویسد که ملا حسین به نمایندگی شاهزاده که به قلعه آمده بود گفته بود که هدف اصحاب از توجه به مازندران تشرّف به زیارت "مولای" خود بود تا به اتفاق عازم عتبات شوند (تاریخ، ص ۹۱ [لندن]، ص ۸۸ [کمبریج]. متن نسخه تاریخ لطف علی میرزا که در مجموعه ادوارد براون موجود است حاوی اشاره‌ای است که روشن می‌سازد که مقصد از "مولا" جناب قدّوس بوده است [ص ۸۸]، اما این مطلب در متن نسخه لندن روشن نیست. "مولا" می‌تواند اشاره به حضرت اعلیٰ نیز باشد. تا نسخه قدیمی تر و معتبرتری از این تاریخ به دست نیامده اظهار نظر قطعی در این باره ممکن نیست). در *نقطة الکاف*، ص ۱۶۶ آمده که جناب قدّوس در جواب نامه شاهزاده فرمودند که اگر به اصحاب راه دهند عازم کربلاء خواهند شد. نویسنده این اثر هیچ نوع اشاره‌ای به اینکه اصحاب قصد استخلاص حضرت باب را داشته‌اند نمی‌کند. در تاریخ نبیل نیز آمده که ملا حسین قصد عزیمت به کربلاء را داشت (*Dawn-Breakers*, p. 324). از میان مورّخان

قاجار، سپهر نیز می‌نویسد که مقصد ملا حسین از ترک مشهد توجّه به عراق بود (ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۴). همچنین ن ک به هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۱.

۱۳۳- ن ک به Momen, "Trial of Mullā 'Alī Basṭāmī" و ترجمه فارسی آن.

۱۳۴- تاریخ، ص ۱۵ (لندن) و با مختصری تفاوت در برخی کلمات در ص ۱۴ از نسخه

کمبریج.

۱۳۵- ایضاً، صص ۴-۷ (لندن)، صص ۳-۶ (کمبریج).

۱۳۶- ایضاً، ص ۲۰ (لندن)، صص ۲۰-۲۱ (کمبریج).

۱۳۷- مطابق تاریخ حاجی نصیر، پس از ورود اصحاب به مزار شیخ طبرسی، اهل دهات اطراف تصوّر کرده بودند که بابیان گروهی از ارادل و اوباش هستند که از فوت محمد شاه سود جسته قصد غارت دارند ("تاریخ"، ص ۵۰۴).

۱۳۸- ن ک به ترجمه انگلیسی نامه‌ای که فرستاده فارانت به مازندران به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۴۸ از ساری نوشته است و ضمیمه گزارش شماره ۸۵ فارانت در ضمن اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، پرونده FO 60/138 در آرشیو عمومی دولت انگلیس (PRO) نگاهداری می‌شود. اصحاب بابی در ۱۱ سپتامبر ۱۸۴۸، یعنی یک روز قبل از تحریر این نامه، وارد بارفروش شده بودند. همچنین ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۲۵-۲۶ (لندن)، صص ۲۵-۲۶ (کمبریج)؛ Watson, *History of Persia*, p. 360; Browne, "Bábism," p. 339.

۱۳۹- "من کلام شیخ العجم مازندرانی"، صص ۲۰۶-۲۰۷.

۱۴۰- ایضاً، ص ۲۰۷.

۱۴۱- ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۲۶-۲۷ (لندن)، صص ۲۶-۲۸ (کمبریج)؛

ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، ص ۱۲۹.

۱۴۲- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۳۶-۳۹ (لندن)، صص ۳۶-۳۹ (کمبریج). نبیل می‌نویسد که ملا حسین به پیشنهاد عباس قلی خان لاریجانی موافقت کرده بود که خسرو قادی‌کلانی اصحاب راه‌نگام عبور از مازندران همراهی کند، و اضافه می‌کند که خسرو و مردانش همان موقع خروج از بارفروش به اصحاب ملحق شدند (*Dawn-Breakers*, pp. 339-41). اما از تاریخ لطف علی میرزا روشن است که خسرو قادی‌کلانی در خارج بارفروش به جمع اصحاب پیوسته بود، و اینکه در این مورد از قبل میان ملا حسین و عباس قلی خان قراری گذارده نشده بود. همین معنی از تواریخ رسمی قاجار نیز استنباط می‌شود (ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۷؛ هدایت،

روضه الصفا، ج ۱۰، ص [۴۳۲].

۱۴۳- براون در سپتامبر ۱۸۸۸ از بقعه شیخ طبرسی بازدید نمود. برای شرحی که او در

توصیف ناحیه اطراف شیخ طبرسی نوشته ن ک به *Tarikh-i-Jadid*، ص ۵۳، پاورقی ۲.

۱۴۴- سپهر و هدایت نیز شرح خیانت خسرو قادی کلانی و همراهانش و طمع ایشان در

اموال بابیان و قتل خسرو به دست بابیان را آورده‌اند. شرحی که ایشان نگاشته‌اند کمابیش با شرح

مندرج در منابع بابی و بهائی مطابقت دارد (ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۷؛ هدایت،

روضه الصفا، ج ۱۰، ص [۴۳۲]). از تاریخ لطف علی میرزای شیرازی (صص ۳۶، ۸۹-۹۰ [لندن])،

صص ۳۶، ۸۷ [کمبریج]) چنین برمی آید که خسرو قادی کلانی را عباس قلی خان لاریجانی مأمور

به کشتن بابیان نموده بود (ایضاً، ص ۳۶ [لندن]، ص ۳۶ [کمبریج]). اما مطابق تاریخ میر ابو طالب

(صص ۱-۲)، صرفاً سعید العلماء خسرو را به قتل اصحاب تحریک کرده بود و عباس قلی خان در

این قضیه دخیل نبوده است. در تاریخ لطف علی میرزا هم اشاره‌ای آمده که نشان می‌دهد سعید

العلماء در این توطئه نقش داشته است (ص ۳۶ [لندن]، ص ۳۶ [کمبریج]).

۱۴۵- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۵۵ (لندن)، ص ۵۴ (کمبریج).

۱۴۶- شواهد این مسأله در تواریخ بابی نیز منعکس است. ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ،

ص ۶۲ (لندن)، ص ۶۱ (کمبریج)؛ مهجور، وقایع میمیه، ص ۴۵ (لندن)، ص ۳۷ (کمبریج).

۱۴۷- "تاریخ"، ص ۵۰۴.

۱۴۸- از جمله ن ک به لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۳۶ (لندن)، ص ۳۶ (کمبریج)؛ میر ابو طالب،

تاریخ، ص ۳. در برخی از منابع تأکید شده که در تحریک مردم دهات به قتل بابیان سعید العلماء

نقش اساسی داشته است.

۱۴۹- ن ک به میر ابو طالب، تاریخ، ص ۳.

۱۵۰- ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۷؛ هدایت، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۳۳.

۱۵۱- براون، نقطة الکاف، ص ۱۶۰. مقایسه شود با قول نیل در *Dawn-Breakers*, p. 345.

۱۵۲- لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۹۰ (لندن)، ص ۸۷ (کمبریج). مهجور زواره‌ای نیز متذکر

می‌شود که سرکرده‌های مازندران در ماه محرم اصحاب را محاصره کرده و به آنها حمله نموده

بودند (وقایع میمیه، ص ۵۲ [لندن]، ص ۴۲ [کمبریج]).

۱۵۳- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۴۳، ۸۳ (لندن)، صص ۴۳-۴۴، ۸۰ (کمبریج).

۱۵۴- ن ک به آدمیت، امیر کبیر و ایران، فصل ۸، صص ۲۳۱-۲۴۷.

۱۵۵- در کتاب *International Military and Defense Encyclopedia* ذیل مقاله "Siege" (ص ۲۴۱۷) آمده که «در تاریخ جنگ موردی دیده نشده که وقتی قوای مدافع در یک قلعه محاصره شده باشد بتواند به تنهایی و با تجهیزات خود نیروی مهاجم را وادار کند که دست از محاصره بردارد. دفاع از یک قلعه همیشه جنگی است برای فرصت [بیشتر] یافتن.»

۱۵۶- ن ک به 555, pp. 538-40, *Nabíl, Dawn-Breakers*. نیز ن ک به سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۵۹. ظاهراً مفاد تاریخ میرزا حسین زنجانی دال بر این است که زمانی که واقعه شیخ طبرسی در جریان بود حجت در زنجان بوده است.

۱۵۷- ن ک به قول شیخ حسن زنوزی که نبیل آن را در تاریخ خود نقل نموده است: *Dawn-Breakers*, p. 31 (نیز ن ک به نواب زاده اردکانی، مطالبی در باره تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۵). همچنین ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۲، ص ۳۱۱. مطابق تاریخ میرزا حسین زنجانی، پس از انتشار خبر محاصره اصحاب ملا حسین در مازندران، برخی از بابیان زنجان به عزم پیوستن به اصحاب در شیخ طبرسی راهی مازندران شدند، اما بعد جناب حجت دیگران را از رفتن به آن دیار منع نمودند.

۱۵۸- ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۱۹.

۱۵۹- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۱۸-۱۹ (کمبریج) و با مختصری تفاوت در ص ۱۹ از متن موجود در کتابخانه افنان در لندن. نیز ن ک به براون، نقطة الکاف، صص ۱۵۵-۱۵۶؛ *Nabíl, Dawn-Breakers*, p. 326.

۱۶۰- تاریخ، صص ۸۵-۸۶ (لندن)؛ ص ۸۳ (کمبریج).

۱۶۱- ایضاً، صص ۸۶-۸۷ (لندن)، ص ۸۴ (کمبریج). این مطلب در عین حال نشان می دهد که شاهزاده تصور می کرده که مقصد اصحاب بابی تصرف تاج و تخت سلطنت بوده است.

۱۶۲- ایضاً، صص ۸۷-۸۸ (لندن) و با مختصری تفاوت در صص ۸۴-۸۵ از نسخه کمبریج. تاریخ میر ابوطالب (ص ۱۲) و کتاب نقطة الکاف (ص ۱۶۳) نیز به درخواست بابیان مجتمع در شیخ طبرسی برای ملاقات با علماء اشاره می کنند.

۱۶۳- لطف علی میرزا، تاریخ، صص ۸۸-۹۰ (لندن)، صص ۸۵-۸۸ (کمبریج).

۱۶۴- ایضاً، صص ۹۱-۹۲ (لندن)، ص ۸۸ (کمبریج).

۱۶۵- ایضاً، صص ۹۰-۹۱ (لندن) و با مختصری تفاوت در ص ۸۸ از نسخه کمبریج. عبارت نسخه کمبریج چنین است: «امر حق [هر] نحو ظاهر شود ما همان را طالبیم، خواه به غلبه بر باطل،

خواه به سیف، خواه به شهادت که منتهای آرزوی ما است که امر حق ظاهر شود.»
۱۶۶- ایضاً، ص ۹۲ (لندن) و با مختصری تفاوت در ص ۸۹ از نسخه کمبریج.
۱۶۷- ایضاً. مهجور نیز در تاریخ خود ذکر می‌کند که ملا حسین در مکالمه خود با فرستاده شاهزاده به نیرنگ شاهزاده اشاره کرده بود (وقایع میمیه، ص ۶۴ [لندن]).

۱۶۸- مکیون در مقاله خود "Babi Concept of Holy War" صص ۱۱۵-۱۱۷ تحلیلی از اهداف و مقاصد بابیان حاضر در شیخ طبرسی به دست می‌دهد. وی می‌نویسد که «واضح است که بابیان تحت ریاست [ملا حسین] بشروئی امید داشتند که بابت را ترویج کنند؛ در صورت امکان به تبلیغ، و در صورت ضرورت به جبر» (ص ۱۱۶). وی ضمن تحلیل خود به عباراتی از تاریخ لطف علی میرزای شیرازی در مورد مکالمات نماینده شاهزاده با ملا حسین استشهاد می‌کند و جواب ملا حسین را به سؤال شاهزاده که از مقاصد بابیان پرسیده بود بدین صورت نقل می‌کند که از مشهد «به جهت اعلائی کلمه حق آمدیم» (ایضاً) و اضافه می‌کند که «در همین جواب، او [ملا حسین] به تقاضای شاهزاده مبنی بر ترک مازندران جواب رد داد و گفت که "تا امر حق ظاهر نشود از این ولایت بیرون نخواهم رفت. به شمشیر امر حق را ظاهر خواهم کرد" و اینکه "این قلیل اصحابی که هستند متفرق نخواهم کرد تا اینکه یا بر کل (شما) غالب شوم یا آنکه همه را به کشتن بدهم."» (ایضاً. تأکید بر کلمه "تقاضا" از نگارنده است.) مکیون همچنین می‌نویسد که ملا حسین علاوه بر اینکه شاه را "سگ بچه" خواند "وعده خوف" داد و "پیغام‌های درشت" فرستاد (ایضاً). لازم به تذکر است که مکیون در مقاله خود از نسخه تاریخ لطف علی میرزا که در مجموعه براون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگاهداری می‌شود استفاده نموده و نگارنده نیز در این قسمت، اصل فارسی عباراتی را که مکیون ترجمه آنها را در مقاله‌اش آورده از همان نسخه دانشگاه کمبریج استخراج و نقل نموده است).

نحوه‌ای که مکیون این حادثه را در مقاله خود تصویر کرده این مفهوم را می‌رساند که بابیان و رئیس ایشان ملا حسین مایل نبودند به سخنان معقول شاهزاده گوش فرا دهند. دستور شاهزاده به بابیان مبنی بر ترک مازندران را "تقاضا" نامیدن گمراه کننده است. شاهزاده از ناصرالدین شاه بشخصه دستور اکید دریافت کرده بود که بابیان را قلع و قمع کند و مدت کوتاهی پس از آن، شاه فرمانی صادر کرده و در آن به شاهزاده به خط خود نوشته بود که «این طایفه نجس مردود را همچو [همچو] باید از صفحه دارالمرز [مازندران] پاک کنی که اثری باقی نماند» (ن ک به ص ۵۸ از مجلد پنجم کتاب *Bahá'í World* و "ضمیمه دو" در رساله حاضر). بابیان از مأموریت شاهزاده باخبر

شده بودند و می‌دانستند که سپاهیان مازندرانی مأمور به معاونت شاهزاده شده‌اند، و برخی از مردم محلّ که سابقاً اظهار همراهی با بایبان نموده بودند اکنون روگردان شده بودند (لطف علی میرزا، تاریخ، ص ۸۵ [لندن]، صص ۸۲-۸۳ [کمبریج]). شاهزاده نماینده خود را با نامه‌ای بالحن درشت فرستاده و بایبان را به "فساد" متهم نموده بود. سخن شاهزاده "تقاضا" و درخواست نبود. مکیون گفته ملاً حسین را که «تا امر حقّ ظاهر نشود از این ولایت بیرون نخواهم رفت» نقل می‌کند، اما اشاره‌ای به این نمی‌کند که ملاً حسین در عین حال گفته بود که «در بارفروش سردار لاریجانی چنین کرد، فریب او را خورده از بارفروش بیرون آمدیم. دیگر فریب نخواهیم خورد. دیگر آنکه دیدیم آنچه صدمه از شما بر ما وارد آمد. در ولایت شما بدون جهت و سبب اصحاب ما را کشتند، اذیت‌ها کردند، حبس کردند. حال این قلیل اصحابی که هستند متفرّق نخواهم کرد تا اینکه یا بر کلّ غالب شوم یا آنکه همه را به کشتن بدهم» (ایضاً، ص ۸۹ [کمبریج]). همان طور که در متن آمده مطالبی که در تاریخ لطف علی میرزای شیرازی از قول ملاً حسین نقل شده نشان می‌دهد که وی معتقد بود که "تقاضای" شاهزاده صرفاً حيله‌ای بود برای بیرون کشیدن اصحاب بابی از قلعه و سپس کشتن ایشان.

۱۶۹- براون، نقطة الکاف، ص ۱۶۳. در تاریخ لطف علی میرزا از چنین نامه‌ای به قلم جناب قدّوس خطاب به شاهزاده ذکری نیامده است. اما او اشاره می‌کند که فرستاده‌ای از سوی شاهزاده مجدداً و قبل از شروع بمباران به قلعه آمد (تاریخ، ص ۱۲۸ [لندن]، ص ۱۲۰ [کمبریج]). به عبارت دیگر، این بعد از شهادت ملاً حسین و در زمانی بود که فرماندهان سپاه جناب قدّوس را رهبر جدید بایبان محسوب می‌کردند. مهجور به نامه‌ای از جناب قدّوس خطاب به شاهزاده حاکم اشاره می‌کند، اما از محتویات آن ذکری نمی‌کند (وقایع میمیه، ص ۹۷ [لندن]، ص ۷۳ [کمبریج]).

۱۷۰- براون، نقطة الکاف، ص ۱۶۳.

۱۷۱- ایضاً، ص ۱۶۲. مکیون این عبارات را در مقاله خود نقل نموده ولی به سایر مطالبی که مطابق نظر نویسنده یا نویسندگان نقطة الکاف، جناب قدّوس در این نامه نوشته بوده اشاره‌ای نکرده است (Babi Concept of Holy War, p. 116). جالب توجه است که مکیون با استناد به این عبارات می‌نویسد که بایبان عقیده داشتند که «تا ناصرالدین بر تخت سلطنت جالس بود حکومت حقّ ممکن نبود تأسیس شود» (ایضاً). ظاهراً مقصد مکیون القای این عقیده است که اصحاب مجتمع در شیخ طبرسی در صدد تصاحب تاج و تخت سلطنت بودند. همچنان که در متن رساله حاضر آمده، به نظر نگارنده بر اساس دیگر محتویات این نامه (به نحوی که در نقطة الکاف

نقل شده) این نتیجه گیری که اصحاب بابی در پی سرنگون ساختن تخت سلطنت بوده‌اند موجه به نظر نمی‌رسد.

۱۷۲- متن نقطة الكاف بدون شك در چند نوبت و به دست بیش از یک نفر تهیه و تدوین شده است. در این مورد ن ک به فصل ۸ در این رساله.

۱۷۳- این مطلب در نظر براون از اهمیّت بسیاری برخوردار بود. اصول و ضوابط اخلاقی‌ای که بهائیان بدان پایبند بودند ایشان را از اسلاف بابی خود متمایز می‌ساخت، و ضمناً بهائیان سعی داشتند مقامات حکومت را با اصول آئین خویش نظیر اطاعت از حکومت و احتراز از فساد و مناقشات سیاسی آشنا سازند تا بدین طریق بلکه قدری رفع اشتباه مقامات دولتی گردد و از واهمه و کینه ایشان و شدت تضيیقات نسبت به بهائیان کاسته شود. از این رو تألیفات بهائیان دارای لحنی متعادل بود. این مسأله در مورد بایبان اولیّه مصداق نداشت. براون بر تفاوت میان لحن نقطة الكاف و تواریخ متأخرتر بهائی تأکید می‌کرد. وی در مورد نقطة الكاف می‌نویسد: «در باره ناصرالدین شاه، سلطان کنونی، و پدر او محمد شاه کلماتی نظیر "ظالم" ... "حرامزاده" ... "سلطان باطل" ... و "آل ابوسفیان" آزادانه استعمال شده و طهران با دمشق، پایتخت معاویه شیر و پسر شیرتر او یزید مقایسه شده است» (*Tārīkh-i-Jadīd*, p. xvii).

۱۷۴- ص ۱۶۲. براون قسمتی از این عبارت را به انگلیسی ترجمه و نقل کرده است. ن ک به

Tārīkh-i-Jadīd, p. 362

۱۷۵- ص ۱۶۳.

۱۷۶- ایضاً.

۱۷۷- جناب فاضل مازندرانی لطف علی میرزای شیرازی را از شاهزادگان افشار برشمرده است و این مطلب در آثار برخی دیگر از نویسندگان بهائی تکرار شده است (ن ک به فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۲، ص ۸۹؛ ج ۳، ص ۲۷۳؛ Balyuzi, *The Báb*, p. 239؛ محمدحسینی، حضرت باب، ص ۴۳۳). اما مطابق نوشته آقای ابوالقاسم افنان نامبرده از شاهزادگان قاجار و از احفاد حسین علی میرزا فرمانفرما والی فارس بوده است (عهد اعلی: زندگانی حضرت باب، ص ۴۷۵). یادآوری می‌شود که پیش از این، میرزا مصطفی کاتب ازلی نیز در نامه‌ای که خطاب به براون در معرفی نسخه خطی تاریخ لطف علی میرزا و چند اثر دیگر نوشته بود ذکر نموده بود که لطف علی میرزا از شاهزادگان قاجار بوده است. این نامه در آغاز مجموعه‌ای که حاوی نسخه خطی تاریخ لطف علی میرزا است و در کتابخانه

دانشگاه کمبریج نگاهداری می شود آمده است: Browne Manuscripts, Or. F. 28.

۱۷۸- تاریخ شهدای امر، ج ۳، ص ۲۷۴.

۱۷۹- تاریخ، صص ۲۵، ۴۸. امامزاده قاسم در شمال شرق سنگسر در مسیر شهمیرزاد واقع

است.

۱۸۰- ایضاً، ص ۵.

۱۸۱- ایضاً، ص ۱۸.

۱۸۲- برخی از عبارات تاریخ مهجور شباهت بسیار به عباراتی از تاریخ لطف علی میرزا دارد و در یک مورد نیز مهجور از لطف علی میرزا به عنوان منبع اطلاع خود یاد می کند (وقایع میمیه، ص ۱۴ [لندن]، ص ۱۵ [کمبریج]).

۱۸۳- جالب توجه است که هم آقای ملک خسروی و هم مکیون حاجی نصیر قزوینی را از جمله نفوسی که مهجور از آنها مطالبی را روایت نموده ذکر می کنند (نک به ملک خسروی، تاریخ شهدای امر، ج ۱، صص ۱۶-۱۷؛ ایضاً، "منابع تاریخ امر"، ص ۱۳؛ MacEoin, Sources, p. 161). همان طور که در متن ذکر شده، در هیچ یک از سه نسخه ای که مورد مراجعه این عبد قرار گرفته (که یکی به خط آقای ملک خسروی است و دیگری در دسترس مکیون قرار داشته) از حاجی نصیر قزوینی به عنوان راوی یاد نشده است. احتمالاً قول مکیون مبتنی بر نوشته آقای ملک خسروی است، اگرچه وی به این مطلب اشاره ای ننموده، و ضمناً خود او به نسخه دیگری از تاریخ مهجور که در مجموعه براون موجود است دسترس داشته و از آن استفاده هم نموده است. دکتر محمدحسینی نیز حاجی نصیر قزوینی را از جمله راویانی که اقوالشان مورد استناد مهجور قرار گرفته دانسته است (حضرت باب، ص ۵۸) و قول وی نیز احتمالاً مبتنی بر آثار آقای ملک خسروی است.

۱۸۴- این عبد نسخه چهارمی از تاریخ مهجور را نیز دیده است که در خاتمه آن تاریخ ۱۲۷۸ درج شده بود. بنا به اظهار آقا سید مهدی گلپایگانی، تاریخ مهجور زواره ای در سال ۱۲۷۵ هـ ق تحریر شده است (کشف الغطاء، ص ۲۰۷).

۱۸۵- در مورد نظر براون نک به Materials, p. 238. مکیون در مورد تاریخ مهجور زواره ای می نویسد: «احتمالاً قدیمی ترین تاریخ باقیمانده بابی تاریخ میمیه ... از سید محمد حسین ابن محمد هادی طباطبائی زواره ای (مهجور) است... مطابق تاریخی که در متن خود این تاریخ آمده، چنین به نظر می رسد که در سال ۱۲۶۵/۱۸۴۹، یعنی به فاصله کوتاهی پس از وقایعی که به شرح

آنها پرداخته تألیف شده باشد» (Sources, p. 161). عبارت مورد اشاره مکیون چنین است: «قد تمّ وقایع المیمیة بتألیف اضعف خلق الله و احقر عباد الله اقلّ السادات محمّد حسین بن محمّد هادی الطّباطبائی الزّوّارة فی عصر یوم الکمال من شهر العلاء من سنة الخمس من ظهور نقطة البیان» (وقایع میمیه، ص ۹۰ [کمبریج]). باید توجه داشت که سال پنجم ظهور بیان مطابق ۱۲۶۴ هـ ق است، و در این سال واقعه قلعه شیخ طبرسی هنوز خاتمه نیافته بود. اما در عین حال در آثار قدماى بابی و نویسندگان بهائی که گاه دیده می شود که سال پنجم ظهور با سال ۱۲۶۵ هـ ق مطابقت یافته است. لازم به تذکر است که در نسخه وقایع میمیه موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج، در ادامه عبارت نقل شده در بالا آمده: «فی سنة ۱۲۷۸» (ص ۹۱). این عبارت شاید دال بر این باشد که نسخه مورد استفاده میرزا مصطفی در سال ۱۲۷۸ هـ ق تسوید شده بوده است.

۱۸۶- مهجور تاریخ خروج اصحاب از قلعه را یازدهم عید نوروز و تاریخ شهادت قدّوس را چهاردهم نوروز قید می کند (وقایع میمیه، صص ۹۹، ۱۰۹ [لندن]، صص ۷۶، ۸۳ [کمبریج]).

۱۸۷- ایضاً، ص ۱ (لندن)، ص ۲ (کمبریج).

۱۸۸- نامه مورخ ۹ ربیع الاول ۱۳۳۰ (فوریه ۱۹۱۲) که تحت شماره M 1083 در آرشیو مرکز جهانی بهائی نگاهداری می شود (ن ک به MacEoin, Sources, p. 153).

189- Ibid., p. 158.

۱۹۰- برای مقایسه محتویات نقطه الکاف و تاریخ جدید در خصوص واقعه قلعه شیخ طبرسی ن ک به Browne, *Tārīkh-i-Jadīd*, Appendix-II, pp. 360-68. برای مقایسه میان متن نقطه الکاف و نسخه تاریخ جدید موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج (تاریخ بدیع بیانی) ن ک به MacEoin, Sources, pp. 156-58.

۱۹۱- ن ک به Dawn-Breakers, pp. 433-34, 437-38.

۱۹۲- ن ک به ذبیحی مقدم، "پیرامون کتاب حضرت باب"، ص ۱۵۳؛ رأفتی، "تاریخ نبیل زرنندی"، ص ۷۶.

۱۹۳- مکیون اسامی بیش از ۵۰ نفر از راویان تاریخ نبیل را در فهرستی جمع آوری نموده است. ن ک به Sources, Appendix 9, pp. 220-21.

۱۹۴- ن ک به Dawn-Breakers, p. lxxiii؛ رأفتی، "تاریخ نبیل زرنندی"، ص ۷۸.

۱۹۵- ن ک به Dawn-Breakers, p. 580.

۱۹۶- برای بحثی در باره خصوصیات تواریخ بابی و بهائی که در قرن نوزدهم میلادی تحریر

شده‌اند ن ک به مقاله "An Episode in the Childhood of the Báb" Lambden. اما موضوعی که در متن رساله حاضر طرح و بحث نشده موضوع درجه اعتبار تاریخ نبیل زرنندی و نیز مسائل مربوط به محتویات تاریخی آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله است. در باره آثار تاریخی حضرت ولی امرالله، متن مرقومه دارالانشاء بیت العدل اعظم در این باره در "ضمیمه سه" در خاتمه رساله حاضر درج شده است. خوانندگان می‌توانند به این قسمت مراجعه نمایند. این عبد نیز نظرات خود را در باره این مباحث در مقاله "پیرامون کتاب حضرت باب" ابراز نموده است.

197- *A Traveller's Narrative*, vol. 2, pp. 187-88.

۱۹۸- برای مثال هدایت بر خلاف سپهر به این مسأله اشاره‌ای نمی‌کند که در اثر شدت عمل شاهزاده، یکی از فرماندهان سپاه دولتی، یعنی جعفر قلی خان از جراحات وارده فوت کرد (ن ک به هدایت، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۴۴۵؛ سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۰۳۱).

۱۹۹- اعتضادالسلطنه، متبتین، ص ۳۶.

۲۰۰- براون نیز به این تفاوت بارز میان ناسخ التواریخ و روضة الصفا توجه کرده بود. برای ارزیابی او از این دو اثر ن ک به 192, *A Traveller's Narrative*, vol. 2, pp. 187-88.

201- *Die Sammlung von Morgenländischen Handschriften*, pp. 4-5 (translated from German), cited in Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, pp. 15-16.

۲۰۲- گزارش‌های مندرج در این مرجع از کتاب ایوانف به زبان روسی *Babidskie vosstaniya v Irane* به انگلیسی ترجمه شده است. میان این ترجمه و متن روسی برخی اختلافات جزئی دیده می‌شود.

۲۰۳- ن ک به افنان، عهد اعلی: زندگانی حضرت باب، ص ۳۷۹.

ضمیمه یک: تطبیق تاریخ هجری قمری با تاریخ میلادی

از دیرباز دانشمندان شرقشناس به مسأله تطبیق تاریخ‌های هجری قمری با میلادی توجه نشان می‌دادند و در طول زمان جدول‌هایی برای این کار تهیه شده است. از این میان جدول مشهور به جدول ووستنفلت - مالر از شهرت خاصی برخوردار است. این جدول را شرقشناس آلمانی مالر (Eduard Mahler) بر اساس جدولی که شرقشناس دیگر آلمانی ووستنفلت (Heinrich Ferdinand Wüstenfeld) از قبل تنظیم کرده بود تهیه نمود. طبع جدید این جدول با تغییراتی هنوز نیز مورد استفاده اهل تحقیق است. دیگر محققان اعم از غربی و شرقی به مرور زمان به لغزش‌هایی که در آثار گذشتگان روی داده بود پی برده و با تنظیم جدول‌های جدیدی برای مطابقت تاریخ قمری و میلادی کار دانشمندان پیشین را دنبال نموده و در تکمیل آن کوشیده‌اند. اکنون نیز با پیشرفت تکنولوژی، برنامه‌های کامپیوتری فراوانی در دسترس قرار گرفته که در یافتن تاریخ میلادی معادل یک تاریخ قمری علاقه‌مندان را مدد می‌کند.

تقویم قمری بر گردش ماه به دور زمین مبتنی است که در طول یک سال شمسی، حدود دوازده بار صورت می‌گیرد. طول ماه قمری متغیر است و مدت آن به طور متوسط کمی بیش از ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است. چون در گاهشماری، روز باید کامل باشد ماه‌های قمری ۲۹ یا ۳۰ روز محسوب می‌شوند. طول سال قمری متوسط نیز قدری بیش از ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه می‌باشد

و از این رو سال‌های قمری به طور عادی ۳۵۴ روز محسوب شده و هر چند گاه بر طول سال یک روز افزوده و آن سال را کبیسه می‌گیرند. در تقویم قمری متوسط که مبتنی بر سال قمری متوسط است در یک دوره سی ساله یازده سال معین کبیسه (۳۵۵ روز) و بقیه سال‌ها عادی (۳۵۴ روز) محسوب می‌شوند. مطابق یکی از قواعدی که عمومیت بیشتری دارد، یعنی قاعده‌ای که یحیی بن ابی منصور و خوارزمی از آن استفاده نموده‌اند، در یک دوره سی ساله "کبائس" به ترتیب عبارتند از سال‌های ۲ م، ۵ م، ۷ م، ۱۰ م، ۱۳ م، ۱۶ م، ۱۸ م، ۲۱ م، ۲۴ م، ۲۶ م و ۲۹ م. در زیج‌های ایرانی متأخر، عموماً سال پانزدهم (به جای سال شانزدهم) کبیسه محسوب می‌شود.

در یک سال هجری قمری متوسط شمار روزهای یازده ماه اول ثابت بوده و ماه‌های ردیف فرد: محرم، ربیع الاول، جمادی الاول، رجب، رمضان و ذی القعدة هر یک ۳۰ روز و دیگر ماه‌ها: صفر، ربیع الثانی، جمادی الثانی، شعبان و شوال ۲۹ روز می‌باشند. ماه آخر سال قمری متوسط یعنی ذی الحجه در سال‌های عادی ۲۹ روز و در سال‌های کبیسه ۳۰ روز محسوب می‌شود.

مبدأ تاریخ هجری قمری روز اول محرم سالی محسوب می‌شود که در آن حضرت محمد از مکه به مدینه هجرت نمودند. هجرت پیامبر اسلام در ماه ربیع الاول (سپتامبر ۶۲۲ میلادی) روی داد و بسیاری از دانشمندان مسلمان، از جمله خوارزمی، آغاز اول محرم سال مزبور را در غروب پنجشنبه ۱۵ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی در نظر گرفته‌اند. به عبارت دیگر، این گروه از دانشمندان اول محرم سال نخست هجری قمری را در مقیاس روز با جمعه ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی برابر گرفته‌اند. اما برخی دیگر از دانشمندان، همچون بیرونی، آغاز محرم سال مزبور را در غروب جمعه ۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی در نظر گرفته‌اند. در جدول‌های تبدیل تاریخ قمری به میلادی، عموماً اول محرم سال نخست هجری قمری با جمعه ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی (مطابق تقویم یولیائی) تطبیق می‌شود. تقویم هجری قمری

متداول در ایران تقویم هجری قمری حقیقی بوده و با تقویم هجری قمری متوسط که در بالا توصیف شد تفاوت‌هایی دارد که شایان تذکر است.

در تقویم قمری حقیقی آغاز هر ماه بر اساس رؤیت ماه نو (هلال)، یا محاسبه رؤیت ماه نو، تعیین می‌شود. یادآوری می‌شود که روز در تقویم هجری قمری با غروب آفتاب آغاز شده و در غروب بعدی خاتمه می‌یابد. ماه قمری در غروب روزی که در آن ماه نو بلافاصله بعد از غروب آفتاب مشاهده شود شروع شده و تا رؤیت بعدی ماه نو ادامه می‌یابد. بدین ترتیب شمار روزهای ماه‌های تقویم هجری قمری حقیقی ثابت نیست و طول یک ماه در سال‌های مختلف بین ۲۹ و ۳۰ روز تغییر می‌کند. (از آنجا که آغاز ماه قمری مبتنی بر رؤیت هلال است و گاه بر اثر شرایط جوئی رؤیت هلال میسر نمی‌شود، در کتب تاریخی دیده شده که یک ماه هجری قمری حتی ۳۱ روز نیز محسوب شده است). همچنین سال‌های کبیسه در یک دوره سی ساله معین و ثابت نیستند.

به علاوه، چون آغاز ماه قمری در تقویم هجری قمری حقیقی بر رؤیت ماه نو مبتنی است میان تاریخ‌های هجری قمری حقیقی در نقاط مختلف تفاوت‌هایی بروز می‌نماید. همچنین چون در تقویم قمری حقیقی گاه چهار ماه ۳۰ روزه یا سه ماه ۲۹ روزه پشت سر هم قرار می‌گیرند، میان تاریخ‌های مبتنی بر تقویم قمری حقیقی و تاریخ‌های مبتنی بر تقویم قمری متوسط ممکن است یک روز و به ندرت دو روز اختلاف پدید آید.

به علت مشکلات کار با تقویم هجری قمری حقیقی که بر خلاف تقویم هجری قمری متوسط قاعده مشخصی ندارد، هنگام مطابقت تاریخ‌های هجری قمری با میلادی روش معمول در کتب علمی و محاسبات تاریخی آن است که تقویم هجری قمری متوسط مبنی گرفته می‌شود و تاریخ‌های میلادی بر اساس این تقویم تعیین می‌شوند. اکثر منابعی که امروزه برای تبدیل تاریخ‌های هجری قمری به میلادی مورد استفاده قرار می‌گیرند بر اساس تقویم هجری قمری متوسط تنظیم شده‌اند، و از این

جمله اند جدول‌های تهیه شده توسط فریمن گرنویل (Freeman-Grenville) و احمد بیرشک که در دسترس این عبد قرار داشته‌اند.

بدیهی است که در جدول ووستنفلت - مالر که در بالا از آن یاد شد نیز تقویم هجری قمری متوسط مبنی اتخاذ شده است. در این جدول، اول محرم سال ۱ هجری قمری با ۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی مطابقت یافته است. چنین به نظر می‌رسد که حضرت ولی امرالله در ترجمه تاریخ نبیل زرنندی برای تطبیق تاریخ‌های هجری قمری با میلادی از جدول ووستنفلت - مالر استمداد فرموده‌اند، چنان که در خاتمه این اثر، تاریخ‌های میلادی معادل اول محرم ده سال نخست ظهور، یعنی سال‌های ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۰ هجری قمری را از این جدول استخراج نموده و به دست داده‌اند (ن ک به *Nabil, Dawn-Breakers, p. 672*). همچنین از تاریخ‌های میلادی ارائه شده در ذیل ترجمه تاریخ نبیل مشهود است که هیکل مبارک آغاز اول محرم سال نخست هجری را در غروب پنجشنبه ۱۵ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی در نظر گرفته‌اند. به عبارت دیگر، نحوه استفاده هیکل مبارک از جدول ووستنفلت - مالر بدین صورت بوده که مطابقت تاریخ‌های هجری قمری و میلادی را در مقیاس روز فرض نموده‌اند.

همچنان که در بالا تذکر داده شد بین تقویم هجری قمری حقیقی و تقویم هجری قمری متوسط ممکن است یک یا دو روز اختلاف بروز نماید. به این سبب این عبد در رساله حاضر، هنگام تطبیق تاریخ‌های هجری قمری با میلادی از روش معمول پیروی ننموده، و به جای تقویم هجری قمری متوسط، تقویم هجری قمری حقیقی متداول در ایران (یعنی تقویم دولتی کشور) را مبنی گرفته است، و به جز در معدودی موارد که در متن این رساله کاملاً روشن هستند تاریخ‌های ارائه شده در مقیاس روز مطابقت یافته‌اند. مثلاً تاریخ ورود اصحاب بابی به بارفروش "۱۲ شوال ۱۱/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸" قید شده، و این بدین معنی است که ۱۲ شوال در سال مزبور در غروب ۱۰ سپتامبر ۱۸۴۸ میلادی آغاز شده است.

البته باید متذکر شد که تعیین تاریخ‌های میلادی بر این اساس مستلزم آن است

که تقویم هجری قمری رائج در ایران عصر قاجار در دسترس باشد. تنها مرجعی که مطابقت میان تاریخ‌های هجری قمری سال‌های نخست ظهور را با تاریخ‌های میلادی بر اساس تقویم هجری قمری رائج در ایران به دست داده و این عبد به آن دسترس داشته است کتاب تقویم ۱۲۵ ساله برای تطبیق ایام سال‌های قمری و شمسی و میلادی می‌باشد که در سال ۱۳۴۳ هـ ش در طهران منتشر شده است. متأسفانه این اثر از نقص و اشتباه خالی نیست و در موارد متعدد در ارائه تاریخ میلادی معادل یک تاریخ هجری قمری خطا روی داده است. از این رو، این عبد ناگزیر بوده برای اطمینان از صحت تاریخ‌های میلادی ارائه شده در رساله حاضر به متن دو تاریخ مهم عصر قاجار، ناسخ التواریخ و روضة الصغای ناصری، و نیز اسناد و مدارک منتشر شده از این دوره و همچنین دو مدرک منتشر نشده که در بخش اسناد وزارت امور خارجه دولت انگلستان در لندن در آرشیو عمومی این کشور (Public Record Office) ضمیمه (FO 60/144, No. 34) نگاهداری می‌شوند مراجعه نماید.

افرادی که با کتب تاریخ و اسناد عصر قاجار سر و کار داشته‌اند می‌دانند که این آثار نیز از لغزش و خطا بری نیستند و مثلاً در متن ناسخ التواریخ و حتی روزنامه‌های رسمی کشور نیز گاه ناسازگاری میان تاریخ‌های ارائه شده مشاهده می‌شود. امید است که در آینده جدول معتبر و دقیقی برای مطابقت تاریخ‌های تقویم هجری قمری متداول در ایران با تاریخ‌های تقویم گریگوری برای چند سال نخست این ظهور اعظم تهیه شود و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

ضمیمه دو: فرمان ناصرالدین شاه به شاهزاده مهدی قلی میرزا

[سجع مهر، بالا، وسط:]

الملك لله تعالى

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

۱۲۶۴.

[سجع مهر، بالا، راست:]

الملك لله - السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار - ۱۲۶۴.

[متن فرمان:]

عمّ اکرم نامدار مهدی قلی میرزا حاکم دارالمرز مازندران موفق بوده بدانند که در باب رفع غائله و دفع فساد و فتنه و آشوب و اغتشاش بابی ها که در نفس الامر بدعت تازه در دین مبین و شریعت غرّای جناب سید المرسلین گذاشته اند و فی الواقع برداشتن اینها از صفحه روزگار و روی زمین بر همه کس واجب و از لوازم دین است و ضروری مذهب و ملت همین است بل اولاً اطفاء نائره این شعله منوط و مربوط به اهتمام علمای اعلام و فضیله ذوی العزّ و الاحترام خواهد بود و در ثانی به کفّ کفایت نوکرهای دیندار دولت ابدقرار بسته است و بالجمله به نوعی که در هنگام مأموریت آن عمّ ارجمند بالمشافهة الخاقانیه امر و مقرر فرموده ایم باید آن عمّ گرامی در این خصوص کمال تقویت و حمایت از عالیجاه مقرب الخاقان عبّاس قلی خان

سردار نوکر لاریجانی به عمل آورده، مراقب و مواظب باشد که ان شاء الله تعالی فتنه و فساد و آشوب و انقلاب این طبقه حاویه هلاکت بالمره از صفحات مازندران برخاسته شود و بالکلیه این معدود را قلع و قمع نمایند که آثاری از آنها باقی نباشد و از شرارت و شیطنت آنها همگی اهالی آن مرز و بوم آسوده و فارغ البال باشند. البتّه در این باب حسب المقرّر مرتّب و معمول داشته، در این باب لازمه دقت و جدّ و جهد مبذول و مصروف دارد در عهده شناسد. حُرّر فی ۳ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۵.

[حاشیه چپ، بالا، به خط شاه:]

صحیح است. مهدیقلی میرزا، در این باب زیاده از حدّ باید سعی بکنید. این عمل بازیچه نیست. پای دین و مذهب در میان است. این طایفه نجس مردود را همچو باید از صفحه دارالمرز پاک کنی که اثری باقی نماند. البتّه کمال اهتمام را بکن و به نوکر لاریجانی باز تقویت کن که از عهده این خدمت و خدمات سرحدّیه دیگر خوب برآید. صفر المظفر سنه ۱۲۶۵.

[حاشیه چپ، وسط، به خط شاه:]

هو. مهدیقلی میرزا، باید کمال تقویت به عباسقلی خان سردار و سایر نوکرها بکنی که ان شاء الله همان طوری که مشافهه به عباسقلی خان حکم کرده ایم این خدمت را به انجام برساند و امورات آن صفحات کمال نظم را به هم برساند.

[حاشیه راست:]

مقرّر آنکه غائله جزئی که در قادی کلا واقع شده است رفع آن را هم بر وجه احسن باید کرد. باید آن عمّ ارجمند در این باب نیز کمال دقت و اهتمام به عمل آورد و قرار درستی در امور آنجا بدهد. البتّه حسب المقرّر مرتّب و معمول داشته در عهده شناسد. فی شهر متن سنه ۱۲۶۵.

ضمیمه سه: مرقومه دارالانشاء معهد اعلی مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۹۸
در باره آثار حضرت ولی امرالله

در مورد روش تاریخنگاری و ثبت تاریخ امر و به ویژه در مورد درجه صحت و اعتبار تاریخ نبیل و جزئیات مطالب تاریخی مندرج در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و نحوه استناد به این آثار نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی در میان نویسندگان بهائی وجود داشته و دارد. این عبد دیدگاه و نظر خود را در این باره در مقاله "پیرامون کتاب حضرت باب" شرح داده است. انتشار این مقاله و نظرات ابراز شده در آن سبب حیرت برخی از یاران گردید، و این نکته از مقاله‌ای که در پاسخ به نقدنامه این عبد منتشر شد و نامه‌هایی که از دو نفر دیگر از یاران واصل شده نمایان است. ذکر این مسأله مناسب است که قبل از انتشار مقاله "پیرامون کتاب حضرت باب"، این عبد در ۲۰ اکتبر ۱۹۹۷ عریضه‌ای به ساحت معهد اعلی نوشت و در مورد نشر مضامین کلی آن مقاله طلب هدایت نمود. در جواب عریضه این عبد، مرقومه‌ای به تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۹۸ از طرف دارالانشاء معهد اعلی شرف وصول یافت که حاوی مطالب مهمی در باره آثار تاریخی حضرت ولی امرالله می‌باشد. از آنجا که این مطالب برای عموم خوانندگان جالب توجه می‌باشد در اینجا ترجمه بخشی از مرقومه مزبور درج می‌شود. لازم به تذکر است که عریضه این عبد و مرقومه واصله از ساحت معهد اعلی به زبان انگلیسی بود و ترجمه زیر از این عبد است. متن اصل انگلیسی بخش مزبور از مرقومه دارالانشاء نیز درج شده است.

بیت العدل اعظم
مرکز جهانی بهائی

دارالانشاء بیت العدل اعظم

۲۰ ژانویه ۱۹۹۸

...

مسأله‌ای که شما در مورد آثار حضرت ولی امرالله مطرح نموده‌اید محتاج بحثی دقیق و متعادل در نشریات امری است. همان طور که شما به خوبی مطلع هستید یک جزء اصلی عهد و میثاق حضرت بهاءالله قبول عصمت حضرت ولی امرالله است. در نامه‌ای که از طرف ایشان در پاسخ به سؤالاتی در باره این مطلب در سال ۱۹۴۴ تحریر شده آمده است:

عصمت ولی امر محدود به اموری است که اکیداً به امرالله و تبیین تعالیم مبارکه مرتبط می‌باشند. ایشان مقام مصون از خطا در خصوص مواضع دیگری نظیر اقتصاد، علوم، و غیره نمی‌باشد.

در نامه دیگری که از طرف حضرت ولی امرالله توسط منشی مبارک در سال ۱۹۵۶ تحریر شده توضیحات بیشتری آمده است:

عصمت ولی امر تبیین کلمات منزله و کاربرد آن را در بر می‌گیرد. همچنین هر امر و دستوری که ایشان در ارتباط با صیانت امر و یا مصلحت آن صادر نماید باید دقیقاً اطاعت شود زیرا ایشان در خصوص صیانت امرالله مصون از خطا

است. ایشان همچنان که الواح وصایای حضرت عبدالبهاء به وضوح نشان می‌دهد مطمئن به هدایت حضرت بهاء‌الله و حضرت باب می‌باشد.

همچنان که در مورد بیت العدل اعظم هم مصداق دارد، ولی امر علیم علی الاطلاق نبود و در ایفای وظائف خود به حقائق و اطلاعاتی که در دسترسش بود اتکاء می‌نمود. گذشته از این، ایشان در خصوص صحت و سندیت مطالب تاریخی بسیار دقیق بود. یکی از یاران یزد زمانی عریضه‌ای تقدیم حضور مبارک نمود مبنی بر اینکه شرحی که حضرت عبدالبهاء در مورد وقایع مربوط به شهادت برخی از مؤمنان در آن نقطه در یکی از الواح مبارک خویش مرقوم فرموده‌اند با حقائق معلومه در مورد این حوادث مغایرت دارد. حضرت شوقی افندی در پاسخ فرمودند که احبباء باید حقائق امور را به دقت بررسی کنند و آنها را بی هیچ شائبه تردیدی در تواریخ خود ثبت نمایند زیرا که حضرت عبدالبهاء بنفسه شرح این وقایع را در لوح مبارک با عبارتی بدین مضمون آغاز نموده بودند که شرح مزبور مبتنی بر اخبار واصله از یزد بوده است.

کشف هر از گاه اشتباهاتی در آثار حضرت ولی امرالله نظیر *God Passes By* یا ترجمه ایشان از تاریخ نبیل نباید خدشه‌ای در ایمان مؤمنان پدید آورد و یا سبب شود که در تمسک ایشان به لوازم و شرائط عهد و میثاق الهی نقصانی وارد گردد. مفید است که شرح ذیل به قلم امة البهائ روحیه خانم را که مأخوذ از اثر وی کتاب گوهر یکتا می‌باشد در باره تمهید مقدمات نگارش *God Passes By* از سوی حضرت ولی امرالله به نظر آوریم:

روش کار حضرت شوقی افندی در نگارش *God Passes By* این بود که مدت یک سال، تمام کتب آثار مقدسه بهائی به زبان فارسی و انگلیسی، و جمیع تألیفات امری احبباء چه به صورت منخطوط و چه مطبوع، و جمیع آثار غیربهائیان را که حاوی اشارات مهمی راجع به امر بودند مطالعه نمود. گمان

می‌کنم این مطالعات باید در مجموع معادل لا اقل دو است کتاب را شامل شده باشد. ایشان در حین مطالعه یادداشت‌هایی برمی‌داشت و حقائق را جمع و منتظم می‌نمود. هر کس که به تحریر اثری تاریخی مبادرت ورزیده می‌داند که چه اندازه تحقیق و تتبع ضروری است، و چه بسیار پیش می‌آید که فرد می‌باید در پرتو آثار مربوطه میان دو تاریخ مسطور در دو اثر مختلف یکی را برگزیند، و تمام این کار تا چه حد کمرشکن است. دیگر معلوم است که این مسأله چقدر بیشتر در مورد ولی امر صادق بود چه که ایشان همزمان می‌بایست برای جشن قرن امر اعظم تدارک بیند و در مورد طرح و نقشه طبقات فوقانی مقام اعلیٰ اخذ تصمیم نماید. هنگامی که تمام مواد کتاب گردآوری شد حضرت شوقی افندی این مواد را در قالب تصویر اهمیت اولین قرن دور بهائی طراحی نمود.

اینکه برخی از مواد و آثار تاریخی مورد مراجعه ایشان ممکن است حاوی اشتباهاتی بوده که من غیر عمد وارد کتاب ایشان شده نباید باعث حیرت و تعجب گردد. این گونه اطلاعات نادرست بر بینش و بصیرت مصون از خطای حضرت ولی امرالله که به مدد آن به طرح و بحث موضوع‌هایی نظیر ترقی و تحوّل آئین حضرت بهاءالله، معنی و مفهوم وقایع پرتلاطم تاریخ امر، و تبیین و تفسیر تعالیم امر مبارک پرداخته خدشه‌ای وارد نمی‌سازد.

همان طور که شما در نامه خود متذکر شده‌اید این مسأله باید با حزم و حکمت مورد بحث قرار گیرد. هنگامی که مؤمنان به نحوی صحیح از این امر مطلع شوند، این سبب مصونیت آنها می‌شود در مقابل کوشش مبغضین برای کاشتن بذر شک و شبهه از طریق ترویج استنباطاتی بلاجواز در باره عصمت حضرت ولی امرالله بر پایه یافتن اشتباهاتی تاریخی [در آثار حضرتش].

...

* * *

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

20 January 1998

...

The issue you have raised about the writings of the Guardian requires an accurate and balanced treatment in Bahá'í publications. As you are well aware, an essential element of the Covenant of Bahá'u'lláh is the acceptance of the infallibility of the Guardian. In response to questions about this matter, a letter written on his behalf in 1944 stated:

The infallibility of the Guardian is confined to matters which are related strictly to the Cause and interpretation of the teachings; he is not an infallible authority on other subjects, such as economics, science, etc.

A further clarification was provided in another letter prepared on behalf of the Guardian by his secretary in 1956:

The Guardian's infallibility covers interpretation of the revealed word, and its application. Likewise any instructions he may issue having to do with the protection of the Faith, or its well-being, must be closely obeyed, as he is infallible in the protection of the Faith. He is assured the guidance of both Bahá'u'lláh and the Báb, as the Will and Testament of 'Abdu'l-Bahá clearly reveals.

As is the case with the House of Justice, the Guardian was not omniscient, and relied on the facts available to him in carrying out his functions. Beyond that, he was meticulous about the authenticity of historical fact. One of the friends in Yazd once wrote to him stating that the account given by 'Abdu'l-Bahá in one of

His Tablets about events related to the martyrdom of some of the believers in that place was in conflict with known facts about these events. Shoghi Effendi replied saying that the friends should investigate the facts carefully and unhesitatingly register them in their historical records, since 'Abdu'l-Bahá Himself had prefaced His recording of the events in His Tablet with a statement that it was based on news received from Yazd.

The faith of the believers should not be disturbed, nor their adherence to the provisions of the Covenant diminished, by the occasional discovery of factual inaccuracies in the Guardian's writings such as *God Passes By* or his translation of *Nabil's Narrative*. It is useful to recall the following description penned by Amatu'l-Bahá Rúhíyyih Khánum of Shoghi Effendi's preparation for writing *God Passes By*, taken from her book *The Priceless Pearl*:

The method of Shoghi Effendi in writing *God Passes By* was to sit down for a year and read every book of the Bahá'í Writings in Persian and English, and every book written about the Faith by Bahá'ís, whether in manuscript form or published, and everything written by non-Bahá'ís that contained significant references to it. I think, in all, this must have covered the equivalent of at least two hundred books. As he read he made notes and compiled and marshalled his facts. Anyone who has ever tackled a work of an historical nature knows how much research is involved, how often one has to decide, in the light of relevant material, between this date given in one place and that date given in another, how back-breaking the whole work is. How much more so then was such a work for the Guardian who had, at the same time, to prepare for the forthcoming Centenary of the Faith and make decisions regarding the design of the superstructure of the Báb's Shrine. When all the ingredients of his book had been assembled Shoghi Effendi commenced weaving them into the fabric of his picture of the significance of the first century of the Bahá'í Dispensation.

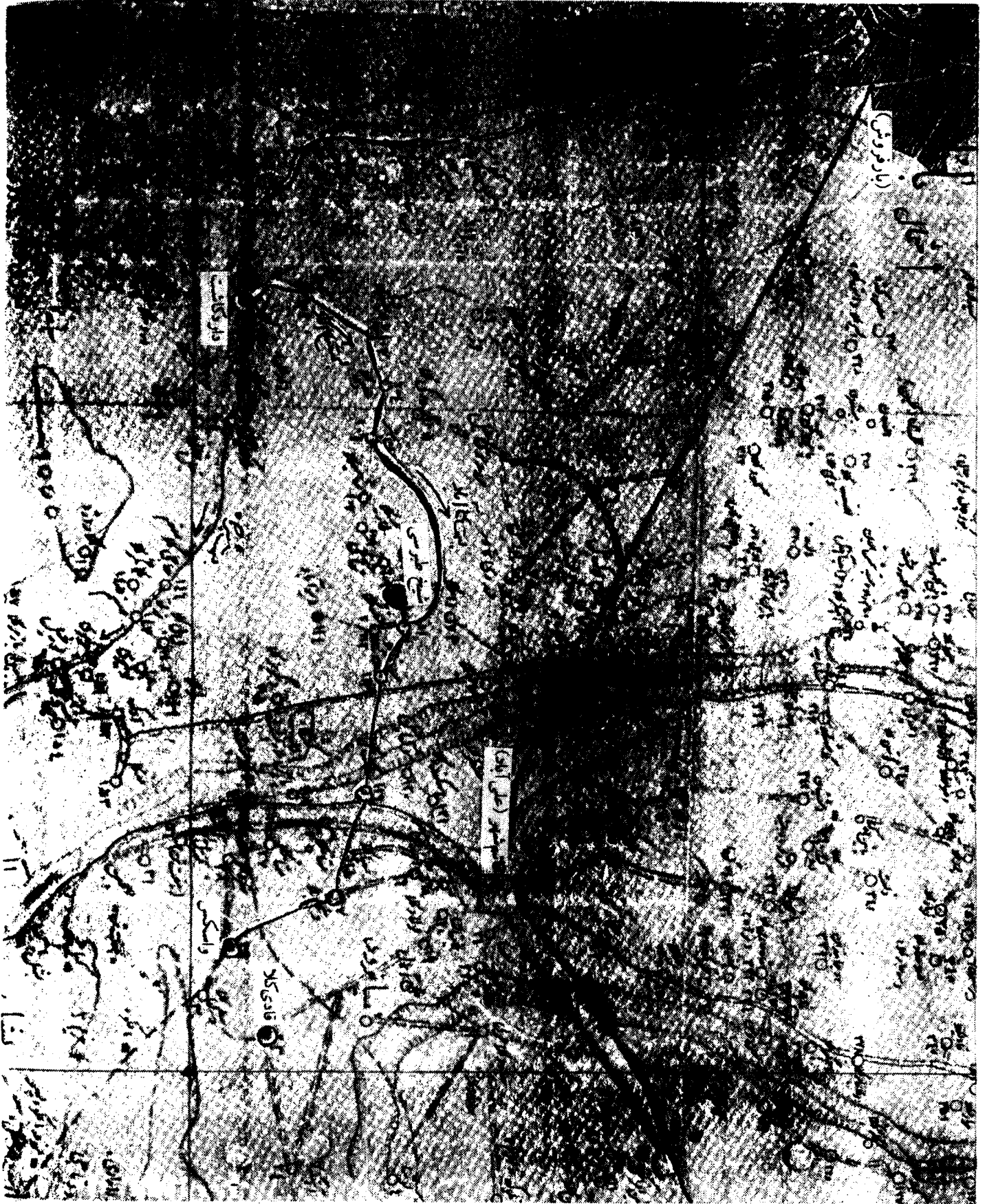
That some of the historical reference material he consulted may have contained inaccuracies, which inadvertently found their way into his book, should

not be surprising. Such factual discrepancies do not result in any blemish on the infallible insight with which the Guardian treats such subjects as the development of the Cause of Bahá'u'lláh, the significance and import of the turbulent events in its history, and the interpretation of its Teachings.

As you have pointed out in your letter, this matter should be treated with care and wisdom. When the believers are properly informed of it, they will thereby be immunized against the attempts of the malicious to sow the seeds of doubt through propagating unwarranted inferences about the Guardian's infallibility on the basis of their discovery of historical inaccuracies.

...

نام شهر شاهی قبلاً علی آباد بوده. ظاهراً علی آباد همچنین نام دهی در شهرستان شاهی است. قادی کلا در جنوب شرقی علی آباد است. ظاهراً مقیاس ۱ در صد هزار است. (هر سانتی متر برابر یک کیلومتر)



ضمیمه چهار: نقشه شیخ طبرسی و آبادی های اطراف

کتابشناسی

الف - منابع فارسی

- آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران (طهران: خوارزمی، ۱۳۵۵ هـ.ش).
- آرشیو عمومی دولت انگلیس ن ک به Public Record Office ذیل "ب - منابع انگلیسی" آواره، عبدالحسین، الکواکب الذریة فی مآثر البهائیة (قاہرہ: مطبعة السعادة، ۱۹۲۳ م)، ج ۱.
- ابوطالب شهمیرزادی، میر، تاریخ بی نام (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه به خط مؤلف).
- ابوالفضل گلپایگانی، میرزا، فصل الخطاب (دانداس: مؤسسہ معارف بهائی، ۱۵۱ پ، ۱۹۹۵ م).
- ابوالفضل گلپایگانی، میرزا و آقا سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء (تاشکند: بی ناشر، ۱۳۳۴ هـ.ق).
- ازل، میرزا یحیی نوری، المستیقظ (بدون جا، بدون ناشر، چاپ عکسی نسخه به خط مؤلف، استنساخ ۱۳۱۱ هـ.ق).
- اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا، منتبتین ن ک به نوائی، عبدالحسین، فتنه باب افشار، ایرج (به کوشش)، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (طهران: اساطیر، ۱۳۶۳-۱۳۶۸ هـ.ش)، ۳ جلد.
- افنان، ابوالقاسم، عهد اعلیٰ: زندگانی حضرت باب (آکسفورد، Oneworld، ۲۰۰۰ م).
- افنان، محمد، "ایام بطون"، پژوهشنامه، شماره مسلسل ۳ (پائیز ۱۵۴ ب، ۱۹۹۷ م)، صص ۳-۳۸.
- باب، حضرت، بیان فارسی (بدون جا، بدون ناشر، بدون تاریخ).
- ، دلائل سبعة (بدون جا، بدون ناشر، بدون تاریخ).
- ، منتخبات آیات از آثار حضرت نقظه اولیٰ عز اسمہ الاعلیٰ (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب).

بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، چاپ چهارم (طهران: زوار، ۱۳۷۱ هـ ش).

براون، ادوارد ج، کتاب نقطه الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد برون (لیدن: بریل، ۱۹۱۰ م).
بیرشک، احمد، گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، چاپ دوم با تجدید نظر و تکمیل (طهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، ۱۳۷۳ هـ ش).

تقویم ۱۲۵ ساله برای تطبیق ایام سال‌های قمری و شمسی و میلادی (طهران: وزارت کار و امور اجتماعی، ۱۳۴۳ هـ ش).

تیموری، ابراهیم، "نگاهبانی اسناد و تاریخ‌نویسی میان ایرانیان"، آینده، سال ۱۷، شماره‌های ۹-۱۲ (آذر-اسفند ۱۳۷۰ هـ ش)، صص ۶۹۷-۷۰۳.

ذبیحی مقدم، سیامک، "پیرامون کتاب حضرت باب"، پژوهشنامه، شماره مسلسل ۴ (تابستان ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م)، صص ۱۳۰-۱۵۹.

—، "معرفی کتاب. عهد اعلی: زندگانی حضرت باب"، پیام بهائی، شماره ۲۵۳ (دسامبر ۲۰۰۰ م)، صص ۳۷-۴۲.

رافتی، وحید، "تاریخ نبیل زرنندی"، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۷) (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۵۳ ب، ۱۹۹۶ م)، صص ۷۶-۸۵.

سپهر، میرزا محمد تقی لسان‌الملک، ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه، به اهتمام جمشید کیانفر (طهران: اساطیر، ۱۳۷۷ هـ ش)، ۳ جلد در ۲ مجلد.

سمندر قزوینی، شیخ کاظم، "تاریخ سمندر"، عبدالعلی علانی، تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، صص ۱۲-۳۷۰.

سمینو، بارتلمی، ژنرال سمینو در خدمت ایران عصر قاجار و جنگ هرات: ۱۲۶۶-۱۲۴۶ هجری قمری، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سعید میر محمد صادق (طهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵ هـ ش).

شیخ‌العجم، "من کلام شیخ‌العجم مازندرانی"، صص ۲۰۷-۲۰۸:

Bernard Dorn, "Nachträge zu dem Verzeichniss der von der Kaiserlichen öffentlichen Bibliothek erworbenen Chanykov'schen Handschriften und den da mitgetheilten Nachrichten über die Baby und deren Koran," *Bulletin de l'Académie Impériale des Sciences de St-Petersbourg*, vol. 9 (1866), pp. 202-31.

عبدالاحد زنجانی، "خاطرات شخصی عبدالاحد زنجانی" ن ک به منابع انگلیسی، ذیل براون
عبدالبهاء، حضرت، مقاله شخصی سیاح ن ک به منابع انگلیسی، ذیل براون
فاضل مازندرانی، اسدالله، کتاب ظهور الحق (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه خطی)، ج ۲.
—، کتاب ظهور الحق (طهران: آزردهگان، بدون تاریخ)، ج ۳.

لطف علی میرزای شیرازی، تاریخ بی نام (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه به خط محمد علی
ملک خسروی، ۱۳۴۶ ه.ش)؛ (کمبریج: کتابخانه دانشگاه کمبریج، Browne Manuscripts,
(Or. F. 28, item 3).

محمدحسینی، نصرت الله، حضرت باب: شرح حیات و آثار مبارک و احوال اصحاب عهد اعلی (دانداس:
مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۲ ب، ۱۹۹۵ م).
محمد رضا شهمیرزادی، آقا سید، تاریخ بی نام (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه به خط مؤلف،
بدون تاریخ).

ملک خسروی، محمد علی، تاریخ شهدای امر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب)، ۳
جلد.

—، "منابع تاریخ امر"، آهنگ بدیع، شماره ۲۲۶ (۱۳۱ ب، ۱۳۵۳ ه.ش)، صص ۱۱-۳۵.
مهجور زواره‌ای، سید محمد حسین، وقایع میمیه (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه به خط محمد
علی ملک خسروی، ۱۳۴۲ [۱۳۴۳] ه.ش)؛ (کمبریج: کتابخانه دانشگاه کمبریج، Browne
Manuscripts, Or. F. 28, item 1)؛ نسخه مورخ ۱ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه.ق (فتوکپی نزد
نگارنده).

مؤمن، موژان، "محاكمة ملا علی بسطامی: فتوای مشترک علمای سنی و شیعه علیه باب"، ترجمه
کیومرث مظلوم، پژوهشنامه، شماره مسلسل ۳ (پائیز ۱۵۴ ب، ۱۹۹۷ م)، صص ۳۹-۸۴.
نصیر قزوینی، حاجی، "تاریخ جناب حاجی نصیر شهید"، عبدالعلی علائی، تاریخ سمندر و ملحقات
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، صص ۴۹۹-۵۲۰.
نظام الممالک، میرزا فضل الله، تاریخ امری نور (لندن: کتابخانه افنان، فتوکپی نسخه به خط محمد
علی ملک خسروی، ۱۲۴ ب، ۱۳۴۶ ه.ش).

نوائی، عبدالحسین، فتنه باب، چاپ سوم (طهران: بابک، ۱۳۶۲ ه.ش).
نواب زاده اردکانی، صدری، مطالبی در باره تاریخ نبیل زرنندی. مطالعه معارف بهائی، جزوه هجدهم
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب).

نیکلا، مسیو، تاریخ سید علی محمد معروف به باب (بدون جا، بدون ناشر، ۱۳۲۲ هـ ش).
هدایت، رضاقلی خان، روضة الصفاى ناصری (قم: کتابفروشی های مرکزی - ختیم - پیروز، ۱۳۳۹ هـ ش)، ج ۱۰.

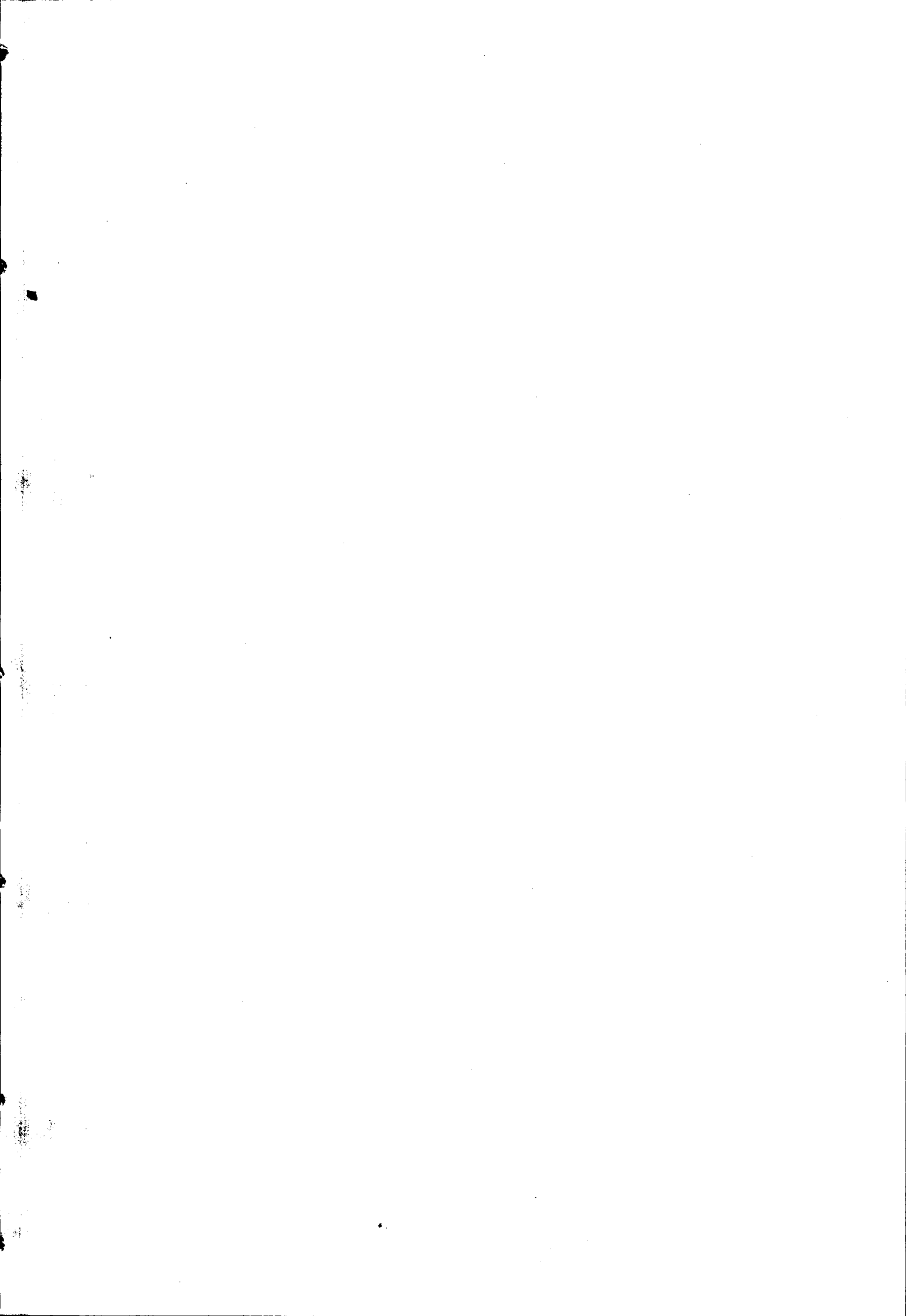
ب - منابع انگلیسی

- Algar, Hamid, *Religion and State in Iran, 1785-1906: The Role of the Ulama in the Qajar Period* (Berkeley & Los Angeles: University of California Press, 1969).
- _____, "Religious Forces in Eighteenth- and Nineteenth-Century Iran," Peter Avery, Gavin Hambly, and Charles Melville (eds.), *The Cambridge History of Iran, Volume 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic* (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), pp. 705-31.
- Amanat, Abbas, *Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850* (Ithaca & London: Cornell University Press, 1989).
- _____, *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831-1896* (Berkeley & Los Angeles: University of California Press, 1997).
- Amir-Moezzi, Mohammad Ali, "Eschatology iii. In Imami Shi'ism", E. Yarshater (ed.), *Encyclopædia Iranica* (London & New York: Routledge & Kegan Paul, 1998), vol. 8, pp. 575-81.
- Bahá'í World, The*, vol. 5 (New York: Bahá'í Publishing Committee, 1936).
- Balyuzi, H. M., *The Báb: The Herald of the Day of Days* (Oxford: George Ronald, 1974).
- Bode, Gert, "Siege," Trevor N. Dupuy (editor-in-chief), *International Military and Defense Encyclopedia* (Washington D. C., New York: Brassey's [US], Inc., 1993), vol. 5, pp. 2417-22.
- Browne, E. G., *A Traveller's Narrative Written to Illustrate the Episode of the Báb* (Cambridge: Cambridge University Press, 1891), 2 vols.
- _____, "Bábism," in *Religious Systems of the World: A Contribution to the Study of Comparative Religion*, 3rd ed. (New York: Macmillan, 1892), pp. 333-53.
- _____, *The Tárikh-i-Jadíd or New History of Mírzá 'Alí Muḥammad the Báb*

- (Cambridge: Cambridge University Press, 1893).
- , *A Year Amongst the Persians* (London: A. and C. Black, 1893).
- , "Personal Reminiscences of the Bábí Insurrection at Zanján in 1850," *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 29 (1897), pp. 761-827.
- , *Materials for the Study of the Bábí Religion* (Cambridge: Cambridge University Press, 1918).
- Dorn, Bernard, *Die Sammlung von Morgenländischen Handschriften welche die Kaiserliche Öffentliche Bibliothek zu St. Petersburg im Jahre 1864 von Hrn. V. Chanykov erworben hat* (St. Petersburg: 1865).
- "Excerpts from Dispatches written during 1848-1852 by Prince Dolgorukov, Russian Minister to Persia," *World Order*, vol. 1, no. 1 (1966), pp. 17-24.
- Freeman-Grenville, G.S.P., *The Islamic and Christian Calendars AD 622-2222 (AH 1-1650)* (Reading: Garnet Publishing, 1995).
- Greussing, Kurt, "The Babi movement in Iran 1844-52: from merchant protest to peasant revolution," János M. Bak and Gerhard Benecke (eds.), *Religion and Rural Revolt* (Manchester: Manchester University Press, 1984), pp. 256-69.
- Ivanov, M. S., *Babidskie vosstaniya v Irane (1848-1852)* (Moscow: Trudy Instituta Vostokvedeniya, 1939).
- Lambden, Stephen, "An Episode in the Childhood of the Báb," Peter Smith (ed.), *In Iran: Studies in Bábí and Bahá'í History*, vol. 3 (Los Angeles: Kalimát Press, 1986), pp. 1-31.
- Lambton, Ann K. S., "Persia: The Breakdown of the Society," P. M. Holt, Ann K. S. Lambton, Bernard Lewis (eds.), *The Cambridge History of Islam*, vol. 1 (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), pp. 430-67.
- MacEoin, Denis, "Early Shaykhí Reactions to the Báb and His Claims," Moojan Momen (ed.), *Studies in Bábí and Bahá'í History*, vol. 1 (Los Angeles: Kalimát Press, 1982), pp. 1-47.
- , "The Babi Concept of Holy War," *Religion*, vol. 12 (1982), pp. 93-129.
- , "From Babism to Baha'ism: Problems of Militancy, Quietism, and

- Conflation in the Construction of a Religion," *Religion*, vol. 13 (1983), pp. 219-55.
- , "Bahā'ī Fundamentalism and the Academic Study of the Bābī Movement," *Religion*, vol. 16 (1986), pp. 57-84.
- , "Babism," E. Yarshater (ed.), *Encyclopædia Iranica* (London and New York: Routledge & Kegan Paul, 1989), vol. 3, pp. 309-17.
- , *The Sources for Early Bābī Doctrine and History* (Leiden: E. J. Brill, 1992).
- Mehrabkhani, Ruhū'llah, *Mullā Ḥusayn: Disciple at Dawn* (Los Angeles: Kalimát Press, 1987).
- Minorsky, V., "M. S. Ivanov: *The Babi Risings in Iran in 1848-1852*, Trudi of the Oriental Institute of the Academy of Sciences of the USSR, vol. 30, Moscow 1939," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 11 (1946), pp. 878-80.
- Momen, Moojan, *The Bābī and Bahá'í Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts* (Oxford: George Ronald, 1981).
- , "The Trial of Mullā 'Alī Basṭāmī: A Combined Sunnī-Shī'ī Fatwā against the Bāb," *Iran*, vol. 20 (1982), pp. 113-43.
- , "The Social Basis of the Bābī Upheavals in Iran (1848-53): A Preliminary Analysis," *International Journal of Middle East Studies*, vol. 15 (1983), pp. 157-83.
- Munírīh Khānum, *Muntriḥ Khānum: Memoirs and Letters*, trans. Sammireh Anwar Smith (Los Angeles: Kalimát Press, 1986).
- Nabíl, *The Dawn-Breakers: Nabíl's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, trans. and ed. Shoghi Effendi (Wilmette: Bahá'í Publishing Committee, 1932).
- Public Record Office, London; Foreign Office Archives, FO 60.
- Shoghi Effendi, *God Passes By* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1987).
- Smith, Peter, *The Babi and Baha'i Religions: From Messianic Shi'ism to a World Religion* (Cambridge: Cambridge University Press, 1987).

- _____ and Moojan Momen, "The Bábí Movement: A Resource Mobilization Perspective," Peter Smith (ed.), *In Iran: Studies in Bábí and Bahá'í History*, vol. 3 (Los Angeles: Kalimát Press, 1986), pp. 33-93.
- Walbridge, John, "The Babi Uprising in Zanzan: Causes and Issues," *Iranian Studies*, vol. 29 (1996), pp. 339-62.
- Watson, Robert Grant, *A History of Persia from the Beginning of the Nineteenth Century to the Year 1858* (London: Smith, Elder and Co., 1866).
- Wright, Austin H., "Báb und seine Secte in Persien," *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, vol. 5 (Leipzig, 1851), pp. 384-85.
- Yūsufi, Ghulām Husayn, "Čāvōš," E. Yarshater (ed.), *Encyclopædia Iranica* (London and New York: Routledge & Kegan Paul, 1992), vol. 5, pp. 101-02.



فهرست اعلام

در فهرست زیر از درج اعلامی نظیر "بابی" که در بسیاری از صفحات رساله حاضر مکرراً آمد خودداری شده است. ضمناً سعی شده اهم موارد اعلامی که در این رساله آمده‌اند درج گردد

ابوالفضل گلپایگانی، ۷۷؛ ابوال
گلپایگانی، ۶۵

احمد ابدال مراغه‌ای، ملا، ۸۵

احمد احسانی، شیخ، ۵

احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی ن
شیخ طبرسی

احمد شهمیرزادی، آقا سید، ۵۹، ۹۳

ارومیه، ۱۳

آریم، ۴۴، ۴۵

ازل، میرزا یحیی نوری، ۷، ۸، ۷۵؛ اسم

۷۶؛ صبح ازل، ۷۵، ۷۶، ۷۷؛ حضرت

۷۶، ۷۷؛ مرآت، ۷۶

ازلی، ۳، ۴

ازلیان، ۳۸، ۷۶، ۷۷

استایلز، سوزان، ۶۵

استرآباد، ۷۳، ۸۷، ۸۸

اسلام، ۱، ۶، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۳۵

اسماعیل صباغ سدهی، ملان ک به مص

آ

آجودان باشی ن ک به حسین خان آجودان
باشی نظام الدوله (صاحب اختیار)

آذربایجان، ۶، ۱۵، ۳۵، ۴۲، ۹۴

آرشیو عمومی دولت انگلیس، ۹۶، ۱۰۹

آستان قدس رضوی، ۸۴

آقا خان نوری، میرزا، ۷۶

آقاسی، حاجی میرزا، ۱۰، ۱۴، ۸۹

آواره، عبدالحسین، ۴۲، ۸۴، ۹۴

الف

ابراهیم خان، ۲۴

ابن کربلانی، ۱۷، ۷۸

ابوسفیان، ۱۰۱

ابوطالب شهمیرزادی، میر، ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۵۹

۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۵

۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۷

۵۸، ۶۲، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۳،

۸۶، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۸

بدشت، ۶، ۱۳، ۱۴، ۴۲، ۵۵

براون، ادوارد ج.، ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۵۸، ۶۲

۶۳، ۶۴، ۷۰، ۸۳، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴

بقعه شیخ طبرسی ن ک به شیخ طبرسی

بمبئی، ۶۵

بنی امیه، ۴۷

بهاء الله، حضرت، ۷، ۵۹، ۶۵، ۷۶؛ میرزا حسین

علی نوری، ۷

بهائی، ۳، ۴

بهائیان، ۳۸، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۹۱، ۱۰۱

بهنمیر، ۳۳، ۸۱، ۹۱

بیان فارسی، ۶، ۳۵، ۳۶، ۷۶، ۹۲

بیت العدل اعظم، ۱۱۴، ۱۱۵

بیرشک، احمد، ۱۰۸

بیرونی، ۱۰۶

پ

پنج شان، ۷۶

ت

تاریخ امری نور، ۷۶

تاریخ بدیع بیانی، ۶۵، ۱۰۳

تاریخ جدید، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۱۰۳

"تاریخ سمندر"، ۶۷

تاریخ سمندر و ملحقات، ۶۰

تاریخ شهدای امر، ۶۷

تاریخ نیل، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۹

۸۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵

تبریز، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۴۲، ۹۳

تقویم ۱۲۵ ساله برای تطبیق ایام سالهای قمری و

میرزا

اسماعیلی، ۹۲؛ اسماعیلیه، ۳۴

اصفهان، ۵، ۶، ۱۱

اعضاد السلطنه ن ک به علی قلی میرزا

اعضاد السلطنه

اعلی، حضرت، ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۴۳، ۶۲، ۹۳

۹۴، ۹۵

افرا، ۲۴، ۸۳

افنان، ابوالقاسم، ۱۰۱

افنان، محمد، ۷۶، ۷۷، ۷۸

الگار، حامد، ۳۳، ۳۴، ۹۲

امام حسین، ۴۷، ۴۸

امام منتظر، ۳۵

امامزاده قاسم، ۵۸، ۵۹، ۱۰۲

امانت، عباس، ۹۱، ۹۵

امویان، ۳۹

امیر الشعراء ن ک به هدایت، رضا قلی خان

امیر کبیر، میرزا محمد تقی خان، ۱۴، ۱۵، ۲۸

۸۹

انقلاب مشروطه، ۸

انگلیس، ۱۲، ۵۶، ۸۹، ۹۶؛ انگلستان، ۱۰۹

ایران، ۵، ۶، ۸، ۱۵، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۳، ۴۷

۵۶، ۵۹، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۷

ایوانف، میخائیل اس.، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۹۱، ۱۰۴

ب

باب، حضرت، ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱

۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹

۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

۵۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۹۵؛ سید علی

محمد، ۱؛ نقطه بیان، ۷۶

بارفروش، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱

شمسی و میلادی، ۱۰۹
تقی خان، میرزا ن ک به امیر کبیر

حسین یزدی کاتب، آقا سید، ۱۸
حسین علی میرزا فرمانفرما، ۱۰۱
حسین علی نوری، میرزا ن ک به بهاء الله،
حضرت

حقوق الاخبار ناصری، ۷۱، ۷۲
حیدر علی اردستانی، میرزا، ۶۱، ۶۶

خ

خال اصغر، ۷۵
خال اعظم، ۷۵
خراسان، ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۰،
۴۱، ۴۸، ۹۲، ۹۳

خرموجی ن ک به محمد جعفر خان خرموجی،
میرزا

خسرو قادی کلانی، ۲۲، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۰،
۸۰، ۹۶، ۹۷
خصائل سبعة، ۵
خوارزمی، ۱۰۶

د

داردکاشت، ۲۲
دارالفنون، ۷۱
دارالمرز ن ک به مازندران
دالگوروکی، دیمیتری، ۱۵، ۸۳، ۸۷
دُرَن، برنارد، ۷۲، ۷۳
دلائل سبعة، ۱۷، ۱۸، ۳۶، ۷۶
دمشق، ۱۰۱
ده ملا، ۵۷

ر

رایت، آستین، ۱۳، ۴۴
رسول بهنمیری، آقا، ۳۰، ۸۱، ۸۹

ج

جعفر بنای اصفهانی، استاد، ۶۱
جعفر قلی خان بالارستاقی، ۲۹، ۱۰۴
جلیل ارومی، ملا، ۸۵
جواد کربلانی، حاجی سید، ۷۸
جواد کرمانی، حاجی سید، ۷۷

چ

چهریق، ۶، ۱۳، ۴۲، ۹۴

ح

حاجی نصیر قزوینی ن ک به نصیر قزوینی،
حاجی

حجّت زنجانی ن ک به محمد علی حجّت
زنجانی، ملا
حدیث لوح فاطمه، ۱۷

حروف حی، ۳، ۵، ۱۳، ۲۷، ۸۵، ۸۶
حسن خان سالار ن ک به سالار، حسن خان
حسن خراسانی، حاجی میرزا، ۶۱
حسن زنوزی، شیخ، ۹۸

حسین بشروئی، ملا، ۶، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۲۷، ۳۴،
۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷،
۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹،
۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۵، ۹۲، ۹۳،
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰؛ سید علی، ۹۳

حسین خان آجودان باشی نظام الدوله (صاحب
اختیار)، ۵، ۱۰

حسین زنجانی، میرزا، ۸۱، ۹۵، ۹۸
حسین همدانی، میرزا، ۶۴، ۶۵

سهام الملك ن ك به مهدی قلی میرزا سهام
الملك
سید الشهداء، ۴۱، ۹۴
سید المرسلین ن ك به محمد، حضرت

ش

شاهرود، ۶
شهمیرزاد، ۳۳، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۱۰۲
شیخ طبرسی، ۲۲؛ شیخ احمد ابن ابی طالب
طبرسی، ۲۲؛ بقعه، ۲۰، ۲۲؛ قلعه، ۲۶

شیخ العجم، ۴۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲

شیخی، ۵، ۶، ۶۶

شیخیه، ۵، ۶، ۴۳، ۶۶

شیراز، ۵، ۵۷، ۶۴

شیرگاه، ۲۶، ۵۰

شیعه، ۱۱، ۱۹، ۳۵، ۴۳، ۴۷

شیعی، ۴۷

شیعیان، ۵، ۱۳

ص

صاحب اختیار ن ك به حسین خان آجودان
باشی نظام الدوله (صاحب اختیار)
صاحب اختیار ن ك به سلیمان خان میرپنج
افشار (صاحب اختیار)

صاحب امر، ۳۵

صاحب الزمان، ۹۳

صبح ازل ن ك به ازل، میرزا یحیی نوری

ط

طاهره قره العین، ۶، ۱۳، ۹۴

طبرسی، بقعه شیخ ن ك به شیخ طبرسی

طهران، ۱۵، ۲۶، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۷

رضا خان ترکمان، ۶۵

رضا قلی خان هدایت ن ك به هدایت، رضا
قلی خان

روحیه خانم، امه البهاء، ۱۱۵

روسیه، ۱۵، ۵۶، ۷۳، ۷۴

روضه الصفای ناصری، ۴۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۱

۸۳، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۹

روم، ۶۵

ز

زنجان، ۷، ۱۵، ۳۴، ۴۳، ۴۹، ۷۰، ۹۸

س

ساری، ۴۵، ۹۶

سالار، حسن خان، ۱۴، ۱۵، ۴۱، ۴۸

سپهر، میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی، ۴۹

۷۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۴

لسان الملك، ۷۰

سردار ن ك به عباس قلی خان لاریجانی

سعید العلماء، ۴۴، ۵۹، ۸۲، ۹۷

سلماس، ۶

سلیمان خان افشار صائن قلعه ای، ۴۳، ۹۴، ۹۵

سلیمان خان میرپنج افشار (صاحب اختیار)،

۲۹، ۸۷، ۸۸، ۹۵

سمنان، ۵۸

سمندر، شیخ محمد کاظم قزوینی، ۴۲، ۶۰

۶۷

سمینو، بار تلمی، ۷۴، ۸۵

سن پترزبورگ، ۷۳

سنگسر، ۳۳، ۵۹، ۱۰۲

سنی، ۱۹، ۳۴

سوریه، ۶۶

۵۸، ۶۷، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۹

ظ

ظهور الحق، کتاب، ۶۰، ۶۷

ع

عالم بهائی، ۷۴، ۸۴

عباس خان بیگلریگی، ۲۴

عباس میرزا نائب السلطنه، ۸۴

عباس قلی خان لاریجانی، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸

۵۱، ۵۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۱۱

۱۱۲؛ سردار، ۲۹، ۵۱، ۵۱؛ نوکر

لاریجانی، ۱۱۲

عباسیان، ۳۹

عبدالاحد زنجانی، ۹۵

عبدالبهاء، حضرت، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۵

عبدالجلیل ارومی، ملا، ۸۵

عبدالمخالق یزدی، ملا، ۷۸

عبدالله خان افغان، ۸۲

عبدالله خان ترکمان، ۸۲

عبدالله هزارجریبی، آقا، ۲۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴

عبدالمجید نیشابوری، حاجی، ۶۱، ۶۶

عتبات، ۱۶، ۱۷، ۴۰، ۴۳، ۹۵

عراق، ۵، ۷، ۶۵، ۹۶

عراق (عجم)، ۳۵

علی بسطامی، ملا، ۱۶، ۴۳

علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، ۷۱

علی محمد شیرازی، سید ن ک به باب،

حضرت

ف

فارانت، فرانسیس، ۱۲، ۸۱، ۸۹، ۹۶

فارس، ۵، ۱۰، ۳۵، ۱۰۱

فاضل مازندرانی، اسدالله، ۴۲، ۶۰، ۶۷، ۱۰۱

فتنه باب، ۷۱

فرانسه، ۱۵

فرمانفرمان ک به حسین علی میرزا فرمانفرما

فریمن گرنویل، ۱۰۸

فریه، ژرف، ۱۵

فضل الله نظام الممالک، میرزا، ۷۶

فنانا پذیر، خاضع، ۷۶

ق

قائم؛ قائم موعود، ۱، ۶، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹

۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۵۳، ۵۵

قاجار، ۱، ۸، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۴۵

۴۷، ۵۲، ۵۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۱۰۱، ۱۰۹

قادی کلا، ۴۶، ۴۷، ۱۱۲

قدوس، ملا محمد علی بارفروشی، ۵، ۱۱

۱۸، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۶۲

۸۱، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰

۱۰۳؛ حاجی محمد علی، ۹۳

قرآن، ۳۰، ۹۰

قره العین ن ک به طاهره قره العین

قزوین، ۶، ۱۷، ۹۴

قیوم الاسماء، ۹، ۱۶، ۳۵

ک

کاشان، ۶۴

کاظم رشتی، سید، ۴۳

کاظم سمندر، شیخ ن ک به سمندر، شیخ محمد

کاظم قزوینی

کاما ارینتال اینستیتوت لایبری، ۶۵

کتابخانه افغان، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۸۷، ۹۸

کتابخانه دانشگاه کمبریج، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۴

۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳

کربلاء، ۱۶، ۴۷، ۵۸، ۹۵

کرمان، ۱۱، ۷۷

گ

"گاد پاسزبای"، ۱۱۵

گرویسینگ، کورت، ۳۱، ۳۲، ۳۳

گوهر یکتا، ۱۱۵

ل

لسان الملك ن ك به سپهر، میرزا محمد تقی

مستوفی کاشانی

لطف علی میرزای شیرازی، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵

۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲

لله باشی ن ك به هدایت، رضا قلی خان

لندن، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۸۷، ۱۰۹

م

مازندران، ۱، ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸

۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۳

۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷

۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲

۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶

۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱

۱۱۲؛ دارالمرز، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۲

ماکو، ۶، ۱۰، ۴۳، ۹۴

مالر، ادوآرد، ۱۰۵، ۱۰۸

مبشرین مسیحی، ۷۳

متبتین، ۷۱

محمد، حضرت، ۱۰۶؛ رسول الله، ۱۸؛ سید

المرسلین، ۱۱۱

محمد خان ترکمان، ۶۵

محمد شاه، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۳۴

۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۷۰

۷۹، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱

محمد فروغی دوغ آبادی، ملا میرزا، ۶۶

محمد قائنی، آقا ن ك به نیل اکبر، آقا محمد

قائنی

محمد محلاتی، ملا، ۶۱

محمد باقر بشروئی، میرزا، ۸۵

محمد باقر طهرانی، ۵۸

محمد تقی برغانی، ملا، ۶، ۱۰

محمد تقی جوینی، میرزا، ۸۰

محمد تقی خان، میرزا ن ك به امیرکبیر

محمد تقی مستوفی کاشانی، میرزا ن ك به

سپهر، میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی

محمد جعفر خان خرموجی، میرزا، ۷۱

محمد حسن بشروئی، ۶۱

محمد حسن بشروئی، میرزا، ۸۵

محمد حسین بشروئی، ملا ن ك به حسین

بشروئی، ملا

محمد حسین زواره‌ای، سید ن ك به مهجور

زواره‌ای

محمد رضا شه‌میرزادی، آقا سید، ۶۳، ۶۷

محمد صادق مقدس خراسانی، ملا، ۵، ۴۲

۶۶

محمد علی تبریزی، آقا، ۷۰

محمد علی حجت زنجانی، ملا، ۴۹، ۹۴، ۹۸

محمد علی قزوینی، میرزا، ۸۵

محمد کاظم، میرزا، ۶۱

محمد کاظم سمندر، شیخ ن ك به سمندر، شیخ

محمد کاظم قزوینی

محمد حسینی، نصرت الله، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۵
۱۰۲، ۱۰۱

محمد ولی میرزا، ۸۴

محمود خوئی، ملا، ۸۵

المستفیظ، ۷۶

مسیحی، ۱۳، ۷۳

مشهد، ۱۳، ۲۱، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۷، ۶۲، ۷۸

۹۴، ۹۶، ۹۹

مصر، ۶۶

مصطفی، میرزا، ۵۸، ۶۳، ۱۰۱، ۱۰۳؛ ملا

اسماعیل صباغ سدهی، ۵۸

معاویه، ۱۰۱

معمدالدوله نك به منوچهر خان معمدالدوله

مقاله شخصی سیاح، ۸۰، ۸۱، ۹۰

مقدس نك به محمد صادق مقدس خراسانی،

ملا

مکنزی، سی، اف، ۸۱

مکه، ۱۶، ۴۰، ۱۰۶

مکیون، دنیس، ۱، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۶۲، ۹۵، ۹۹

۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳

ملک خسروی، محمد علی، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳

۶۷، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲

من يظهره الله، ۷، ۵۹، ۶۲، ۷۶

منوچهر خان معمدالدوله، ۶، ۱۱

مولوی نژاد، صالح، ۹۳

مؤمن، موزان، ۳۲، ۷۳، ۸۱، ۹۱

مہجور زوارہ ای، ۳۸، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷

۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰

۱۰۲، ۱۰۳؛ سید محمد حسین زوارہ ای،

۶۱

مهدی گلپایگانی، آقا سید، ۷۶، ۸۰، ۱۰۲

مهدی موعود نك به قائم

مهدی قلی میرزا، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۰، ۷۰

۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

مهدی قلی میرزا سهام الملک، ۸۴

میرزا جانی کاشانی، حاجی، ۶۴، ۶۵، ۸۳

مینورسکی، ولادیمیر، ۹۱

ن

ناسخ التواریخ، ۴۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۱، ۸۳

۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹

ناصرالدین شاه، ۷، ۸، ۲۴، ۲۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲

۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۴

۸۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱؛

ناصرالدین میرزا، ۱۲، ۱۴

نبیل اکبر، آقا محمد قاننی، ۶۵

نبیل زرندی، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۶

۶۷، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴

۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳

۱۰۴؛ یار محمد زرندی، ۶۵

نصیر قزوینی، حاجی، ۳۸، ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۶۹

۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۶، ۱۰۲

نظام الدوله نك به حسین خان آجودان باشی

نظام الدوله (صاحب اختیار)

نظام العلماء، ۷۷

نظام الممالک نك به فضل الله نظام الممالک،

میرزا

نظر خان، ۸۳

نقطه الکاف، کتاب، ۳۸، ۴۱، ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶

۸۱، ۸۳، ۸۸، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳

نوائی، عبدالحسین، ۷۱

نیالا، ۱۳

نیریز، ۷، ۳۴، ۴۹

و

واسکس، ۲۶

وحید، ۷۶

وحید دارابی، آقا سید یحیی، ۴۹

وقایع میمیه، ۳۸، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۸۰

ولی امرالله، حضرت، ۶۶، ۷۶، ۱۰۴، ۱۰۸

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

ووستنفلت، هینریش، ۱۰۵، ۱۰۸

ه

هدایت، رضا قلی خان، ۴۲، ۷۰، ۷۱، ۸۱

۸۳، ۸۶، ۱۰۴؛ لله باشی، ۷۱؛ امیرالشعراء،

۷۱

ی

یار محمد زرنندی نک به نیل زرنندی

یحیی، ۷۶

یحیی بن ابی منصور، ۱۰۶

یحیی دارابی، آقا سید نک به وحید دارابی، آقا

سید یحیی

یحیی نوری، میرزا نک به ازل، میرزا یحیی

نوری

یزد، ۱۱۵

یزید، ۱۰۱

یوسف اردبیلی، ملا، ۸۵

VÁQI'ÍY-I-QAL'ÍY-I-SHAYKH TABARSÍ
By Siyamak Zabihi-Moghaddam
Published by 'Aşr-i-Jadid, Darmstadt, Germany
First Edition in 1000 Copies
159 B.E. - 2002 A.D.

VÁQI'Y-I-QAL'Y-I-
SHAYKH TĀBARSÍ

By

Siyamak Zabihi-Moghaddam



'Aşr-i-Jadíd Publisher
Darmstadt, Germany